[illegible]

جامع و وافی و داروی مرهمش در ازالهٔ سواد عدم از چهرهٔ ممکنات کافی و تریاق مغفرتش دافع سموم مهلکهٔ عصیان و خسران نا متناهی و تحیات غیر متناهیه نثار دربار شرافت اساس بهترین خلائق و عترت آنجناب باد اما بعد چنین گوید احقر عباد الله ابن محمد حسن الخراسانی محمد ابراهیم الاصفهانی عاملهما الله بلطفه العمیم که این مختصریست موسوم به نخبه در واجبات و مهمات از فروع دینیه و آن مشتمل است بر چند مقصد **مقصد اول** در طهارت و در آن چند مبحث است مبحث اول در طهارت از حدث که عبارت از وضو و غسل و تیمم باشد و در آن سه باب است **باب اول** در وضو و در آن چند فصل است **فصل اول** در امور یکه واجب است وضو از برای آن و آن نماز واجب و طواف واجب است و شرط است در صحت هر یک بلکه در صحت نماز مستحب نیز و مشهور وجوب وضو است نیز از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر واجب شود مس نمودن به نذر و غیر آن لیکن آنچه ثابت شده است

بدلیل حرمت مس است بدون وضو و وجوب آن گاهی واجب میشود و بنذر و عهد و قسم
فصل دوم در امور یکه باعث وضو و مبطل آن میشود و آن نیز بیرون آمدن بول و غائط و باد است
که بیرون بیاید از معده چه با صدا باشد و چه بی صدا از موضع متعارف یا از موضع غیر متعارف
اگر بخلقت الهی باشد یا آنکه موضعی که بخلقت الهی است مسدود شود و سوراخ دیگر بهم رسد
و هم چنین است خواب هرگاه غالب شود بر چشم و گوش و دیوانگی و بیهوشی و مستی و رطوبت
مشتبه که بیرون بیاید در حال استبرا نمودن از بول یا پیش از آن چه فاصله در میان بول و
رطوبت بسیار باشد یا نه و هم چنین است استحاضه قلیله بلکه استحاضه کثیره و متوسطه و هر چه
موجب غسل باشد غیر جنابت از حیض و نفاس و مس میت نیز بنا بر احوط و در وجوب مقدم
داشتن وضو بر اغسال مذکوره غیر جنابت و استحباب آن خلاف است و اظهر آنست که مخیر است
در میان بجا آوردن وضو پیش از غسل یا بعد از آن هر چند احوط و افضل اول است و مدار در
حصول هر یک از نواقض مذکوره بر علم است نه بر ظن لیکن هرگاه ظنی که نزدیک بعلم باشد بهم رساند
بر حصول ناقضی از نواقض مذکوره احوط باطل کردن وضو و اعاده نمودن آن است فصل
سوم در واجبات و محرمات بیت الخلا رفتن واجب است بر کسیکه داخل بیت الخلا میشود
بجهت تخلی در اینحال بلکه در سائر احوال آنکه بپوشاند از نامحرم عورت خود را و آن قبل و دبر
و بیضتان است و احوط پوشانیدن از ناف تا بزانو است بلکه تا میان ساق و حرام است
بر آن در آنحال رو یا پشت بقبله کردن بجمیع بدن چه در صحرا و چه در غیر صحرا بلکه در حال
استنجا نمودن بنا بر احوط و متعین است شستن مخرج بول را بآب و غیر آن کفایت نمیکند و
کفایت میکند بیکدفعه شستن هر چند احوط دو نوبت و افضل سه نوبت است و دست مالیدن
واجب نیست مگر آنکه خشک شود یا مخلوط بمذی یا ودی شود که در اینحالت باید دست بمالد

بشستن محل وجوب حاصل گردد و در شستن دست نیز از بالای مرفق چیزی باید داخل کرد بجهت
مذکور و مرفق محل اجتماع استخوان بازو با ذراع است و اما دویم مسح اول مسح سر است از پیش رو
بقدر مسمّی از جانب طول و عرض مثل آنکه بسر انگشت بقدر ناخنی بمالد و احوط و افضل بودن مسح است
بقدر سه انگشت متصل و احوط بودن مسح است در مابین دو سفیدیکه در دو طرف پیش
سر است در دو جانب پیشانی و دوم مسح در دو پشت پا است از سر انگشتان تا بلندی که در پشت
پا است بحسب طول بر وجهیکه چیزی از طول فرو گذاشت نشود بخلاف عرض که مسمّی آن کافی است
لیکن احوط مسح نمودن تا مفصل میان ساق و قدم است و افضل مسح نمودن تمام پشت پا است
بتمام کف دست و واجب نیست مسح نمودن بلندی پشت پای مگر آنکه علم بمسح نمودن قدر واجب
موقوف بر مسح نمودن بعض آنست هر چند احوط مسح تمام آنست و معتبر در تحدید مذکور در شستن
و مسح کردن بر خلقت متعارفه است و اما در مقدار مغسول و ممسوح معتبر حال وضو گیرنده است
پس فرق نیست در میان کوچک بودن صورت و بزرگ بودن آن و دراز بودن دست و پای
و کوتاه بودن آن در شستن و مسح نمودن **فصل پنجم** در آنچه معتبر است در وضو و آن چند چیز است
اول نیت و آن عبارتست از اراده که برانگیزاننده شود از علم و باعث شود بر عمل و در آن معتبر است
چه در وضو و چه در غیر آن از عبادات تعیین نمودن فعلی که اراده دارد بجا آورد اگر معین نباشد
و قصد قربت پس حقیقت نیت اراده نمودن عبادتست بر وجهیکه ممتاز شود از غیر آن عبادت
بقصد بندگی جناب احدیت و ضرور نیست بخاطر آوردن عبادت را بر وجه تفصیل و نه غیر این
از امور دیگر مثل وجوب و استحباب و مثل آن بنا بر این عبادتی که مردد باشد میان واجب و مستحب
کفایت میکند قصد نمودن آنرا بر وجه بندگی و ضرور نیست التفات بواجب بودن یا مستحب بودن آن بخلاف
آنکه اگر دو عبادت باشند که هر یک شبیه بیکدیگر باشند بحسب صورت مثل وضو و چه غسل که وضو و

تعیین یکی از آن دو را نکند و داخل عبادت شود کفایت نمیکند و معتبر است مقارن بودن نیت با
اول عمل در اکثر عبادات و از آن جمله است وضو لیکن نه بمعنی اخطار ببال بلکه بمعنی وجود داعی بر عمل
در آنحال هر چند بخاطر نرساند در آن وقت عمل را و معتبر است که نیت خلاف در بین عمل نکند و غفلتاً
عمل بالمرة نیز روی ندهد که نداند که این چه کار است که میکند و احوط و اولی آنست که نیت وضو مشتمل باشد
بر وجوب یا ندب و وصف مثل آنکه بگوید وضوی واجب میسازم و غایت مثل آنکه بگوید وضو میگیرم
بعلت آنکه واجب است یا وجه بر یک یا قصد قربت و استباحت عبادتی که مشروط است صحت او بآن
و رفع حدث بالنسبت بآن و صورت آن بنابر این در کسیکه حدث آن رفع میشود باین طریق است
که وضوی واجب یا سنت میسازم بجهت وجوب و استحباب و رفع حدث و استباحت عبادت قربة الی الله
و در کسیکه رفع حدث بالنسبت بآن ممکن نیست مثل صاحب سلس البول و رفع آن اسقاط رفع حدث
را نیت میکند و باقی بنحویکه ذکر شد بی تفاوت است در هر دو و از برای تقرب جستن بعبادت
مراتب چند میباشد بجهت کمال و اعلای آن کردن عبادت است از جهت آنکه جناب اقدس الهی سزاوار
پرستش است و ادنای آن کردن عبادت است از جهت تحصیل ثواب یا خلاصی از [illegible] و در کفایت کردن قصد
تحصیل ثواب یا خلاصی از عقاب خلافست و اقرب کفایت نمودن آنست و در مابین وسایط بسیار است
و از برای غالب ناس که مرتبه عالی نهایت صعوبت دارد احتیاط در اراده مثل قربان برداری است
و مراعات تقوی در آنست که اهتمام در تحصیل مرتبه اولی نماید و احوط و اولی آنست که نیت را مقارن
شستن روی نماید و بهتر از آن آنست که نیت نماید در وقت دست شستن و مستحب [illegible] و اگر
قصد بیرون رفتن از وضو نماید و بعد از عمل عود نیت باطل میشود و لکن اگر عود کند پیش از برطرف شدن
موالات وضو صحیح است و اگر عود نکند مگر بعد از برطرف شدن موالات وضو باطل است و اگر وضوی
واجب قصد سنت کند یا در وضوی سنت قصد واجب بکند باطل است و اگر قدمه کسی مشغول

بر عضوی واجب باشد ترک کند وضوی صحیح باشد و [illegible] دوم ابتدا کردن در شستن روی از اعلا و در شستن
از مرفق و لازم نیست رسانیدن آب بزیر موی ریش و شارب و زیر لب و ابروی هرگاه موی احاطه کرده
باشد بشره را چه مرد باشد چه زن چه پر ریش باشد چه تنک ریش اما آنچه از روی نمایان باشد و میان
موی باشد شستن آن واجب است و واجب نیست شستن موی که از حد روی بیرون رفته باشد و [illegible]
از مسح سر و پای از بالا به پائین کشیدن و از پائین به بالا جائز است و احوط بیرون نرفتن از روش معروف است
سوم بودن مسح است برطوبت دست از آب وضو چه رطوبت دست چپ باشد یا دست راست
هر چند احوط مسح نمودن سر و پای راست برطوبت دست راست و مسح نمودن پای چپ است برطوبت
دست چپ و جائز نیست گرفتن آب از برای مسح از باقی مواضع وضو از برای غیر آن در حال بودن رطوبت
در دست خصوصا از موضعی از ریش که از حد روی بیرون باشد و اگر رطوبت دست خشک شده باشد جائز است
گرفتن آب از مواضع مذکوره بی اشکال و اگر متعذر یا متعسر گردد مسح کردن بدست مسح نماید براو
احوط خشک بودن محل مسح است هر چند حاجت بآن نیست هرگاه مسح برطوبت دست حاصل شود و اگر
مستهلک شود رطوبت دست پیش از مسح جائز نیست و شرط است حایل نبودن در مسح مطلقا در حال اختیار و اما
حال تقیه پس جائز است هرگاه شستن پای مقدور نباشد و بر تقدیر مقدور بودن احوط جمع میان
مسح نمودن است و همچنین جائز است در حال ضرورت مثل سردی چهارم ترتیب جمیع اعضای وضو چنانچه آمد
باشد وضو چه سنت چه در حال اختیار باشد چه در حال اضطرار چه عالم باشد چه ناسی و آن حاصل میشود به شستن
دست راست بعد از شستن رو و دست چپ بعد از شستن دست راست و مسح نمودن پای است بعد از مسح سر و مسح نمودن پای چپ
بعد از پای راست پس اگر مقدم بدارد تمام عضو مؤخر را یا بعض آن را بر تمام مقدم یا بعض آن فاسد است آنچه را
که مقدم داشته است چه عامد باشد چه ناسی چه مختار باشد چه مضطر و صحیح است آنچه را که مؤخر داشته است اگر
منافی موالات بعمل نیامده باشد یا عکس ترتیب در ضمن نیت قصد نشده باشد و اگر یکی از این دو واقع شده باشد باطل است

و فرقی نیست در اعتبار طهارت و اطلاق آب در میان آنکه مطلع باشد یا نباشد یا آنکه باشد و
فراموش کرده باشد و بر تقدیر فراموش کردن یا ندانستن مطلع شود در وقت یا بعد از وقت ششم
اباحهٔ آب با اینکه مباح الاصل باشد یا مملوک باشد بخریدن و غیر آن یا مأذون در تصرف نمودن در آن باشد
باذن صریح یا فحوی یا شاهد حال و احوط در شاهد حال اکتفا نمودن بعلم است ولیکن در نهرهای واقع در راهها
و منازل اسفار و غیر آنها جایز است با وجودیکه از مالک کراهتی مطلع نشده باشد و احتمال دادن
اینکه در ایشان صغیری یا مجنونی یا نحو آن باشد مضر نیست و اگر داخل شود آب غصبی در آب مباح
و مخلوط شود بنحویکه امتیاز از میان برداشته شود و قابلیت قسمت و قیمت نداشته باشد
بعلت کم بودن آن ظاهر آنست که منشأ منع از تصرف مباح نمیشود ولیکن احوط رضاجوئی از
مالک است بخلاف آنکه اگر مشتبه شود مباح بغصبی صحیح نیست وضو با آن هفتم آنکه از استعمال آب
ترس ضرری یا برسیدن مرضی یا زیاد شدن مرض یا طول کشیدن مرض یا تنگ شدن
وقت یا بجهت ترس تشنگی خود یا رفیق خود که از مفارقت او متضرر شود هر چند کافر باشد یا متضرر
نشود ولیکن صاحب نفس محترمه باشد یا حیوانی بترسد که بمردن او متضرر شود بلکه محتمل است
جواز مطلقا چه متضرر شود چه نشود ولیکن در آن اشکال است و در هر یک از این چند صورت اگر وضو
بسازد وضو باطل خواهد بود و این شرط و شرط سابق از شرایط علمی است نه از شرایط
وجودی یعنی که هرگاه علم نداشته باشد وضو باطل نخواهد بود یازدهم اباحت مکان و
در آن خلافست و احوط مراعات است و نیست اشکال در صحت وضو اگر مطلع شود بغصبیت
بعد از فارغ از وضو لیکن عوض اندر برای مالک بر ذمهٔ او تعلق میگیرد و اگر عوض عرفا داشته
باشد مثل اجرة المثل مقدار تصرف و بعضی علاوه نموده اند اباحهٔ ظرف و محل ریختن آب وضو را و احوط است
اگر در صورت انحصار در غصبی در این صورت متعین است تیمم و اگر وضو گرفت باطل است

دوازدهم طهارت محل وضو از نجاست پیش هنگامی که آب بریزد و جاری بر محل وضو بشود و ازالهٔ نجاست نیز نماید کفایت نمیکند
و اگر ازالهٔ نجاست نکند کفایت نکردن ظاهر است و شرط نیست در صحت وضو طهارت غیر محل وضو و اولی ترک
نکردن استنجا است پیش از وضو **فصل ششم** در حکم جبایر و آن چوبهائیست که بآن شکسته را می بندند بدانکه اگر
کسی را بر بعضی اعضای وضو قرح یا جرح یا قرحه باشد مثل زخم شمشیر و کارد و دمل و خارش و نحو آنها یا شکسته باشد
و بر روی آن چیزی مثل جبیره یا نحو آن نباشد و نبستن و مسح نمودن آن متعذر نشود و ظاهر یا نجس شده باشد و تواند آن را
غیر تطهیر نماید هرچند به حمام یا توقف داشته باشد بر اخراجاتی از برای آب گرم کردن و مثل آن باید تطهیر نماید و وضو بسازد
بر تقدیر نشده داشتن بر آن و اگر جراحتی باشد که متعذر شود نبستن آن کفایت میکند شستن آنچه صحیح است از اطراف
آن چه ممکن باشد مسح نمودن بر روی آن یا ممکن نباشد هرچند در صورتی که ممکن باشد مسح احوط
مسح نمودنست چنانچه در صورتی که ممکن نباشد مسح نمودن احوط آنست که بر روی آن چیز
طاهری بگذارد و مسح کند روی آنرا و همچنین است حکم شکسته و قرحه که بر روی آنها جبیره
نباشد هرچند در این دو صورت علاوه نمودن تیمم احوط است و اگر در بعضی از مواضع شستن
وضو جبیره باشد و ممکن باشد رسانیدن آب به بشره در زیر جبیره به برداشتن جبیره یا مکرر ریختن
آب یا فرو بردن عضو را در آب هرگاه به بشره برسد و شسته شود عضو واجب است لیکن احوط
آنست که هرگاه ممکن باشد برداشتن جبیره برداشته شود و زیر آن شسته شود و هرگاه ممکن
نشود مکرر ریخته شود آب تا شسته شود عضو یا فرو نماید عضو را در آب تا شسته شود و اگر میسر
نشود شستن بشره مسح کند بر روی جبیره و هرگاه جبیره در موضع مسح باشد پس اگر جبیره تمام
محل مسح را نگرفته باشد و باقی مانده باشد از آن بقدر کفایت نمودن آنچه واجب است در مسح اکتفا
نماید بمسح آن و اگر تمام محل مسح را جبیره گرفته باشد پس اگر ممکن باشد برداشتن جبیره بقدر
کفایت در واجب از مسح باید بردارد و مسح نماید و اگر ممکن نباشد مسح نماید بر روی جبیره لیکن در صورتی که ممکن باشد

[illegible]

رسانیدن آب بزیر جبیره وضرر رسد و محل طاهر باشد واجب است مگر ریختن بر جبیره بقدری که آب
بمحل مسح برسد یا فرو بردن عضو در آب بنحویکه آب ببشره برسد و محل مسح بر جبیره اگر طاهر است
خوب واگر نه تطهیر کند هرگاه ممکن باشد و هرگاه ممکن نباشد واجب است تیمم احوط جمع نمودن
میان آن وگذاردن چیز طاهر بست بر جبیره و مسح کردن بر آن وفرق نیست در جبیره میان
بعض و تمام عضو بلکه جمیع اعضا ونه میان آنکه زیر آن پاک باشد یا نجس ونه میان انکه جبر آن
از تفریط خود باشد یا نباشد و در حکم جبایر است کهنه هائی که بر جروح وقروح میبندند یا دوائی
که بر آنها میگذارند و چیزهائیکه چسبانیدن آنها بدون حاجت باشد وکندن آن اذیت کند
احوط جمع میان جبیره وتیمم است و هرگاه متضرر شود بمسح نمودن بر روی بشره یا جبیره مثل جبیره
و حائلی سوی جبیره نباشد واجب است تیمم نماید و همچنین هرگاه یک عضو از اعضای وضو
یا بیشتر یا کمتر مریض باشد و قروح و جروح یا شکسته نباشد یا مرض عضو یا یکی از امور مذکوره
شود واجب است تیمم نماید و از آن جمله است درد چشم که در آن باید تیمم کند و اگر کسی صاحب حدث
مستمر باشد چه بول و چه غائط و چه ریح وضو بسازد و نماز کند و احوط آنست جمع نکند یک وضو
میان دو نماز و اگر حال و مخالف باشد که وقتی باشد در اوقات نماز از برای او که تواند نماز بی حدث
واجب است اختیار نماید آن وقت اگر در اینحال در اثنای نماز حدثی واقع شد نماز را تمام کند و احوط
اعاده نمودن است نیز و واجب است بر او محافظت نمودن خود را از نجاسات باینکه اخذ نماید از
برای خود کیسه که در آن قدری پنبه یا مثل آن بگذارد که منع نماید سرایت نمودن نجاست بابدن
و رخت ولیکن این در صورتیست که در حفظ نمودن آن متضرر نشود و اگر بشود واجب نیست

فصل هفتم در شکوک بدانکه هرگاه یقین داشته باشد در حدث و شک یا وهم یا ظن

داشته باشد در وضو واجب است وضو و همچنین هرگاه یقین در طهارت و حدث هر دو داشته باشد

و شک داشته باشد در موخر بودن هر یک از دیگری واجب است وضو چه آنکه بداند حالت سابقه بر این
دو حالت را یا نداند و اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو پیش از فراغ از آن باید بعمل بیاورد آن جزء
و مابعد آنرا اگر منافی موالات وی نشده باشد و اگر شده باشد وضو را از سر بگیرد و هم چنین است حکم سهو در
واجبات وضو مطلقا هرچند بعد از فراغ از وضو باشد چه نماز کرده باشد یا نه و بر کثیر الشک
واجب نمیشود در هیچ صورتی از صور چیزی نه اصل وضو و نه در اعاده اجزاء او اگر یقین داشته باشد
بطهارت و شک نماید در حدث یا احتمال مرجوحی بدهد حدوث آنرا یا مظنه بهم رساند اعتبار ندارد
و واجب نیست وضو و همچنین است اگر شک کند در جزئی از اجزاء وضو بعد از فراغ از وضو و داخل
شدن در عمل دیگر بلکه بعد از فارغ شدن از وضو هرچند از محل وضو برنخواسته باشد و داخل فعل
دیگر نشده باشد چه طول کشیده باشد نشستن یا نه باب دوم در غسل و در آن چند فصل است
فصل اول در اموریکه موجب غسل میشود و آن جنابت و حیض و نفاس و استحاضه و مس
میت و موت شدن است و هر یک از این اغسال غیر از غسل میت واجب است از برای نماز واجب
و شرط است از برای مطلق نماز از سنت و واجب و هم چنین واجب و شرط است برای طواف واجب
و واجب میشود از باب مقدمه از برای مس نمودن کتابت قرآن اگر مس نمودن آن واجب شود و
مثل آنست غسل جنابت و حیض و نفاس از برای خواندن هر یک از سور عزائم چه تمام آن چه
بعض آن و از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد و لهذا گذشتن
چیزی در آنها بشرط واجب شدن هر یک بنذر یا نحو آن و استحاضه در حکم حدث مذکوره است
در وجوب غسل از برای آنها بنا بر احوط بلکه شرط بودن آن خالی از قوت نیست و همچنین واجب است
هر یک از غسل جنابت و حیض و نفاس از برای واجب از روزه بنا بر احوط هرچند ظاهر آنست که
واجب نیست از برای غیر روزه ماه رمضان و قضای آن و اما حکم غسل استحاضه از برای روزه پس

صوم مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و شرط است غسل جنابت از برای جواز مس نمودن اسم الله بلکه
احوط مس نکردن غیر آن از اعلام است و جمیع لغات و سایر اسماء غیر اعلام و مثل رسول الله و بسم
عبد الله و غیر آن و همچنین شرط است غسل جنابت از برای جواز مس اسماء انبیاء و ائمه
علیهم السلام بنا بر احوط بلکه اعتبار آن خالی از وجه نیست و واجب میشود غسل گاهی بنذر و عهد و قسم و واجب
نیست غسل از برای غیر آنچه ذکر شد و نه واجب است اغسال مذکوره لنفسها بلکه مستحب است
لنفسها **فصل دوم** در بیان حقیقت غسل است بدانکه غسل عبارتست از شستن ظاهر
جمیع بدن و شستن موی واجب نیست هرچند احوط است و اگر موقوف باشد شستن بشره
بشستن موی البته باید بشوید موی را در اینحال اما داخل گوش و دهن و دماغ و مابین پلک
چشم و داخل سوراخ احلیل و مثل آن شستن آن ضرور نیست و همچنین ضرور نیست شستن
سوراخی که در گوش میکنند از برای حلقه هرگاه تنگ باشد که باطن آن دیده نشود ولیکن احوط
شستن آنست و اگر دیده شود باطن آن واجب است شستن آن و مثل آنست سوراخ
دماغ در دو طرف ظاهر و همچنین است حکم بینی هرگاه بریده شده باشد و شستن ظاهر بدن
باید بارتماس باشد یا بترتیب و مراد بارتماس فرو رفتن در آب است بیکدفعه بحسب عرف یعنی در عرف بگویند بیکدفعه داخل در آب
شده و ضرور نیست بیرون آوردن جمیع بدن را از آب بلکه اگر تا لب یا زانو یا کمر بلکه تا سینه در آب باشد ضرر ندارد ولیکن
احوط بیرون آوردن جمیع بدن است از آب و اگر قدری باقی بماند از بدن هرچند بسیار کم باشد که شسته نشود و بعد از
بیرون آمدن از آب معلوم شود باید اعاده نماید غسل را و خلافست که غسل ارتماسی تدریجی الحصول است یعنی
که اول آن رسیدن اول جزء از بدن است بآب و آخر آن رسیدن آن جزء آخر بدن
بآب یا آنی الحصول اما نیت با تحقق آن برسیدن آخر جزء از بدن است
به آب و قول دوم خالی از رجحان نیست هرچند احوط جمع نمودن میان

هر دو است و نیت لکن واجب نیست دانستن اینمعنی که غسل قربة الی الحصول است یا الی الحصول پس
هرگاه نداند واجب نبودن این را و غسل کند صحیح است غسل او آن و مراد به ترتیب شستن سر است
پیش از طرف راست و طرف راست را پیش از طرف چپ و گردن را با سر باید شست و احوط شستن
طرف راست گردن است نیز با طرف راست و شستن طرف چپ است با طرف چپ و انتها موی
بجانب چپ و فرق نیست در معتبر بودن ترتیب در میان کسیکه مسئله را دانسته اند یا ندانند یا
فراموش نموده باشد و واجب نیست ترتیب در میان اجزاء اعضا و احوط شستن ناف و عورت
با طرف راست و چپ و در هریک از سر و طرف راست و طرف چپ قدری زیاده از منها باشد باید
بایقین شستن قدر واجب حاصل شود باینکه قدری از بدن را بشوید با گردن و قدری از طرف
چپ را با طرف راست و قدری از طرف راست را با طرف چپ چنانچه قدری از گردن که
محاذی هر یک از دو طرف است باید داخل شود در آن طرف بلکه قدری بیشتر از هر طرف
و موالات در اینجا ضرور نیست ولیکن در غسل استحاضه احوط مراعات است هرگاه غسل پیش از
سلامتی از مرض استحاضه باشد و اگر بعد باشد بی اشکال معتبر نیست و هم چنین است
حکم در مسلوس و مبطون پس اگر قلیلی از بدن باقی بماند که شسته نشده باشد می شوید
اعاده غسل نمیکند و لیکن اگر در سر باشد باید بعد از شستن آن بشوید طرف راست و چپ را
و اگر در طرف راست باشد باید طرف چپ را بعد از شستن آن بشوید و اما اگر در طرف
چپ باشد بغیر آنچه باقی مانده است دیگر چیزی را نباید بشوید و نیت را مقارن شستن سر
نماید و اگر شک کند در عضوی از اعضای غسل التفات نکند اگر بعد از تمام شدن غسل
باشد هر چند از مکان خود حرکت نکرده باشد و اگر پیش از تمام شدن باشد آنرا بعمل آورد
و اگر کثیر الشک باشد التفات بآن نکند هر چند از مکان غسل حرکت کرده باشد چه نکرده باشد

در جمیع و در کثرت شک بی‌شرف است که او را در عرف کثیر الشک میباشند و حکم اطلاق و اباحه آب و طهارت آن و طهارت بدن و نیت و استدامت آن و مباشرت مکلف افعال را بنحویست که در وضو گذشت پس (اگر) نتواند که خود غسل را بجا آورد باید بعمل آورد و اگر نتواند باعانت غیر باید بعمل آورد بنحویکه در وضو گذشت **فصل سیم** در بیان حقیقت اسبابی که موجب غسل می‌شود و در آن چند مطلب است **مطلب اول** در جنابت بدانکه جنابت متحقق میشود بیکی از دو چیز اوّل غائب شدن حشفه در قبل زن از برای مرد و زن و همچنین در دبر زن و پسر دوم بیرون آمدن منی از مرد یا زن در خواب یا بیداری چه بجماع باشد چه بغیر جماع با اختیار باشد یا با اکراه زیاد باشد یا کم هر چند بقدر ذرّه باشد و بمحض حرکت کردن منی از محل خود موجب غسل نمیشود مادامیکه بیرون نیاید و اگر شک کند در بیرون آمدن منی نیز موجب غسل نمیشود و همچنین هرگاه خواب ببیند که محتلم شد و بعد از بیدار شدن اثری ظاهر نباشد موجب غسل نمیشود و اگر بیرون بیاید از زن منی مرد بعد از غسل واجب نمیشود بر او غسل چنانچه اگر شک نماید که منی خود با آن هست یا نه یا اینکه مظنه بهم رساند که با آن هست واجب نمی‌شود غسل و اگر بداند که از مرد است یا از خودش نیز بر او چیزی لازم نمیشود بخلاف آنکه اگر علم بهم رساند بآنکه منی از خودش میباشد یا مخلوط است بآن منی خودش واجب است اعاده نماید غسل را **مطلب دوم** در حیض بدانکه آن خون سیاه و جهنده و گرم است در غالب اوقات و عادت بآن میباشد زن در هر ماه پس هرگاه اعلم داشته باشد که آن خون حیض است اشکال در آن نیست ولیکن گاهی مشتبه میشود بخون بکارت و باسور خون پس اگر مشتبه شود بخون بکارت طریق شناختن

آن بآنست که قدرے پنبه داخل در فرج خود کند و قدرے صبر نماید و بهتر آنست که وقتیکه
میخواهد این عمل را بکند به پشت بخوابد و پایها را بلند بکند و بعد از آنکه مدتے گذشت
پنبه را آهسته بیرون آورد پس اگر خون در دور آن واقع شده باشد آن خون بکارت
است و اگر خون تمام پنبه را فرو گرفته باشد خون حیض است و شرط است در امتحان
مذکور اینکه قرحه یا جرحه احتمالاً بفرج مثل احاطهٔ بکارت نداشته باشد و همچنین
خون لیاب نباشد که نتوان تشخیص نمود و اگر نماز کند بدون امتحان مذکور با ممکن بودن
آن نماز باطل است هرچند بعد ظاهر شود که خون بکارت بوده است و گاهے مشتبه
میشود بخون قرحه و طریق شناختن آن آنست که به پشت بخوابد پس پایها را
بلند کند پس انگشت میان را در فرج داخل کند پس اگر خون از طرف چپ می آید
خون حیض است و اگر از طرف راست می آید خون قرحه است و اگر خون در دو طرف
ظاهر شود امتحان بے فائده و باطل خواهد بود و اگر امتحان نکرده نماز کند با ممکن
بودن باطل است نماز هرچند بعد معلوم شود که حیض نبوده است و اگر مشتبه شود
بخون نفاس مثل آنکه احتمال ولادت بدهد و علم نداشته باشد بآن چنانچه از او
چیزے بیرون آید که شک کند که انسان است یا مبدأ انسان یا غیر آن
خصوصاً هرگاه در عادت اتفاق افتد حکم بحیض میکنند و همچنین هر خونے که زن ببیند
درمیان سه و ده و برده و کمتر منقطع شود حیض است ما دامیکه ندانند که از قرحه
یا جرحه است و همچنین هرگاه بعد از گذشتن ده روز از حیض خون ببیند
با اوصاف حیض در آن باشد حیض خواهد بود و همچنین هرگاه خون ببیند
منقطع شود و در بین ده روز باز دیده شود و منقطع شود تمام حیض است و حیض

با حمل جمع میشود بنابر اقوی و هر خونی که پیش از نه سال دیده شود آن خون حیض نیست
و هم چنین هر خونی که در حال یأس به بیند و حد یأس در قرشی تمام شدن شصت سال
قمری شرعیست و در غیر قرشی تمام شدن پنجاه سال قمری شرعیست نیز و بعضی
ملحق کرده اند نبطیه را بالقرشی و در آن وجهی هست و قرشی کسی است که نسبت آن
بنضر بن کنانه برسد و آن از طرف پدر و مادر یا از طرف پدر به تنهائی کفایت میکند
و اما از طرف مادر به تنهائی کفایت نمیکند و اگر زن مشتبه باشد قرشی بودن آن
ملحق بغیر قرشی میشود و اکثر زمان حیض ده روز است مثل کمتر ایام خالی بودن
از حیض که آن نیز ده روز است و آنچه کمتر از آن حیض نمی تواند شد سه روز است
پس هر گاه یک روز یا دو روز خون به بیند حیض نخواهد بود و هر گاه دو دفعه در دو ماه
متساوی خون به بیند صاحب عادت میشود و لیکن اگر عدد و وقت هر دو مساوی
باشند مثل اینکه در دو ماه از اول تا پنجم خون به بیند آنرا صاحب عادت وقتیه و عددیه گویند و اگر در عدد مساوی باشند
در وقت مثل اینکه در ماه اول پنج روز خون دید از اول ماه و در ماه دوم پنج روز خون دید از آخر ماه آنرا صاحب
عادت عددیه گویند و اگر مساوی باشند در وقت نه در عدد مثل آنکه در ماه اول خون دید پنج روز و در ماه دوم شش روز
و هر دو را از اول ماه خون دید آنرا صاحب عادت وقتیه گویند و متحقق میشود عادت نیز بسبب دیدن
خون در دو دفعه در یکماه هم چنانکه متحقق میشود عادت نیز بدیدن خون در دو دفعه مساوی در
بیشتر از دو ماه و در صورت عادت وقتی و عددی یا عادت وقتی تنهائی به دیدن خون ترک
عبادت کند هر چند خون بصفت حیض نباشد و صاحب عادت وقتی تنها و عددی حکم آن حکم مضطربه است و حکم آن
می آید و در صاحب عادت عددی تنهائی خلاف است و اقوی آنست که به دیدن خون نیز
ترک عبادت کند و صاحب عادت هرگاه خون او از عادت تجاوز نماید مستحب است ترک کند از احتیاط

نماید بترک نمودن عبادت اگر عادت آن از ده کمتر باشد ولیکن این احتیاط بر سهم استحباب است
و در عدد ایام احتیاط خلاف است و اقوی استحباب آنست تا به ده روز هرچند اکتفا نمودن
بیک روز یا دو روز است و بهر تقدیر هرگاه خون منقطع شد به ده روز یا کمتر تمام حیض
است و هرگاه گذشت از ده روز اگر تمیز نداشته باشد یا داشته باشد و موافق با عادت
باشد عادت آن معتبر است و زاید بر عادت استحاضه است بی اشکال و اگر تمیز
داشته باشد و تمیز مخالف با عادت باشد هرگاه ده روز در وسط فاصله شود متابعت
نمودن عادت خالی از رجحان نیست و هرگاه ده روز فاصله نشود و اگر مجموع از ده روز
نگذرد تمام ایام عادت و تمیز را حیض قرار دهد و اگر مجموع از ده روز بگذرد رجوع
بعادت نماید و غیر صاحب عادت مستقره هرگاه ممکن شود او را رجوع نمودن بصفت
با اینکه آنچه بصفت حیض است کمتر از سه و بیشتر از ده نباشد و آنچه بصفت حیض
نباشد تنها ئی یا با ایام پاکی ده روز یا بیشتر باشد رجوع کند بصفت حیض و بمجرد
دیدن خون ترک عبادت نماید بلکه اقوی آنست که ترک عبادت نماید هرچند
خون بصفت حیض نباشد و هرگاه رجوع بصفت ممکن نباشد یا اینکه آنچه بصفت
حیض است کمتر از سه یا بیشتر از ده باشد و آنچه بصفت حیض نباشد تنها یا با ایام
پاکی کمتر از ده باشد پس اگر مبتدئه باشد و آن عبارتست از کسیکه ابتدا بخون دیدن
نموده باشد و عادت آن مستقر نشده باشد رجوع نماید بعادت خویشان پدری و مادری
خود یا پدری تنها یا مادری تنها اگر ممکن باشد باینکه از برای او خویشانی باشد و ایشان
نیز متفق باشند و اگر ممکن نباشد باینکه از برای او خویشانی نباشد یا باشد و متفق
نباشند یا ممکن نباشد مطلع شدن بر عادت ایشان مثل مضطربه است و مضطرب

عبارتست از کسیکه فراموش کند عادت خود را بعد از آنکه صاحب عادت مستقره شده
باشد یا کسیکه خون مکرر دیده باشد و عادت از برای آن مستقر نشده باشد و آن باید
در هر ماه هفت روز را حیض قرار دهد ولکن حکم مذکور از برای مضطربه در صورت فراموشی
عادت تخلف ندارد و هرگاه عدد و وقت هر دو را فراموش کرده باشد یا عدد را تنها و اگر
وقت را تنها فراموش کرده باشد در آن تفصیلیست که در این رساله ذکر آن مناسب
نیست باقی ماند احکام حائض و از جمله آن آنست که صحیح نیست از آن نماز نه واجب
نه سنت و نه اصلی و نه نماز احتیاط و نه سجدهٔ سهو بلکه اگر در بین نماز حایض شود
نماز او باطل است حتی حرفی اگر از تشهد مانده باشد بلکه پیش از تمام
نمودن سلام واجب نیز و اگر در نماز باشد و گمان نماید که حایض شد داخل کند سبابت
خود را و بمالد بموضعی که خون بیرون می آید پس اگر خون بیرون آمده باشد از نماز
بیرون رود و الا نماز را تمام نماید لکن ظاهر اینست که اگر چنین نکند و نماز را
تمام کند عیبی ندارد و نماز او صحیح است اگر بعد از نماز ظاهر نشود حایض شدن
یا معلوم نشود پیش بودن حیض بر تمام نمودن نماز و چنانچه منظنه مبطل نیست
شک نیز مبطل نیست و در حکم حیض است سائر احداث و هم چنین صحیح نیست
از آن روزه و نه طواف و حرام است بر آن داخل شدن مسجد الحرام و مسجد
رسول خدا صلی اللہ علیه و آله و درنگ نمودن در باقی مساجد و ظاهر جائز بودن
عبور است در روضات مقدسه مگر روضه جناب نبوی صلعم اگر مستلزم عبور در مسجد
اجتناب باشد و حرام است گذاشتن چیزی در مساجد و خواندن یکی از
سور عزائم و اجزاء آنها بقصد جزئیت اگر مشترک باشد و اگر مشترک نباشد

حرام است چه بقصد جزئیت و چه بقصد غیر جزئیت و حرام است مس نمودن کتابت قرآن
و وطی کردن حایض در قبل ما دامیکه خون باقیست و هرگاه طاهر شد جایز است بشرط
شستن فرج و هرگاه وطی نمود در حیض احوط وجوب کفاره است هر چند قول باستحباب
خالی از رجحان نیست و کفاره در غیر کنیز سه ربع مثقال صیرفی طلا است در اول حیض
و در وسط نصف و در آخر ربع و احوط آنست که سکه دار باشد و کفایت نمیکند قیمت
و در کنیز سه مد گندم سه مد از برای هر فقیری یک مد و از جمله احکام استظهار است
یا منقطع شدن خون پیش از ده روز باینکه پنبه بگذارد در فرج خود بعد از آنکه پای
چپ را بدیوار بگذارد و شکمش را بران بچسباند بقدری که حقیقت امر ظاهر شود
پس هرگاه پنبه پاک بیرون آمد طاهر است از حیض و اگر ملوث بیرون آمد صبر
کند تا پاک شود یا ده روز بگذرد و صاحب عادت گذشت حکم آن و شکم را
بدیوار گذاشتن مستحب است **مطلب سوم** در نفاس و آن خونیست که در وقت
زائیدن زنان می آید خواه همراه طفل بیاید خواه بعد از آن خواه در وقت بشرط آنکه کمتر از ده روز
باشد که هرگاه ده روز از زائیدن گذشته باشد و بعد از آن خون ببیند نفاس نخواهد بود و فرق
میان آنکه طفل تمام متولد شود یا تمام نشده سقط شود هرچند مضغه باشد بلکه علقه بشرط آنکه معلوم
باشد که آن مبدا انسان است یا چیزی قابله شهادت دهند بر آن نطفه و علقه مشتبه اعتبار ندارد هم
چنین مجرد زائیدن هرگاه خون نبیند و نه خون پیش از زائیدن هرچند بقدر
لحظه باشد و از برای اقل نفاس تحدیدی نیست پس ممکن است که بقدر لحظه
باشد و اکثر آن ده روز است و آن نفاس غیر صاحب عادت مستقره است چه
سر ده روز منقطع شود چه بگذرد و صاحب عادت مستقره نفاس او بقدر عادت

او است و اما اگر بر کمتر از ده روز خون او منقطع شود نفاس او تمام آن مقدار است
و هم چنین اگر بر ده منقطع شود و اگر از ده بگذرد عادت او نفاس او است و تتمه
استحاضه ولیکن آنچه ذکر شد از آنکه عادت را نفاس قرار دهد یا ده روز را وقتی است
که در اول و آخر خون ببیند یا در تمام مدت مذکوره بخلاف آنکه اگر در یکی از اول
یا آخر یا وسط خون دید نفاس او مقدار دیدن خون است چنانچه اگر در وسط و
آخر یا اول و وسط خون ببیند نفاس آن مختص بطرفین و آنچه زمان مابین آنست
خواهد بود پس کسیکه عادت آن هشت روز باشد و در اول و آخر خون ببیند
تمام نفاس است و اگر در اول و چهارم یا پنجم و هشتم خون دید چهار روز نفاس
خواهد بود چنانچه اگر ندید مگر یک روز از این روزها نفاس آن مختص بمقدار
دیدن خون خواهد بود و اگر در چهارم مثلا دید و از عادت گذشت و بر ده منقطع
شد از چهارم تا دهم نفاس است و مثل آنست که شنیدی حال مبتدئه
و مضطربه تا ده روز و هر چیزیکه میباشد بر حایض از حرام و واجب و مستحب
و مکروه بر نفسا نیز چنین است مطلب چهارم در استحاضه بدانکه آن
بر سه قسم است قلیله و کثیره و متوسطه قلیله آنست که پنبه یا چیزیکه در فرج
میگذارد خون باو برسد ولیکن او را فرو نگیرد و تمام متوسطه آنست که خون
در پنبه فرو رود و از آن نگذرد و کثیره آنست که خون از پنبه بگذرد و بکهنه برسد
چه از کهنه بگذرد یا نگذرد و در قسم اول غسل واجب نیست و وضو واجب است
از برای هر نماز واجبی و اگر خواهد نافله کند هر نماز را باید یک وضو علیحده
بکند و در قسم دوم یک غسل واجب میشود از برای نماز صبح علاوه بر وضو

برای هر نماز ولیکن واجب شدن غسل مشروط است بانکه پیش از نماز صبح خون پنبه
را فرو گیرد پس اگر بعد از نماز خون پنبه را فرو بگیرد حکم آن حکم قلیله است که
غسل در آن روز واجب نمی شود بلکه واجب است وضو از برای هر نماز و واجب
و شرط است در هر نماز سنت و در قسم سوم سه غسل واجب میشود یکی از برای
نماز صبح اگر نماز شب را نکند و اگر بکند جمع نماید میان نافلهٔ شب و نماز صبح بآن
غسل چنانچه کفایت میکند از برای سائر نوافل روز و شب غسل هر یک از فرایض آن
و یکی از برای نماز ظهر و عصر که جمع کند میان هر دو و یکی از برای مغرب و عشا
که جمع کند نیز میان هر دو و اگر خواهد هر نمازی را بیک غسل بکند جایز است و وضو
باید بگیرد با هر یک از اغسال هم چنانکه گذشت و در واجب بودن وضو از برای
هر یک از نماز عصر و عشا خلافست و احوط عدم ترکست بلکه وجوب خالی از رجحان
نیست و واجب بودن غسل و وضو در سه قسم گذشته در حالتی است که خونی که باعث
غسل یا وضو میشود پیش از نماز بهم رسد هر چند در غیر وقت آن نماز باشد بشرط
آنکه غسل یا وضو بعمل نیاورده باشد از برای آن خون بعد از دیدن آن
ولیکن انچه ذکر شد و حکم سه قسم در وقتی است خون و هر یک
نسبت باشد پس تبدیل روی مثل آنکه کثرت بقلت برگردد یا قلت
بکثرت برگردد حکم برمیگردد پس اگر پیش از غسل نمودن از برای نماز صبح
کثرت برگردد و بقلت کفایت میکند یک غسل و اگر پیش از
غسل ظاهرین برگردد کثرت بقلت کفایت میکند در غسل چنانچه
اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد بکثرت و غسل خواهد نمود و ان

روز و اگر بعد از نماز ظهر چنین شد یک غسل می کند
و هم چنین اگر بعد از نماز صبح قلت برگردد و متوسط در آن روز غسل برای او نیست[۵۱] و احوط
آنست که از برای رفع ناخوشی استحاضه در جائی که موجب وضو بود و در جائی که موجب غسل بود
غسل نماید مثل آنکه هرگاه وضو یا غسل نمود پیش از نماز کردن و دانست از حال
خود که دیگر خون نخواهد دید و رفع ناخوشی او خواهد شد اعاده نماید آنچه نموده بود در اول
از وضو یا غسل و واجب است بر مستحاضه استبرا کردن باینکه پنبه بردارد و بقدر یک
ستارفناست در معلوم شدن حال یا آنقدر صبر نماید و بعد بمقتضای آن عمل نماید
از منقطع شدن خون یا قلیله بودن آن یا متوسطه بودن یا کثیره بودن و هم چنین
واجب است عوض نماید پنبه را یا بشوید آنرا اگر نجس شده باشد و هم چنین بشوید
ظاهر فرج را اگر نجس شده باشد بلکه احوط عوض نمودن کهنه یا شستن آنست
هرگاه ملوث بخون شده باشد چنانچه احوط آنست که بعد از غسل بلکه وضو نماز را
تاخیر نکند و اهتمام نماید در حفظ نمودن خود را از بیرون آمدن خون تا وقتی که متضرر
نشود و اگر متضرر شود واجب نیست و اگر در بین غسل حدث اصغر از او صادر شود
احوط آنست که غسل مذکور را تمام نماید و اعاده نماید و وضو بسازد هر چند قول
[۵۲] بصحیح بودن غسل و لازم بودن وضو مطلقا خالی از رجحان نیست و فرق نیست
در باطل نبودن غسل میان واجب و مندوب و اگر حدث اکبر در اثنای غسل واقع
شود اگر همان حدثی که منع آنرا میگیرد واقع شود اعادهٔ غسل باید بشود[۵۳] چون حیض و
نفاس در حکم واحد است و اگر غیر آن واقع شود غسل باطل نمیشود[۵۴] مطلب
پنجم در غسل مس میت بدانکه واجب میشود غسل مس نمودن میت

بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن و در حکم میت است قطعه که در ان استخوان باشد خواه از زنده جدا شده باشد یا از مرده و در وجوب غسل مس نمودن استخوان بے گوشت اشکال است و احوط غسل نمودن است و اظهر واجب بودن غسل است بسبب مس نمودن چیزے که حیوة در ان حلول نکرده باشد مثل مو

مطلب ششم در غسل میت و سائر احکام آن از کفن نمودن و نماز کردن و دفن نمودن و در ان بحث چند است بحث اول در غسل و در آن دو فصل است فصل بدانکه غسل دادن میت واجب کفائیست باین معنی که بر همه مکلفین واجب است و هرگاه یک نفر غسل را بعمل آورد از دیگران ساقط است و اولے بان بلکه بسائر امور کفائیه میت شوهر است نسبت بزن خود چه آن زن آزاد باشد چه بنده چه دائمه باشد چه متعه ولیکن در متعه اشکالے میباشد و عمل باحتیاط اولے است و بعد از شوهر مالک مقدم است بر غیر مالک و اگر متعدد باشند شریک خواهند بود در ولایت و بعد از مالک ارحام است و ایشان مقدم بر اجنبی میباشند هرچند اجنبی وصی باشد یا وصیت نموده باشد که او غسل دهد هرچند احوط از برائے وصی عمل نمودن بوصیت است هرچند هاشمی نباشد و طبقات ارحام بترتیب طبقات ارث است پس پدر و مادر و اولاد مقدم بر جد و جده و برادر و خواهر میباشند و ایشان مقدم بر اعمام و اخوال میباشند و بعد از ان ولاء عتق مقدم است بر ولاء ضامن جریره و ضامن جریره مقدم است بر حاکم شرع و با نبودن هیچیک از مراتب احتیاط مقدم داشتن حاکم شرع است بر غیر و بعد از ان عدول مؤمنین و اما ارباب طبقه واحده پس پدر مقدم است بر مادر و اولاد و اولاد اولاد و ذکور از اولاد بلکه از هر طبقه مقدم

[illegible] احوط [illegible] غسل [illegible] اشکال است [illegible]

است بر غیر ایشان و بالغ ایشان مقدم است بر غیر بالغ از ایشان و کسیکه نزدیک
باشد بمیت چه پدر و مادر مقدم است بر کسیکه نزدیک باشد بمیت چه پدر و اگر غسل
داده شود میت بی اذن اولیا باطل است و همچنین است حکم در نماز و شرط است
که غسل دهنده میت شیعهٔ اثنا عشری باشد مگر در صورت اضطرار که جایز است
غسل دادن سنی بلکه یهود و نصاری و لکن اگر از یهود و نصاری باشد پیش از
غسل امر کند ایشان را بشستن بدن خود و احوط در همه صورت آنست که نیت
غسل را شیعهٔ اثنا عشری بکند بلکه هرگاه سنی غسل دهد احتیاط نیت نمودن
هر دو است و هرگاه عذر رفع شد غسل را اعاده نماید در همه صورت و همچنین
شرط است که غسل دهنده مثل میت باشد در ذکوریت و انوثیت مگر در محارم
و زن و شوهر و پسر سه ساله اگر زن آنرا غسل بدهد و دختر سه ساله اگر مرد او را غسل
بدهد عیب ندارد و جایز است از برای مولی غسل دادن کنیز خود و عکس آن نیز
بعید نیست هر چند احوط ترک آنست و واجب است غسل دادن هر مؤمن
اثنا عشری و واجب نیست غسل دادن کافر چه از اهل کتاب باشد و چه از غیر ایشان
اما در مخالف واجب نبودن خالی از رجحان نیست و در حکم میت است سینهٔ او
یا قطعهٔ که در آن سینه باشد پس غسل دادن واجب است بلکه کفن نمودن و نماز
کردن بر آن و واجب است غسل دادن و کفن نمودن و حنوط کردن قطعهٔ که در آن
استخوان باشد هرگاه از میت جدا شده باشد بلکه احوط الحاق جدا شده از زنده
استخوان بی گوشت است بآن و همچنین طفلیکه در شکم چهار ماهه شده باشد
و سقط شود واجب است در آن غسل و حنوط و دفن نمودن و اما نماز پس آن

واجب است و سنت هرگاه چهار ماه کمتر داشته باشد و واجب است او را در کهنه
پیچیدن و دفن کردن و واجب است ازاله نمودن نجاست از بدن میت پیش
از غسل و پوشانیدن عورت او را از نامحرم در حال غسل مثل سایر احوال چنانچه
واجب است روی بقبله نمایند میت را در حال احتضار اگر روی بقبله نباشد باینکه
بر پشت بخوابانند او را و روی او و کف پاهای او را مواجه قبله نمایند و منقطع
میشود وجوب مذکور بتحقق شدن وفات مگر در دفن نمودن و احوط مراعات اینست
بعد از بیرون رفتن روح تا بدفن نمودن نیز و فرق نیست در وجوب مذکور میان
آنکه محتضر مرد باشد یا زن طفل باشد یا بالغ و واجب نیست غسل دادن کسیکه
واجب شده باشد کشتن آن برجم یا قصاص یا غیر آنها و غسل کرده باشد بامر
حاکم شرع یا از جانب خود اغسالی را که واجب است از برای میت و اگر بعد از
غسل بمیرد بسبب دیگر واجب است غسل دادن او فصل دوم در
کیفیت غسل واجب است غسل دادن میت را سه غسل بسدر و بکافور و
باب خالص و واجب است ترتیب در میان سه غسل بنحو مذکور و فرق نیست در این
حکم میان آنکه میت جنب باشد یا حایض باشد یا نباشد و احوط غسل دادن
میت است بغسل ترتیبی هرچند اظهر کفایت نمودن غسل ارتماسی است
و کیفیت هریک از ترتیب و ارتماس بنحویست که در غسل جنابت گذشت و هم
چنین شرط است نیت در هریک از سه غسل و نیت هر غسلی را مقارن شروع
در آن نماید و اگر هیچ آب میسر نشود سه تیمم میدهند میت را بقصد هریک از آن
سه غسل و بیک تیمم بدل مجموع و اظهر کفایت اخیر است و هم چنین اگر سدر

[illegible]

به میت از غسل دادن از هم ریختن پوست یا گوشت آن از قبیل آنکه سوخته باشد
یا آبله داشته باشد یک تیمم بدل غسلها او را و احوط سه تیمم است نیز چنانچه گذشت
و تیمم را باید بدست خود عمل آوردن نه بدست میت و احوط مباح بودن مکان
غسل است **بحث دویم** در تکفین واجب است کفن نمودن میت چه مرد
باشد و چه زن و چه خنثی به منسوج سه پارچه و آن پیراهن و لنگ و لفافه
است که آنرا ستر تا سر سینه باشد و شرط است در پیراهن که از شانه تا نصف
ساق را بپوشاند و در لنگ آنکه میان ناف و زانو را داشته باشد و در لفافه آنکه
از طول اینقدر زیاد باشد که توان دو سر کفن را بست و از عرض اینقدر زیاد باشد
که بر روی هم بیفتد دو طرف آن و افضل بلکه احوط در پیراهن بلند نمودن آنست
تا بقدم و در لنگ پوشانیدن آنست از سینه را تا بقدم لیکن احوط و اظهر آنست
که زاید بر قدر واجب را بدون اذن کبار ورثه نکنند چنانچه اگر صغیر داشته باشد
از مال صغیر بر ندارند و اگر مقدور نباشد سه پارچه اکتفا نمایند بآنچه مقدور است
چه یکپارچه باشد چه دو پارچه بلکه اگر مقدور نشود مگر پوشانیدن عورت نیز واجب است
و کیفیت تکفین آنست که لنگ مقدم بر پیراهن و پیراهن مقدم بر لفافه باشد
و احوط آنست که هر یک از سه پارچه بپوشاند آنچه را که در زیر آنست و جایز نیست
مغصوب بودن کفن و نه نجس بودن و نه حریر محض بودن و نه پوست بودن هر چند
از حیوان تذکیه شده و ماکول اللحم باشد و احوط آنست که کفن ننمایند از ثوبی که از
مو و کرک بافته باشند هرگاه از ماکول اللحم و اگر غیر ماکول اللحم باشد معروف میان
اصحاب آنست که جایز نیست و کفن واجب بیرون کرده میشود از اصل مال است

ہر چند مدیون باشد مگر زن کہ کفن او بر شوہر است ہر چند زن مالدار باشد و واجب است
ابدا از غسل حنوط کردن و آن مسح کردن ہفت موضع سجود است بکافور و کفایت
میکند در آن مسمی و اگر پیش بدارد حنوط را بر غسل کفایت نمیکند و فرق نیست
مابین مرد و زن و خنثیٰ و ممسوح و صغیر و کبیر لیکن مخصوص است این وجوب بمیتی کہ
محرم نباشد و اگر محرم باشد بوی خوش نزدیک او نبرند چہ از کافور چہ از غیر کافور
وچہ در تحنیط وچہ در تغسیل **بحث سوم** در نماز میت و دران دو فصل است
فصل اول بدانکہ واجب است نماز بر ہر کہ شیعہ اثنا عشری باشد مطلقا چہ
شہید باشد وچہ کشتہ شدہ باشد بقصاص یا خود خود را کشتہ باشد یا ختنہ نکردہ باشد
یا غیر ایشان باشد از ارباب کبایر و ہم چنین واجب است بر سنی چہ در حال تقیہ و
چہ در حال غیر تقیہ و جائز نیست نماز بر کافر چہ کافر اصلی باشد چہ مرتد چہ ذمی باشد
چہ غیر ذمی و لیکن جایز است بر بعض از فرق مثل ناصبی بلعن بر آن کردن بنحویکہ
می آید و ملحق میشود بمسلم مردہ کہ در بلاد اسلام یافت شود و طفل و دیوانہ اگر
متولد شدہ باشند از مومن یا مومنہ و ہم چنین واجب است نماز بر لقیط
دار الاسلام بلکہ بعضی ہم چنین دانستہ اند لقیط دار الکفر را نیز ہر گاہ دران مسلمی
باشد چہ ممکن باشد تولد آن لقیط از ان **فصل دوم** بدانکہ نماز واجب
است بوجوب کفائی بر ہر مکلفی لیکن شرط است در صحت آن از انکہ مومن
اثنی عشری باشد و از جمیع مکلفین بلوغ کہ اگر طفل ممیز بجا آورد صحیح است از او لیکن
ساقط نمی شود از مکلفین تکلیف ظاہری و اولے بنماز اولے بتغسیل است
و بہ تفصیل گذشت و جایز نیست نماز بر میت بدون اذن ولی چہ فرادی وچہ

۹۶
در احکام نماز میت بحث سوم

جماعت واگر ولی اذن ندهد احدی را به جماعت وخود نیز اقدام نکند با قابلیت
اگر منوط بعذر شرعی باشد منشأ ساقط شدن ولایت نمیشود ونماز را فرادی خواهند
کرد با اذن ولی یا خود خواهد کرد واگر بسبب عذر شرعی نباشد احوط باقی گذاردن اذن
است بر ولی هرچند ساقط شدن ولایت او در آن حال خالی از قوة نیست
واحوط اذن گرفتن از حاکم شرع است در اقامه نمودن جماعتی با امکان وبا عدم
امکان از عدول مومنین وکیفیت نماز آنست که نیت بکند وپنج تکبیر که اول آنها
تکبیرة الاحرام است بگوید ودرمیان آنها چهار دعا بخواند اول شهادتین دوم
صلوات بر پیغمبر وآل آن جناب سوم دعا از برای مومنین چهارم از برای
میت پس بعد از تکبیر اول بگوید اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان
محمدا رسول الله وبعد از تکبیر دوم بگوید اللهم صل علی محمد وال محمد وبعد
از تکبیر سوم بگوید اللهم اغفر للمومنین والمومنات وبعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
اغفر لهذا المیت وبعد از آن تکبیر پنجم را بگوید کفایت میکند لیکن این دعا در
صورتی است که میت شیعه اثنی عشری باشد پس اگر طفل باشد چون نماز بر او واجب
نباشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم اجعله لابویه ولنا سلفا وفرطا
واجرا اگر پدر ومادر طفل هر دو مومن باشند واگر یکی از ایشان کافر باشد آن
دعا را بتنهائی بخواند واگر میت مجهول الحال باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اللهم
ان کان یحب الخیر واهله فاغفر له وارحمه وتجاوز عنه [illegible] واگر
از مخالف باشد یا ناصبی که تقیه بر او نماز کند ودر نماز مخالف بعد از تکبیر چهارم
بگوید اللهم املا جوفه نارا وقبره نارا وسلط علیه الحیات والعقا

ودر نماز ناصبی بگوید اللهم اخز عبدك فی عبادك وبلادك اللهم اصله
اشد نارك اللهم اذقه حر عذابك فانه كان يوالي اعدائك ويعادي
اولیائك ویبغض اهل بیت نبیك وتکبیر پنجم در نماز این دو صنف میت نگوید و اگر
میت مستضعف باشد بگوید اللهم اغفر للذین تابوا واتبعوا سبیلك وقهم
عذاب الجحیم و واجب است در آن نیت وقیام ورو بقبله بودن با امکان و گذاردن
میت را بطرف راست نمازگذار مگر آنکه ماموم باشد و هرگاه عکس بگذارد میت را
نماز باطل میباشد چه از روی عمد باشد چه از روی فراموشی چه از روی جهل و هم
چنین شرط است به پشت خوابانیدن میت را در حال نماز بحث چهارم
در دفن واجب است دفن نمودن میت را بوجوب کفائی بنحویکه پنهان نماید جسد میت را
در زیر خاک بنحویکه محفوظ بماند جثه او از ضرر درندگان وبوی او از انتشار و واجب است
بخوابانند او را بدست راست روی بقبله و هرگاه در کشتی باشد و دفن او ممکن نباشد
بگذارند او را در ظرفی مثل خمره و سر او را ببندند و در دریا اندازند و یا آنکه بپای او چیز
سنگینی مثل سنگ ببندند و او را در دریا اندازند ولیکن احوط بجا آوردن اول است
با امکان و اگر میت زن غیر مسلم باشد چه کتابیه و چه غیر کتابیه و حامله باشد بطفل مؤمن
واجب است او را پشت بقبله دفن نمایند تا آنکه طفل رو بقبله باشد هرگاه طفل را
روح شده باشد و حرام است نبش نمودن قبر مگر در صورتی که بعض آنها را در ارشاد
ذکر نموده ایم و هم چنین حرام است نقل کردن میت را بعد از دفن بغیر مشاهد مشرفه
بلکه در مشاهد مشرفه نیز در نزد مشهور و حرام است دست زدن بصورت و خراشیدن
آن و کندن موی چه در مصیبت اقارب و چه در غیر اقارب و هم چنین شق نمودن رخت

بر غیر پدر و برادر باب سوم در تیمم و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان
منتقل شدن از وضو و غسل به تیمم بدانکه سبب تیمم ممکن نشدن وضو و غسل است و آن
بچند چیز میشود اول نداشتن آب بقدری که کفایت کند او را در آن طهارتی که بر او
واجب شده است از وضو یا غسل هر چند بقدر بعضی از آن آب داشته باشد و اگر
آب اینقدر باشد که کفایت نماید از برای ازاله نمودن نجاست اما ازاله نجاست
با آن آب و تیمم نماید هرگاه آن نجاست معفو نباشد و یافت شود چیزی که بآن تیمم نماید و
اگر طهارت را مقدم میدارد دوم نرسیدن آب بسبب ترس از درنده یا دزد بر نفس
یا مال یا عرض خود یا بجهت میسر نشدن آلات و اسباب آب کشیدن یا گرم کردن
یا محتاج بتنخواهی باشد که آب بجز [illegible] نباشد او را و امثال آن و اگر مقدور
باشد خریدن آب یا آلاتی که موقوف است تحصیل آب بآنها بخرد هرگاه متضرر بآن
نشود یا بنحوی اجحافی در آن نباشد بحسب حال آن و فرقی در میان زیادتی در ثمن
و غیر آن نیست و اگر مقدور شود از برای او کندن چاه بدون عسر و مشقت
شدید یا آب بیرون آوردن از چاه هر چند بآنکه رخت خود را در چاه کند و آب
بیرون آورد ترک نکند بشرط آنکه اجحافی نباشد در آن سوم آنکه بترسد در
استعمال آب بر تلفی یا حادث شدن مرضی یا طول کشیدن ناخوشی یا سخت شدن
علاج ناخوشی و امثال اینها و کفایت میکند در وقت حصول ضرر مظنه بسبب اینها
چه از تجربه باشد چه از قول طبیب عادل بلکه غیر عادل بلکه کفایت نمودن احتمالش
که باعث خوف شود قوی است و از جمله ضررها شین است و ظاهر حصول آنست
بترکیدن دست یا صورت و خون افتادن آن و ترک تیمم در استعمال البته نشود

اگر بطہارت اختیاری احتیاطا خواہد بکند و از جملۂ اعذار از برائے تیمم تشنگی است
ہرچند بالفعل نباشد و منتظر داشتہ باشد بہم رسیدن حدوث او را بلکہ کفایت نمودن
احتمال مساوی نیز قوی است و از جملۂ اعذار نیز تالم ببردی ہوا است یا گرمی آب
و سبب نبودن چارہ و واجب است طلب نمودن آب بر مکلف ہرگاہ ممکن باشد
حضری یا و نرسیده و یقین نداشتہ باشد بنبودن آب را و وقت گنجایش طلب داشتہ
باشد و مقدار طلب یک تیر پرتابست از تیر انداز معتدل با آلت معتدل اگر زمین
پست و بلند و مشتمل بر اشجار و احجار باشد و اگر نباشد بقدر دو تیر پرتاب بہ ہر جہت
در چہار سمت و اگر ترک طلب نمود و نماز کرد با وسعت وقت نماز باطل است و اگر
صبر کرد تا تنگی وقت نماز صحیح است **فصل دوم** در انچہ بآن تیمم باید کرد و شود
بخاک خالص تیمم کردن بے اشکال است چنانچہ ہرگاہ قدرت نداشتہ باشد بر خاک
زمین و سنگ تیمم نمودن بغبار رخت یا نمد یا یال اسپ یا مثل آن بے اشکال است
و ہم چنین ہرگاہ ہیچیک از انچہ گذشت میسر نشود مگر سنگ تیمم نمودن بآن نیز بے
اشکال است و اگر میسر نشود مگر سنگ و غبار رخت و جل و یال حیوان یا یکی از اینہا
او جمع نمودن میان تیمم بغبار و سنگ است و مجزیست و در اختیار نمودن غبار
رخت و جل و یال حیوان و نحو ان و در اینجا معتبر است جمع کردن غبار اشکالیست
و نحو آن و اگر ہیچ غبار در اینہا نرسد تیمم بآن نکند و ہم چنین ہرگاہ غبار از اینہا
و نحو آن باشد تیمم بآن نکند و ہرگاہ ہیچیک از انچہ گذشت میسر نشود وگل میسر
شود بآن تیمم کند احتیاطا اگر قدرت نداشتہ باشد بر خشکانیدن آن بسبب تنگی
وقت و امثال آن و این در وقتی است کہ از چیزے کہ صحیح نیست تیمم بآن بمثل

خاک میسر نباشد و کیفیت تیمم بگل مثل تیمم بخاک است و اگر سنگ گل هر دو میسر شود احوط
جمع است میان تیمم بهر دو و هرگاه قادر باشد بتیمم نمودن بخاک احوط ترک نمودن
تیمم بغبار است بلکه قول بآن خالی از قوت نیست و هرگاه هیچیک از آنچه گذشت
میسر نشود ساقط میشود تیمم و نماز هر چند میسر شود و بعضی گفته‌اند بآن وضو
یا غسل کرد و بعضی قائل شده‌اند بوضو یا غسل بآن و بعضی قائل شده‌اند به تیمم و
احتیاط در جمع میان هر دو و قضا است و فرق در میان انواع خاک از سرخ
و سفید و غیر آن نیست و جائز است تیمم نمودن بخاک مستعمل در تیمم و بخاک
قبر هرگاه علم نداشته باشد بنجاست آن و جائز نیست تیمم نمودن بخاک غصبی
و بغیر زمین مثل اشنان و آرد و معادن مثل زرنیخ و سرمه و خاکستر غیر زمین
احوط و اقوی ترک نمودن تیمم است بخاکستر زمین و بزمین آهک و گچ بعد از سوختن
و مکروه است تیمم نمودن بزمین شوره زار فصل سوم در بیان کیفیت تیمم و آن
دست زدن باطن دو کف دست را باهم در صورتی که ممکن باشد در حالتی که بر روی
زمین باشد و همچنین واجب است مسح کردن پیشانی از رستنگاه موی
سر تا بطرف بالای بینی و واجب است بباطن هر دو کف با یکدیگر و احوط علاوه نمودن جبین
است که عبارت از دو طرف پیشانی است و همچنین علاوه نمودن ابروها است
و همچنین واجب است مسح کردن پشت هر یک از دو کف را از مچ دست
تا سر انگشتها بباطن کف دست دیگر و هرگاه ممکن نشود مسح نمودن بباطن
کف مسح کند بظاهر آن دست و بعد از پیشانی و دو کف تمام را مسح زدن
و ماسح که عبارت از باطن دو کف باشد تمام مسح نمودن

احوط است و از اطراف حد و در هر یک از اعضای تیمم چیزی را زیاد نمایند از برای
جزم نمودن بحصول قدر واجب و واجب است در تیمم نیت قربة و احوط تعیین
وجوب یا ندب و استباحه عمل است بنحوی که در وضو گذشت و اما رفع حدث و اینجا
قصد آن خلاف احتیاط است بلکه معقول نیست و احوط تعیین نمودن بدل بودن
از وضو یا غسل است و اما اگر تیمم بدل از وضو و غسل هر دو در ذمه مکلف باشد
معین است تعیین نماید که تیمم بدل از وضو میکند یا بدل از غسل و احوط این است
که نیت نماید باین طریق که تیمم میکنم بجهت مباح شدن نماز بدل از وضو یا غسل
از جهت اینکه واجب یا مستحب است قربة الی الله و در عدد زدن دست بر زمین
خلاف است و اظهر کفایت کردن یکدفعه زدن است چه آنکه تیمم بدل از غسل باشد
چه وضو هر چند احوط جمع نمودن میان یکدفعه زدن و دو دفعه زدن است خصوصا
در تیمم بدل از غسل و واجب است در تیمم ترتیب باین طریق که زدن دست
پیش از مسح نمودن پیشانی و مسح نمودن پیشانی پیش از مسح نمودن دو دست
و مسح نمودن دست راست پیش از مسح نمودن دست چپ باشد لیکن این
در صورتی است که یکدفعه بزند دو دست را بر زمین و اما در صورتی که دو دفعه
بزند دفعه دوم پیش از مسح نمودن دو دست میباید باشد و همچنین واجب
است در تیمم طاهر بودن خاک و بجای آوردن خود شخص همچنانکه در وضو
و غسل مذکور شد و همچنین واجب است موالات هر چند تیمم بدل از غسل باشد
و مراد بآن پی در پی بودن عرفی است و همچنین واجب است در میان دست
و خاک و ماسح و ممسوح مانعی نباشد و تیمم پیش از وقت فریضه صحیح نیست و در

وقت فریضه صحیح است در حال تنگ بودن وقت و اما در وسعت وقت اشکال است
و احوط تاخیر نمودن آنست خواه امید دفع شدن عذر داشته باشد یا نه هر چند
اظهر جواز تقدیم در اول وقت است هر گاه علم داشته باشد که عذر بر طرف نمیشود
تا آخر وقت و فرق نیست در جواز تیمم در حال تنگ بودن وقت میان نماز واجب
و سنت و یومیه و غیر یومیه و اگر کسی نماز کند به تیمم صحیح واجب نیست بر او اعاده
نمودن نماز چه در حضر باشد چه در سفر چه در وقت باشد چه در خارج وقت متعمد
بر جنابت باشد یا نه عالم باشد به نبودن آب در صورت تعمد بر جنابت یا نه تیمم
از برای نمازی باشد که آن نماز بر خفتی پیشه باشد که متعذر باشد بر او ازاله
نجاست غیر معفو از آن رخت یا نه هم چنین است حکم بدن و اگر تیمم از برای
فریضه حاضره نمود بعد از آن میتواند داخل در نماز دیگر بشود در اول وقت و واجب
نیست انتظار تا آخر وقت [۵۱] و اگر قضا در ذمهٔ شخص باشد میتواند تیمم از برای
آن بکند هر وقت که اراده نماز داشته باشد [۵۲] و جایز است نماز بسیار بجا آوردن
بیک تیمم و اگر بعد از آنکه تیمم نمود و پیش از شروع در نماز آب بیابد و ممکن شود او را
استعمال کردن آن و بقدر زمان استعمال نمودن آب بگذرد تیمم آن باطل می شود
و اگر در میان نماز آب بیابد باطل نمیشود چه بقدر زمان استعمال بگذرد چه نگذرد
[۵۳] و احوط تمام نمودن نماز و قضا یا اعادهٔ آنست و باید دانست که آنچه ذکر شد
بنا بر قول بجواز تیمم در وسعت وقت است و اما بنا بر قول بآنکه جایز نیست تیمم مگر در
تنگی وقت بی اشکال اتمام واجب است و اگر کسی تیمم کند بدل از غسل و محدث
بحدث اصغر شود واجب است تیمم کردن [۵۴] بدل از غسل و احوط آن است که تیمم

نماید بیان وضو و تیمم بر تقدیری که قادر باشد بر آب و جمع نمودن میان دو تیمم است
بر تقدیری که قادر نباشد بر آب یکی بدل از وضو و دیگرے بدل از غسل فصل
چهارم در تیمم واجب بدانکه واجب است تیمم بر محدث از برای نماز واجب
و طواف واجب و شرط است از برای مطلق نماز چه واجب و چه سنت بشرط
ممکن نبودن وضو یا غسل و ممکن بودن تیمم و واجب است تیمم از برای سائر آنچه
واجب می شود [illegible] از برای آن مثل روزهٔ ماه مبارک رمضان و قضای
آن و تیمم از برای داخل شدن مسجد الحرام و مسجد مدینه و درنگ کردن در باقی مساجد
و مس نمودن کتابت قران اگر واجب شود هر یک از امور مذکوره مثل وضو است و
واجب است بر کسی که محتلم شود در مسجد مدینه یا مسجد الحرام از برای بیرون آمدن از آن
هرگاه غسل ممکن نباشد یا باعث تلویث مسجد شود بنجاست و هرگاه غسل ممکن باشد
و زمان آن کمتر از زمان تیمم یا مساوی با زمان آن باشد و باعث تلویث [illegible]
بنجاست وجوب غسل در این حال خالی از قوت نیست و بعضی [illegible]
حائض و نفسا را در وجوب تیمم از برای بیرون آمدن آن [illegible]
واجب می شود تیمم [illegible] و قسم و شرایط که در کتاب [illegible]
انشاء الله تعالی بحث دوم در طهارت از خبث [illegible]
است باب اول در انواع نجاسات و آن دوازده قسم است اول و
دوم بول و غائط است از حیوانی که حلال گوشت [illegible]
سائله باشد سیم خون قوی جهنده که بیرون می آید از رگ [illegible]
[illegible] غیر ماکول اللحم آنکه انسان باشد یا حیوان صحرائی [illegible]

باشد یا غیر طیر و طیر خفاش باشد یا غیر خفاش حرمت خوردن آن اصلی باشد یا عارضی
مثل جلال و حیوانی که شیر خوک خورده باشد تا آنکه قوت گرفته باشد استخوان آن
از آن و بهیمه یا غیر بهیمه که موطوء انسان شده باشد چه در قبل و چه در دبر سوم منی است
از حیوانی که از صاحب نفس سائله باشد هر چند حلال گوشت باشد چهارم خون حیوانی
است که صاحب نفس سائله باشد خواه ماکول اللحم باشد یا غیر آن کم باشد آن خون یا
زیاد چه از رگ و چه از غیر رگ مگر خونی که باقی می ماند در ذبیحهٔ ماکول اللحم بعد از
ریختن خونی که متعارف است از آن ریخته شود که طاهر است و همچنین خونی که
مشتبه بخون طاهر شود پنجم و ششم سگ و خوک صحرائی و همچنین اجزای یک
هر چند اجزائی باشد که حیوة در آن حلول نکرده باشد مانند موی و ناخن هفتم میته است هرگاه
از حیوانی باشد که صاحب نفس سائله باشد مگر میتهٔ آدمی که نجاست آن بعد از سرد شدن
و پیش از غسل دادن است بلکه پیش از سرد شدن و بعد از مردن نیز بنابر اقوی و احوط
و اجزای میته نجس است خواه جدا شود از آن در حال حیات یا غیر حال حیات اگر از اجزائی باشد
که حیات در آنها حلول کرده باشد و در اجزای صغاری که از ایشان جدا میشود مثل
آنچه از لب جدا میشود در بعض اوقات اظهر طهارت و احوط اجتناب است هشتم کافر
است حتی مرتد و یهود و نصاری و مجوس و همچنین است حکم در اجزای
آنها هر چند از اجزائی باشد که حیات در آنها حلول نکرده باشد و طریق معرفت
کافر آنست که انکار الهیة یا رسالت یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط
اجتناب از اولاد کافر است پیش از بلوغ چنانکه احوط اجتناب از سنی
است ولیکن طهارت در ایشان اقوی است و اما طرف و الپه کفار

طاهر است مادامیکه علم بنجاست بمباشرت ایشان برطوبت و مانند آن بهم نرسد
و مطلق مظنه کفایت نمیکند در نجاست نهم شراب و هر مسکری که در اصل روان
باشد و هر چند بخشکد و مشهور الحاق آب انگور است بآن هرگاه غلیان بهم رساند
و بعضی علما و نموده اند اعتبار اشتداد را نیز و اظهر و احوط اجتناب است
مطلقا اگر اسکار از آن ظاهر نشود و الا حکم بنجاست بی اشکال است دهم فقاع
است و آن از جو بعمل می آید هم چنانکه جمعی ذکر نموده اند و معتبر در آن صدق
اسم است در عرف عرب یازدهم عرق جنب است از حرام خواه در وقت
حصول جنابت باشد یا بعد خواه در زن باشد یا در مرد از زنا باشد یا لواط
یا وطی بهیمه یا غیر آنها از آنچه حرمت آن ذاتی باشد بلکه در وطی حایض و وطی
در روز روزه یا وطی در ظهار پیش از کفاره دادن نیز اقوی اجتناب است
دوازدهم عرق شتر جلال است بلکه مطلق حیوان جلال بنا بر احوط باب
دوم در احکام نجاسات واجب نیست ازاله نجاست لنفسها بلکه مستحب
است و شرط است ازاله آن از رخت و بدن از برای صحت نماز و طواف
با امکان و معفو نبودن و از محل سجود پیشانی از برای سجده کردن و از ظروف
از برای استعمال کردن برطوبت در آنچه مشروط بطهارت است از خوردن و
آشامیدن و تطهیر نمودن هرگاه استعمال آن مستلزم تعدی نجاست باشد
و از ماکول از برای خوردن و واجب است ازاله نمودن آن از مساجد و هم
چنین از مصحف و آلات مختصه بآن مثل جلد و از ضرایح مقدسه و نحو
آنها بنا بر احوط و حرام است نجس نمودن مسجد و معفو است خون از قروح

وجروح مادامیکه خون منقطع نشود بالمره چه جاری باشد دائما یا نه چه مشقت در تطهیر
آن باشد یا نه چه در رخت باشد چه در بدن چه متعدد باشد عوض نمودن رخت
یا نه بدستمال و کهنه تواند منع از نجس شدن نماید یا نه ممکن باشد چاره آن بدوا
یا نه مجروح نموده باشد خودش بعصیان یا نه و هم چنین معفو است عرقی که بآن نجس
شود که انسان را کمتر ملبس است که از آن خالی باشد ولیکن عفو از آنچه شنیده شد
مخصوص صاحب جروح و قروح است پس اگر آن رخت را دیگری بپوشد عفو
از برای آن نیست و هم چنین است اگر شک کند که خون از جروح و قروح آن
یا از غیر آن و معفو است نیز خون کمتر از درهم در رخت بلکه در بدن درست
عفو هرچند احوط اجتناب است لیکن این حکم در خون غیر حیض و نفاس و استحاضه
است بلکه خون غیر نجس العین و غیر ماکول اللحم بنابر احوط بلکه خالی از رجحان نیست
و احوط در مقدار درهم اکتفا بمقدار ناخن ابهام متعارف است یا بمقدار
محدبه جو بیزا و بهو اظهر تحدید یا خمص راحت است که گودی کف دست باشد
و مراد بناخن ابهام ناخن انگشت بزرگست و هم چنین معفو است نجاست
بچیزیکه نماز با آن تمام نشود چه لباس باشد چه غیر لباس و لباس چه در محل خود
باشد چه نباشد هرچند عمامه پیچیده باشد و احوط در اخیر اجتناب است چنانچه
هنگام قبائی را تا نموده در جیب خود گذارد ظاهر آنست که باطل نمی شود نماز
تربیت کننده صبی یا صبیه اگر یک جامه داشته باشد کفایت می کند شستن
آن روزی یک مرتبه از بول هر وقت که خواهد لیکن بهتر آنست که در آخر
روز شوید که چهار نماز را بطهارت یا کمتر بودن نجاست بجای آورده باشد

و واجب است در شستن بول از رخت و بدن دو دفعه هرگاه شسته شود به آب
غیر جاری مگر بول طفل شیرخواره مسلم که در آن ریختن آب کافیست یا فرو
گرفتن تمام محل را که بول بآن رسیده باشد یا غلبهٔ آب بر بول هرچند غساله از
محل خود بیرون نرود ولیکن احوط بیرون کردن آنست و اما در آب جاری
کفایت میکند یک دفعه بلکه در آب کر نیز در بیست کفایت کردن یک دفعه
هرچند احوط تعدد است و در غیر رخت و بدن و بول از سایر نجاسات و احوط
آنست که دو دفعه بشویید در غیر ظروف هرچند اظهر کفایت نمودن یک دفعه
است در غیر بول و اما ظروف سه دفعه باید شسته شود و از هر نجاستی غیر از
نجاست مردن موش و شراب و ولوغ سگ و خوک که عبارتست از آشامیدن
آنها از ظرف بطرف زبان لیس و مردن موش خصوصا در نوعی از آن که عبارت
از جرذ است احوط آنست که هفت دفعه شسته شود هرچند در غیر جرذ
ظاهر کفایت سه دفعه است و همچنین در شراب احوط آنست که هفت دفعه
بشویند هرچند ظاهر کفایت سه دفعه است و هرگاه ظرف از چوبی یا سفالی
باشد بی روغن یا کدو باشد احوط اجتناب است هرچند اقوی قبول تطهیر
آنست و اما در ولوغ سگ و خوک پس در خوک واجب است هفت دفعه شستن
و در سگ واجب است سه دفعه شستن هرچند احتیاط آنست که هفت دفعه
بشویند لیکن شستن اول باید بخاک باشد و احوط آنست که خاک خشک
بمالند بموضع نجاست یک دفعه و خاک را ممزوج با آب نمایند و موضع نجاست را
بآن بشویند یک دفعهٔ دیگر و بعد از آن بشویند دو دفعه و خاکستر و آهک و گچ

و اشنان و امثال آنها بعوض خاک کفایت نمی‌کند و موقوفست تطهیر آن بچیزی که
آب در آن فرو می‌رود بر شستن آن اگر شسته شود بآب قلیل مگر بول رضیع که حاجت
بفشردن ندارد چنانچه گذشت و اما در آب جاری یا کر ظاهر اینست حاجت
نیست بفشردن هرچند احوط است و واجب در تطهیر نجاسات برطرف
کردن عین نجاست است نه رنگ آن و نه بوی آن و فرقی نیست در وجوب
برطرف کردن میان نجس و متنجس و هرگاه موضع نجاست مشتبه شود و اگر در
یک لباس باشد متعین است شستن هر موضعی که از آن احتمال نجاست
در زیاده تر از آن باشد واجب است شستن جمیع و اگر اشتباه در چند
لباس یا غیر لباس باشد هرگاه غیر محصور است واجب نیست شستن
آن و اگر محصور باشد واجب است و اگر ممکن نشود شستن لباس از برای
نماز کردن جائز است برهنه نماز کند بلکه متعین است و اگر مانعی از برهنه
شدن بهم رسد مثل سرما و آنچه متضرر شود با و نماز کند با رخت نجس و اعاده
و قضا بر او نیست و اگر دو لباس از برای نماز گذار باشد یکی نجس و دیگری
طاهر و مشتبه باشد و ممکن نشود از برای او غیر آن و نه بشستن آنها نماز
را در هر دو بکند و هرگاه نماز را بجا آورد با نجس بودن رخت یا بدن و علم
داشتن بآن واجب است اعاده نمودن نماز در وقت و قضا نمودن آن
بعد از وقت و اگر فراموش نمود ازاله کردن نجاست را و بعد از فراغ از
نماز بخاطرش آمد اعاده و قضاء آن واجب است و اگر در بین نماز بخاطرش
بیاید اعاده واجب است و اگر وقت اعاده باقی نمانده باشد تمام کند

و الاظهر واجب نبودن قضا است و لیکن احوط ترک نکردن قضا است
و اگر نمی دانست نجس بودن رخت یا بدن را پس اگر علم بهم رساند بعد
از فراغ از نماز و بیرون رفتن وقت قضا نیست بر او و هم چنین هرگاه در
وقت علم بهم رساند و اگر علم بهم رساند در بین نماز باطل است نماز و واجب
است اعادهٔ آن هرگاه علم بهم رساند پیش بودن نجاست را و اگر علم بهم
رساند که پیش از نماز نبوده است و ممکن باشد ازاله و تطهیر نمودن
بدون فعل منافی تطهیر نماید و نماز را اتمام کند و اگر ممکن نشود نماز باطل
است و واجب است اعاده نماید نماز را و اگر علم بنجاست بهم رساند
با تنگ بودن وقت نماز را اتمام کند و اعاده بر او نیست باب سیم
در مطهرات و احکام آنها و در آن چند فصل است فصل اول در آب
بدانکه آب یا مطلق است یا مضاف و هر دو بدون رسیدن نجاستی بآن از خارج
طاهر است و اما در مطهریت پس آب مضاف رفع نمیکند نه حدث را و نه
خبثی را و نجس میشود بملاقات نجاست هر چند بقدر کر و بیشتر از کر باشد
و اما آب مطلق پس آن پاک میکند هر چیزی را مگر آنکه قابلیت پاک شدن
نداشته باشد و اگر برسد باو نجاست منقسم میشود باقسام چند اول
آب جاری و آن عبارت از آبی است که از زمین بجوشد و جاری شود در
زمین و در حکم آنست آنچه بجوشد از زمین و ایستاده باشد و نه نامند او را
چاه و آن نجس نمیشود بملاقات نجاست مگر آنکه رنگ یا بو یا طعم آن بنجاست
متغیر شود چه بقدر کر باشد چه نباشد و حوضهای کوچک حمام که متصل

بجوشد می‌باشد که در عراق و عرب و حجاز متعارف است و در حکم آب جاری است در پاک
شدن و نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بشرط آنکه متصل باشد بخزینه و آنچه
در خزینه است بقدر کر باشد لیکن در صورت تغییر آب حوض در تطهیر آن شرط
است که آب خزینه بقدر کر باشد بعد از برطرف شدن تغییر و فرقی نیست در
آنچه ذکر شد در میان حمام و غیر آن دوم آب باران و حکم آن حکم آب جاریست
در نجس نشدن بمجرد رسیدن نجاست بآن و پاک نمودن غیر در حال باریدن
هر چند جاری نشود چه در زمین جمع شده باشد چه از ناودان بیاید چه ابر بسیار
باشد چه یک قطعه چه خود باستقامت بیاید یا باد آنرا بسمتی ببرد و فرقی نیست
میان آنچه ظاهر آب باران بآن برسد و باطن آن در پاک شدن و حاجت بفشردن
در آن نیست سوم آب ایستاده پس اگر آن بقدر کر باشد نجس نمیشود مگر
بتغییر نمودن رنگ یا طعم یا بوی آن بنجاست چه آنکه تمام آن متغیر شود
یا قدری از آن و مراد از تغییر که گفتیم تغییر حسی است یعنی متغیر شود بنحوی که
رنگ آن بچشم و طعم آن بزبان و بوی آن بدماغ ادراک شود و اعتباری
نیست بغیر از صفت رنگ و طعم و بو و نه باین سه صفت هرگاه صفت نجس
باشد خواه اصلی باشد یا آنکه کسب کرده باشد از غیر نجاست و نه هرگاه
حاصل شده باشد بمجاور شدن آب بنجاست و نه بفرض نمودن اوصاف
مذکوره در نجاست یا در آب دیگر بحسب وزن هزار و دویست رطل
عراقی است که بوزن شاه که عبارت از شانزده عباسی باشد شصت و چهار
من منقبضه بیست مثقال میشود و بوزن تبریزی که هشت عباسی است صد و

وهشت من بنقیصه بیست مثقال میشود بوزن تبریزی سی شاهی صد
وسی وشش من ونیم میشود وبحسب مساحت سه وجب ونیم در طول وسه
وجب ونیم در عرض وسه وجب ونیم در عمق است واگر اطراف حوض مثلا
آن اختلاف داشته باشد در طول وعرض وعمق باید مجموع چهل
ودو وجب وهفت ثمن وجب باشد بوجب متعارف واگر آب بقدر کر نباشد
هرچند بقدر یک مثقال کم باشد نجس میشود برسیدن نجاست هرچند آب
وارد بر نجاست شود یا نجاستی باشد که اجتناب نمودن از آن ممکن نباشد
مثل سر سوزن از خون واگر شک کند که آب بقدر کر رسیده یا نه حکم باید بشود
بآنکه نرسیده است چنانچه اگر شک کند بعد از آنکه بقدر کر بود که کم شده یا نه
حکم باید بکند بآنکه باقی است بر قدر کر وطاهر میشود آب مذکور بآبی که نجس
نشود برسیدن نجاست ومعتبر است ممزوج شدن آب مطهر وکفایت
نمیکند مجرد اتصال چهارم آب چاه وآن نجس نمیشود مگر بانچه آب کر نجس
میشود چنانچه گذشت ولیکن مستحب است کشیدن آب آنرا هرگاه واقع شود
نجاسات بلکه غیر نجاست در آن واحوط عدم ترک است وآن بیازده قسم
منقسم میشود اول کشیدن تمام آب چاه از برای نجاستی که تغییر بدهد طعم یا بو یا
رنگ آب را واز برای ریختن شراب وفقاع وسایر مسکراتی که روان باشد
در اصل چه کم باشد چه بسیار مگر در شراب که در قطرهٔ آن سی دلو کفایت میکند
هرچند افضل کشیدن تمام آب است وهمچنین سنت است کشیدن تمام
آب از برای منی وخون حیض واستحاضه ونفاس وگاو وشتر چه نر باشد

مطلب [illegible]

و چه باده از برای آب انگور که بجوشد پیش بیاید دو ثلث او نرفته باشد و از برای
عرق جنب از حرام و عرق شتر جلال و سگ و خوک هرگاه زنده بیرون بیایند بنابر
احوط و فضله و بول غیر مأکول اللحم حتی انسان لکن در غیر بول صبی و هر چند استحباب
کشیدن جمیع آب نیز در آنها و چهل دلو خوبست و همچنین از برای بول و فضله
مجهول العین و خون آن و از برای افتادن فیل و گاو هرگاه در آن بمیرد یا زنده
بیرون آید و سایر نجاسات که ذکر از و ارد نشده باشد از برای کشیدن آب بجهت
آنها و داخل و مخصوص نشود هر چند بقوی باشد و اگر ممکن نباشد کشیدن
تمام آب چاه یا مشقت داشته باشد بجهت بسیاری بیرون آمدن آب باید که
آن چهار نفر مرد بنوبت آب بکشند در یک روز از طلوع صبح صادق تا مغرب
و تهیه اسباب و شروع در عمل می باید قدری پیش از صبح باشد و فراغ بعد از
مغرب و اگر اختلالی در عمل بهم رسد مثل تکاهل ورزیدن در عمل یا بعض روز
مشغول عمل نشود عمل را باید اعاده نماید دوم کشیدن یک کر آب از برای مردن
اسب و قاطر و الاغ و گاو و باده سوم کشیدن هفتاد دلو از برای مردن انسان
مسلم چه مرد باشد چه زن چه بالغ باشد چه طفل چهارم کشیدن پنجاه دلو از برای ریختن خون بسیار از
طاهر العین غیر خون حیض و استحاضه و نفاس و در خون ذبح گوسفند اکتفا نمودن به چهل
دلو خوبست و از برای غائط انسان که تر باشد یا از هم پاشیده باشد و در دوم اکتفا نمودن
بچهل دلو نیز خوبست لکن احوط پنجاه دلو است پنجم کشیدن چهل دلو از برای ریختن بول مرد و
مردن گربه و شغال و روباه و خرگوش و سگ و شبیه آن ششم کشیدن سی دلو از برای [illegible]
آب بارانی که در آن بول و غائط و فضله سگ باشد یا یکی از آنها هفتم کشیدن ده دلو

از خمر یا کول اللحم باشد یا از طیور باشد که نجاست می خورند هرگاه موضع ملاقات آنها
ظاهر باشد یا از مسوخ باشد **فصل دوم** در باقی مطهرات و آن چند چیز
است اول آفتاب و آن پاک میکند زمین و بوریا و حصیر را از بول هرگاه خشک کند
آنها را بی آفتاب هرچند هوا خالی از باد نباشد بلکه ظاهر آنست که پاک می کند
هر نجاستی را که از برای آن جرم نباشد هرچند آن نجاست بر زمین و بوریا
و حصیر نباشد بلکه بر غیر آن نیز از چیزهائی باشد که منقول نباشد مثل درخت
و میوه و علف و باقی چیزهائی که از زمین می روید مادامی که در جای خود باقی
باشد و قطع نشده باشد و هم چنین است حکم دیوار و سقف و در و پنجره
و ارسی و ستون و نحو آنها و فرقی نیست در زمین میان آنکه سنگ باشد
یا خاک یا نحو آن بر روی خاک فرش شده باشد یا چه سنگ و قیر و گچ و
آهک و نحو آنها یا نشده باشد و اگر نجاست خشکیده باشد دو باره آنرا
تر کنند و آفتاب آنرا خشک نماید کفایت میکند و فرقی نیست در پاک
شدن آن میان ظاهر و باطن هرگاه رطوبت متصل باشد از ظاهر بباطن
و اگر ظاهر خشک باشد و نجاست باطن منفصل باشد از ظاهر تا بین آن
آفتاب پاک نمیشود دوم زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته کفش و نعلین
را هرگاه نجس باشد براه رفتن یا مالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست
برطرف شود هرچند احوط راه رفتن بقدر پانزده ذراع است اگر نجاست
دیرتر از پانزده ذراع برطرف شود و هم چنین پاک میکند هر چیزی را
که معتاد باشد و ته عصا و آخر چوب پا و ته پای زمین گیر یا کف آن را

بلکه نیزه و عصا و عراده و غیره را ولیکن اکتفا بانچه اول ذکر شد احوط است
بلکه احوط ان اکتفا بنعلین و چکمه است و شرط نیست خشک بودن زمین و
طهارت آن و رطوبت داشتن ماسح از نعلین و قدم و امثال آن هر چند احوط
است سیوم استحاله است بتبدیل شدن حقیقت نجس یا متنجس بحقیقت
چیز دیگر که نجس نباشد و صورت نوعیه نجس یا متنجس بصورت نوعیه چیز دیگر
که از نجاسات نباشد و اما تبدیل اوصاف یا متفرق شدن اجزا اعتبار ندارد
و باعث پاک شدن نمیشود و در استحاله انواع بسیار میباشد از قبیل خاکستر
شدن یا دود شدن عذره و مثل آن و زغال که از چوب نجس حاصل شود و احوط اجتناب
است و همچنین در خزف هرگاه گل آن نجس باشد بنابر اقوی و همچنین
کرم شدن عذره و نمک شدن سگ و بول شدن آب نجس از برای حیوان
ماکول اللحم و همچنین شیر یا سرگین یا رجیع شدن غذای نجس هر چه باشد از برای
آن و همچنین استحاله شدن نجس یا متنجس بخار هرگاه علم ببالا رفتن اجزا آن
با بخار بهم نرسد و همچنین است استحاله عصیر نجس بسرکه و همچنین شراب
هر چند بعلاج باشد خواه آنچه علاج بآن میشود باقی بماند یا مستهلک شود
چهارم اسلام و آن پاک می نماید بدن و رطوبات کافر را از آب دماغ و دهن و
بلغم و امثال آن و همچنین آنچه متصل ببدن او باشد از موی و ناخن و دندان
و الا ظروف و آنچه برطوبت ملاقات آن نموده باشد نجس است و همچنین
است لباسی که پوشیده است هرگاه در حال کفر نجس شده باشد بعرق یا رطوبت
دیگر و احوط اجتناب است از ظرفی که در حال کفر بهم رسیده باشد در بدن آن و باقی

باشد در حین اسلام و هرگاه اسلام بیاورد پدر یا مادر فرزند صغیر پاک میشود پنجم کم
شدن دو ثلث آن در آب انگور جوشیده که نجس است که نجاست آن بسبب جوشیدن باشد
که پاک میشود به برطرف شدن دو ثلث آن بعد از غلیان چه باتش باشد چه با آفتاب
چه بهوا و پاک میشود به پاک شدن آن آب آلات و ادوات طبخ از ظرف و غیر آن
و دست و رخت کسیکه متوجه عمل است بشرط آنکه عامل و آلت باقی بر عادیت تا
باشد تا بحال پاک شدن و همچنین پاک میشود آن آب اگر رسیده باشد بعضی در حال
نجاست پس خشک رطوبت آن بقسمیکه دو ثلث آن کم شود ولیکن احوط اجتناب
است و اگر شک داشته باشد در آنکه برطرف شد دو ثلث آن یا نه بناست
بر نجس بودن و حرام بودن چنانکه اگر شک داشته باشد که بجوش آمد یا نه
بناست بر پاک بودن و حلال بودن و اگر شک کند در آنکه انگور بوده است یا
غوره بجوشیدن حرام میشود و نجس ششم انتقال چیزیکه محکوم بنجاست
باشد باعتبار محلی هرگاه نقل شود بمحلیکه محکوم بطهارت باشد بحسب اسم
آن و داخل در اسم آن شود مثل خون حیوان صاحب نفس سائله مثل
انسان و نحو آن هرگاه بخورد آنرا حیوانی که صاحب نفس سائله نباشد مثل
کیک و پشه و کنه و این در وقتی است که علم داشته باشد باینکه
مثل آنکه بمشاهده احساس نماید و اگر نبیند و نداند طهارت اظهر است و از
این باب است که نجس شده باشد هرگاه بزراعت و درخت برسد و بجزو
آنها داخل شود پاک خواهد شد بمجرد آنکه جزو آنها محسوب شود و اگر شک
کند در آنکه منتقل شد از محل نجس بمحل طاهر یا نشد محکوم است بنشدن

هفتم سنگ وکلوخ استنجا بنحو آن بشرائطیکه گذشت هشتم استبرا است و بآن حکم
بطهارت رطوبت مشتبه ببول ومنی میشود[۹۱] واگر استبرا نکرده باشد نجس است
نهم جدا شدن غساله وآن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد
از فشردن دهم برطرف شدن نجاست از بدن حیوان غیر انسان[۹۲] وبرطرف
شدن از بواطن مثل باطن دماغ وگوش ودهن وهمچنین است آنچه درمیان
دندانها میماند از غذا هرگاه نجس شود[۹۳] واحوط آنست که اگر نجس شود دهن از بول
دو دفعه مضمضه کند بآب واگر از غیر بول باشد یکدفعه مضمضه کند هرچند احوط
نیز دران دو دفعه است یازدهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان
یا محل نحر نمودن شتر بقدریکه خون متعارف است ازان رفته باشد که بآن حکم
بطهارت خون باقی مانده میشود[۹۴] دوازدهم غائب شدن وآن مطهر بدن
مسلم ورخت او است با علم او بنجاست واحتمال تطهیر او[۹۵] خاتمه در آلت
تطهیر از ظروف جائز است استعمال کردن ظرف غیر از طلا ونقره وپوست
میته از باقی معادن هرچند از جواهر نفیسه باشد واز غیر آن بطهارت وغصبی
نبودن در تطهیر بلکه مطلقا واما ظرفی که از پوست میته باشد جائز نیست استعمال
آن وهمچنین ظروف طلا ونقره ولیکن حرام نمیشود آنچیزیکه در ظروف میباشد
از خوردنی وآشامیدنی وغیر آن وهمچنین رفع خبث بآن میشود[۹۶] وهمچنین از
ظرف غصبی هرچند فعل حرام کرده باشد وهرگاه وضو یا غسل از یکی ازآنها بسازد
اظهر صحت است واحوط اعاده است مگر درصورتیکه منحصر باشد ظرف در ظرف
غصبی وممکن نباشد وضو یا غسل بدون استعمال کردن آن ظرف که وضو وغسل باطل

حرام و باطل است و حرام نیست استعمال نمودن ظروف طلا و نقره در حال
اضطرار اگرچه در تطهیر باشد و چه در غیر آن ولیکن احوط جمع میان وضو
یا غسل و تیمم است و حرام نیست نگاه داشتن آنها و احوط اجتناب است
چنانچه میانه و سر قلیان طلا و نقره استعمال کردن حرام نیست و هم
چنین است سرمه دان و قاب قران و لوله دعا و تریاک دان و شانه دان
ولیکن اجتناب احوط است و هم چنین است استعمال ظروفی که خط طلا
و نقره در ان کشیده شده باشد یا آب طلا کرده باشند یا در ان اجزاء
طلا نصب کرده باشند ولیکن احوط اجتناب است و حرام است گذاشتن
دهن بر موضع مفضض در حال خوردن و جایز است قرآن را بلکه هر کتابی
را جدول طلا و نقره کشیدن بلکه تمام کاغذ را آب طلا ریختن و بر روی آن
نوشتن و هم چنین جایز است طلا نمودن تهٔ شمشیر و یراق آن و ظرف
و زینت آئینه و هم چنین جایز است زینت مشاهد مقدسه بقندیل طلا
و نقره و پرده در و پوشش ضرایح مقدسه را طلا باف کردن و جایز است
زینت نمودن در و دیوار خانه و اطاق و سقف آنها به طلا و نقره احوط
ترک است و در ظرف اگرچه پارچه طلا و نقره ببیند از و آب خوردن از ان
عیبی ندارد **مقصد دوم** در نماز و در ان چند مبحث است **مبحث
اول** در مقدمات نماز و در ان چند باب است **باب اول** در عدد
نماز واجبی بدانکه نماز واجب بر شش قسم است نماز یومیه و جمعه
و عید و آیات و طواف و واجب بالعارض مثل استیجار و نذر و عهد و یمین

ونمازیکه از پدر فوت شده باشد و آنچه واجب است از نماز یومیه بر هر مکلفی
که خالی از حیض و نفاس باشد و قادر باشد شرعا بر طهارت اختیاری یا اضطراری
در شبانه روزی پنج نماز است که مجموع آن هفده رکعت است در حضر
از برای هر یک از ظهر و عصر و عشا چهار رکعت و از برای مغرب سه رکعت
و از برای صبح دو رکعت مگر در روز جمعه که واجب است عوض ظهر دو رکعت
عینا یا تخییرا بتفصیلیکه بعد از این مذکور خواهد شد و در سفر و حالت خوف از هر
چهار رکعتی دو رکعت کم میشود و از باقی چیزی کم نمیشود باب دوم
اوقات نمازهای یومیه واجبی بدانکه از برای هر یک از آنها دو وقت است
اول از برای فضیلت دوم از برای کفایت نمودن در امتثال پس
وقت اول نماز ظهر زوال آفتاب است از دائرهٔ نصف النهار از سمت
راس تا اینکه سایه مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از گذشتن وقت
اول است تا آنکه باقی بماند بمغرب بمقدار ادا نمودن نماز عصر و وقت اول
نماز عصر بعد از گذشتن مقدار اداء واجبات نماز ظهر است تا آنکه
سایه دو مثل شاخص شود و وقت دوم آن بعد از وقت اول است
تا مغرب و وقت اول نماز مغرب از غروب است تا برطرف شدن شفق
مغربی و آن سرخیست که در سمت مغرب بهم میرسد بعد از غروب آفتاب
و وقت دوم بعد از وقت اول است تا آنکه باقی بماند تا نصف
شب بمقدار کردن نماز عشا و وقت اول نماز عشا بعد از گذشتن
مقدار اداء واجبات نماز مغرب است تا ثلث شب و وقت دوم

آن بعد از گذشتن وقت اول است تا نصف شب و وقت اول نماز صبح طلوع
صبح صادق است تا اصفرار صبح و وقت دوم آن بعد از وقت اول است تا طلوع
آفتاب و شناخته میشود دخول وقت مغرب به برطرف شدن سرخی که در سمت
مشرق است و گذشتن آن از سمت راس و شناخته میشود نصف شب که آخر نماز
عشا است به گذشتن از سمت راس ستارهائی که طلوع میکنند در وقت غروب
و شناخته میشود صبح صادق که اول وقت نماز صبح است بسفیدیکه در عرض
افق پهن میشود و شناخته میشود زوال بچند چیز از انجمله بمیل نمودن آفتاب بجانب
ابروی راست از برای کسیکه رو بنقطه جنوب بایستد و همچنین بزیاد شدن
سایه شاخص بعد از کم شدن آن یا بحادث شدن سایه آن بعد از برطرف شدن
آن ولیکن اول تقریبی است نه تحقیقی و سوم در حالتی است که آفتاب بسمت
راس بلد در آن روز عبور کند مثل مکه در بعض اوقات و دوم در غیر آن صورت
است غالبا لهذا اغلب بلاد و غالب احوال در بلاد تشخیص بآن میشود و
جایز نیست تاخیر نمودن نماز را از وقتی که از برای آن تحدید شده است
و نه مقدم داشتن بر آن و اگر نماز کرد پیش از وقت نماز باطل است چه تمام
نماز پیش از وقت واقع شده باشد چه بعض آن چه تعمد کرده باشد چه بفراموشی
چه مسئله را دانسته باشد چه ندانسته باشد چه وقت را اشتباه کند چه نشناسد
و هرگاه تمام نماز در وقت واقع شده باشد از کسیکه چنین میدانسته که وقت
داخل شده است نماز آن نیز فاسد است و اما اگر فراموش کرده باشد
واجب بودن در وقت را ظاهر صحت است و جایز نیست اعتماد نمودن بمظنه

در داخل شدن وقت با ممکن بودن علم هرچند حاصل شده باشد مظنه از اذان معتمد
یا قول یک عادل بلکه دو عادل نیز بنابر احوط و جایز است هرگاه ممکن نشود علم
ولیکن احوط آن است که صبر کنند تا یقین بوقت حاصل شود و هرگاه ظاهر شود
که مظنه آن فاسد بوده است باید اعاده نماید نماز را و هرگاه وقت داخل نشده
باشد در بین نماز و اگر داخل شده باشد هرچند پیش از سلام باشد اعاده نکند
و اگر کسی مشغول نماز عصر یا عشا شود پیش از نماز ظهر و مغرب پس اگر متذکر
شود در حالتیکه در نماز باشد عدول بکند بنیت نماز پیش چه ظهر باشد و چه
مغرب و اگر بعد از فراغ باشد مجزیست او را هرگاه در وقت مختص نماز ظهر
یا مغرب واقع نشده باشد و بعد از آن نماز ظهر و یا مغرب را بکند و جایز نیست
نوافل غیر یومیه هرچند قضا از آنها باشد بعد از داخل شدن اوقات فرایض
و پیش از ادای آنها چنانچه جایز نیست نافله از برای کسیکه در ذمه او قضای
فریضه باشد چه نافله روز چه نافله شب **باب سوم** در قبله و آن کعبه
معظمه است از برای کسیکه حاضر است در مسجد الحرام و کسیکه در حکم حاضر است
و از برای کسیکه دور است از مکه قبله آن جهت و سمت کعبه است و روی نمودن
بآن واجب است در جمیع نمازهای واجبی و شرط است در جمیع آنها با قدرت چه
ایستاده باشد چه نشسته باشد چه خوابیده ولیکن در خوابیده اگر به پهلو باشد
بخوابانند مثل حالتی که در قبر میخوابانند او را و اگر به پشت بر زمین و روی بآسمان
باشد مثل محتضر بخوابانند او را و اگر ممکن نشود روی نمودن بقبله در بعض احوال
واجب است در آن بعض و همچنین شرط است روی نمودن بقبله در ذبیحه

فراموش شده باشد در نماز فریضه و در سجود سهو و در حال احتضار و نماز جنازه و دفن
نمودن میت و ذبح کردن حیوان و واجب است تحصیل نماید علم بقبله با قدرت
چه در تعیین و چه در جهت و اگر ممکن نباشد علم کفایت میکند مظنه چه حاصل شود
از قول عادل یا فاسق یا کافر یا غیر آن و اگر عاجز شود از تحصیل مظنه نماز کند
بچهار سمت با وسعت وقت و اگر نماز کرد بمظنه و بعد ظاهر شد که پشت بقبله بوده
است اعاده نماید اگر وقت باقیست و اگر وقت گذشته است قضا ندارد و هم
چنین اگر ظاهر شد که نماز در یمین و یسار قبله بوده است و اگر در میان یمین و یسار
واقع شده باشد بر او چیزی نیست و اگر ظاهر شود در میان نماز که روی بقبله
بگرد و بسمت قبله اگر انحراف بسمت یمین و یسار نرسیده باشد و اگر رسیده
باشد اعاده کند و اگر بعد از فارغ شدن از نماز متنبه شود که از قبله منحرف بوده است
بانحرافی که اعاده باید بکند و یک رکعت از وقت باقیست لازم نیست اعاده
لیکن احوط اعاده است **باب چهارم** در مکان نماز بدانکه جایز است
نماز در هر مکانی که خالی باشد از نجاستی که تعدی نماید و جایز التصرف باشد چه
مملوک باشد بحسب عین یا منفعت باجاره یا تحبیس یا وصیت منفعت از برای
شخص یا نحو اینها و چه ماذون التصرف باشد از برای نماز کننده خواه باذن عام
باشد یا باذن نماز کردن خواه باذن صریح باشد یا فحوی خواه مباح الاصل باشد
مثل زمین موات یا غیر آن و چه شاهد حال مالک بر تصرف داشته باشد یا اینکه
رابطه در میان مصلی و مالک باشد از صداقت و غیر آن که منشا رضای مالک
باشد و معتبر است که علم بهم رساند بر رضا از شاهد حال و اما اگر علم بهم نرساند

ومظنه بهم رساند میتواند نماز کند در ملک غیر لیکن این در غیر صحرا است وباغاتی است که مانع از داخل
شدن نداشته باشد مثل دیوار که نماز در آنجا مادامی که آثار راضی نبودن مالک باشد
صحیح است بلکه جائز است نماز در آنجا هر چند مال یتیم و دیوانه باشد و هم چنین جائز
است نماز کردن در خانه پدر و مادر و فرزند و جد و جدّه و برادر و خواهر و عم و عمه
و خالو و خاله و صدیق بدون اذن ایشان بلکه باشد در رضاے ایشان بلکه
با مظنه داشتن بر راضی نبودن ایشان لیکن احوط بر تقدیر مظنه بر راضی
نبودن ایشان ترک است و احوط از آن ترک نماز است با اذن نداشتن
از ایشان در داخل شدن در خانه و جائز نیست نماز در مکان غصبی و باطل
است با علم بغصبیت و اختیار و اما اگر ندانسته باشد غصب بودن مکان
را نه حرامی کرده است و نه نماز او باطل است بخلاف آنکه اگر بداند غصب بودن
را و نداند حرمت را که هرگاه علم بغصب او داشته باشد نماز او باطل است و هم
چنین اگر نداند حرمت و نه فساد را و مقصر در تحصیل احکام باشد نماز او نیز
باطل است و اگر مقصر در تحصیل نباشد و در وقت علم بحکم بهم رساند واجب است
بر او اعاده کردن نماز و اگر بعد از وقت علم بهم رساند احوط قضا است و لیکن
در وجوب آن اشکال است بلکه واجب نبودن آن خالی از رجحان نیست
و اما اگر مضطر شود بنماز کردن در مکان غصبی مثل آنکه اکراه نماید ظالمی
او را بنماز کردن نماز او صحیح است چنانچه هرگاه حبس نماید او را در آن
جای یا بترسد از بیرون رفتن بر تلف شدن نفس خود هرگاه تصرف نماز
زاید بر تصرف نمودن در آن مکان نباشد مثل آنکه عاجز از حرکت باشد

هرچند بواسطه باشد خواه ایستاده باشد یا نشسته یا غیر آن از حالات و اگر زاید باشد تصرف
نماز بر تصرف در آن مکان موقوف است تصرف زاید بر اذن مالک و هرگاه اذن ندهد
تصرف زاید را منع او [illegible] نمود مثل آنکه نهی نماید از ایستادن باید نشسته نماز کند
و فرق در حبس میان [illegible] باطل و حبس بحق غیر مقصد و نیست واما حبس بحق مقصد و
عذر نیست و هرگاه کسی فراموش کرده باشد غصبیت را معذور است و نماز او صحیح است
مگر آنکه خود غاصب باشد که معذور نیست ولیکن در بطلان نماز او اشکال است احوط
اعاده است و هرگاه فراموش نموده باشد حکم را پس اگر مستند گردد فراموشی را حکم
آن حکم جاهل مقصر است و اگر مستند گرنشد حکم آن حکم جاهل غیر مقصر است و جایز
نیست بجا آوردن نماز واجب را سواره و نه در حالت راه رفتن خواه در حضر
باشد خواه در سفر مگر در حالت ضرورت و فرق نیست در حکم مذکور میان نماز یومیه
و غیر یومیه بلکه میان نماز واجب اصلی و عارضی و شرط است طهارت مقدار واجب
از موضع سجده پیشانی و اگر سجده کرد بر نجاست یا بدانستن آن احوط اعاده
بلکه قضا است هرچند واجب بودن اعاده خالی از رجحان نیست چنانچه
واجب بودن قضا در نهایت قوت است و همچنین است حکم فراموشی و هم
چنین شرط است بودن آن از زمین یا آنچه بروید از زمین بشرط آنکه پوشیدنی
و خوردنی نباشد عادة حتی در کتان و پنبه که جایز نیست و جایز نیست سجده
کردن بر آنچه غیر از زمین باشد مثل موی و کرک و پر مرغ و پوست و گوشت
و پیه و غیر آن از اجزاء حیوان و حصیر و آنچه مستحیل از زمین باشد هرگاه
صدق نکند بر او اسم زمین باشد مثل معادن از طلا و نقره و مس و برنج و آهن

[illegible]

والماس و زبرجد و فیروزه و عقیق و یاقوت و زمرد و نحو آن و جائز نیست سجده کردن
بر گل و اگر سجده کرد سهوا یا خطاء بر یکی از چیزهائی که جائز نیست سجده بر آن صحیح
است و واجب نیست اعاده هر چند هنوز سر از سجده برنداشته باشد و جائز است
سجده کردن بر کاغذ هر چند ساخته شده باشد از چیزی که سجده بر آن صحیح نباشد
هر چند نوشته باشد هرگاه سجده بر غیر نوشته واقع شود و اگر در بین نماز مفقود شود
آنچه صحیح است سجده بر آن مثل آنکه طفل بردارد مهر را یا تاریک باشد و
مفقود شود نماز او باطل است مگر آنکه وقت تنگ باشد از ادراک واجب از
نماز یا یک رکعت از آن

باب پنجم

در لباس نماز کننده و واجب و شرط
است پوشانیدن عورت در نماز واجب با قدرت و شعور و در نماز سنت
شرط است چه آنکه نظر کننده باشد یا نباشد و عورت در مرد قبل و دبر و بیضتین
است و الیتین و مابین ستره و رکبه از عورت نیست و نه مابین رکبه و نصف ساق
و لیکن احوط پوشانیدن جمیع است و عورت در زن که واجب است پوشانیدن
آن در نماز تمام بدن است مگر روی و دو کف دست و دو قدم هر چند احوط
پوشانیدن جمیع است مگر مقدار واجب از موضع سجود از پیشانی و واجب است
بر او پوشانیدن موی سر نیز و واجب است طهارت بدن و لباس در
نماز و شرط است در صحت آن و هم چنین شرط است که جائز التصرف باشد
بتفصیلی که در مکان نماز ذکر شد و جائز نیست نماز در لباس و رخت غصبی
چه پوشاننده عورت باشد چه نباشد بلکه باطل است هرگاه با اختیار و علم
بغصب بودن پوشیده باشد پس اگر مجبور شده باشد بر نماز در آن یا علم

بغصب بودن نداشته باشد نماز او صحیح است و هم چنین است حکم آن هرگاه فراموش
نموده باشد غصب بودن آنرا و جائز است بودن رخت نباتات مثل پنبه و کتان
و غیر آن و هم چنین از پوست حیوان ماکول اللحم با تزکیه نمودن هر چند دباغی نشده
باشد و هم چنین جائز است بودن رخت نماز گذار از پشم و کرک و موی و وبر
حیوان ماکول اللحم هر چند تزکیه نشده باشد یا از مرده کنده شده باشد و بر تقدیر
کندن واجب است شستن موضعی که رسیده است ببدن مرده با رطوبت و
جائز است پوشیدن رختیکه که از وبر خز یا سنجاب باشد بلکه هرگاه از پوست هر یک
باشد و لیکن احوط اجتناب است از نماز در غیر وبر خز و جائز است از برای
مرد پوشیدن حریر ممزوج با نچه نماز در ان صحیح باشد هر چند ممزوج ده یک باشد
بلکه یا اینکه ممزوج مضمحل نشده بنحویکه باشد آنرا حریر و حرام است بر مرد حریر
خالص پوشیدن هر چند در غیر نماز باشد و نماز با او باطل است هر چند پوشاننده
عورت نباشد و جائز است پوشیدن در ضرورت از سرما و مرضی که معالجه آن
پوشیدن حریر باشد و جائز نیست نماز در انچه نماز با آن تمام نمیشود از رخت
مثل کلاه و بند زیر جامه و جوراب و نحو آن و جائز است بر روی فرش حریر
نشستن و بر زین پوش حریر سوار شدن و سر بند زیر جامه حریر بودن و
سنجاف لباس نمودن و احوط آنست که از چهار انگشت متصل زیاده نباشد
و مثل سنجاف است دمه کلاه و تکمه و نحو که بآن رخت میدوزند و قیطان
پیراهن و بافته و قیطان قبا و دستمال دست چه بزرگ باشد چه کوچک
و جائز است پوشیدن حریر از برای زن چه در نماز و چه در غیر نماز

و جائز نیست بر مرد پوشیدن رخت طلاباف بلکه نماز در آن فاسد است و اگر کهنه شود
رخت و طلای آن بریزد جائز است پوشیدن آن و حرام است بر مرد انگشتر طلا
در دست کردن و حرام نیست همراه داشتن طلا در نماز چه سکه‌دار باشد و چه غیر سکه
دار و بر زن حرام نیست پوشیدن طلا و با آن نماز کردن و حرام است نماز در پوست
میته و فاسد است چه نماز در آن تمام بشود یا نه چه لباس باشد یا غیر لباس و هم
چنین جائز نیست نماز و باطل است در پوست غیر ماکول اللحم و در پشم و کرک و موی
و پران بلکه در جمیع فضلات و غیر آن از بول و روث و عرق و آب دهن و نخامه و اشک
چشم و استخوان و غیر اینها چه آنکه لباس باشد یا جزو لباس یا غیر لباس حتی یک موی
که بر رخت بچسپد و چه چیزی باشد که تمام شود نماز در آن و چه نشود و لیکن همه اینها
در وقتی است که گوشتی داشته باشد که توان خورد و اگر شک داشته باشد در چیزیکه
آن از ماکول اللحم است یا غیر ماکول اللحم جائز نیست نماز در آن و اگر نماز کرد در چیز
غیر ماکول اللحم بفراموشی یا غفلت یا ندانستگی نماز او فاسد است خواه اشتباه در اینکه
از ماکول اللحم نیست شده باشد یا در جائز بودن نماز در آن مگر در صورتیکه ندانند
حرمت خوردن گوشت آن حیوان را و معذور باشد در آن ندانستن که واجب
نیست اعادهٔ نماز بلکه بحث دوم در مقارنات نماز و در آن یک مقدمه و چند
باب است اما مقدمه در اذان و اقامت است بدانکه اذان چهار
تکبیر است بلفظ الله اکبر و دو شهادت توحید بلفظ اشهد ان لا اله الا
الله و دو شهادت رسالت بلفظ اشهد ان محمدا رسول الله و شش
حی علی دو ی آن بلفظ حی علی الصلوة و دو ی آن بلفظ حی علی الفلاح و دو

آن بلفظ حی علی خیر العمل و دو تکبیر مانند پیش و دو تهلیل بلفظ لا اله الا الله
و شهادت بر ولایت حضرت امیر المومنین علیه السلام جزء اذان نیست و لیکن بقصد
رجحان آن فی نفسه یا بعد از ذکر رسول خوب است و اگر بقصد جزئیت بگوید حرام است
چنانچه گوید اول اذان نیت نماید مجموع را و قصد کند که تمام وظیفه نماز است باطل
و حرام است و اقامه مثل اذان است مگر آنکه در اول آن دو تکبیر نیست و در آخر آن
یک تهلیل نیست و زیاد باید کرد بعد از حی علی خیر العمل دو قد قامت الصلوة
پس فصول اذان هجده است و فصول اقامت هفده و جائز است در هر یک
از اذان و اقامت اکتفا نمودن بیک فصل در حال تعجیل و سفر و لیکن اکتفا
نمودن باقامت بهتر است از گفتن هر دو را یک یک و سنت است اذان
و اقامت هر دو در نمازهای پنجگانه چه ادا باشد چه قضا چه در فرادی چه در جماعت
چه در مرد چه در زن و کسیکه نماز قضا بر ذمهٔ آن باشد و خواهد که چند نماز با یک
اذان و اقامت بگوید از برای اول نماز از آن چند نماز که بجا آرد در آن وقت و
یک و بعد از برای باقی مخیر است که کفایت کند باقامت و افضل گفتن
اذان و اقامت است در تمام و هم چنین مخیر است در ترک اذان در هر گاه
جمع کند میان دو نماز واجب چه در حضر و چه در سفر بلکه در سفر مخیر است در
گفتن اذان چه جمع کند و چه نکند و در غیر اینها از نمازهای واجبی و سنتی اذان و
اقامت نیست لیکن در نماز عیدین و نماز آیات و طلب باران و نماز میت
هرگاه بجماعت شود سنت است که مؤذن بگوید الصلوة سه دفعه و وقت گفتن مشغول
بایستادن بنماز یا بعد از ایستادن و پیش از شروع در نماز است و احوط

ترک کردن اذان و اکتفا نمودن باقامت است در مواضع چند مثل اذان نماز
عصر در روز جمعه خصوصا هرگاه جمع کند ما بین فریضتین و همچنین اذان عصر روز عرفه
از کسیکه در عرفات باشد و همچنین از نماز عشا از کسیکه نماز مغرب و عشا را در مشعر الحرام
بکند و مثل این مواضع است بنابر اقوی سقوط اذان و اقامت از کسیکه وارد
شود بر جائی که نماز جماعت بکنند و امام فارغ شده باشد هر چند از اهل جماعت یک نفر
باقی مانده باشد در تعقیب چه در مسجد باشد و چه در غیر مسجد بلکه هرگاه اراده جماعت
کردن را نداشته باشد نیز ساقط است بلکه هرگاه امام مشغول نماز باشد و فارغ
نشده باشد دور نیست نیز سقوط که اطلاع داشته باشد که در آنجای جماعت منعقد شود
یا نداشته باشد و بدانند عدالت امام را یا ندانند یا بدانند فسق امام را ولیکن [illegible]
که نماز جماعت برپا شده باشد از تمام ماموسین یا بعض ایشان هرچند [illegible]
ماموسین مجهول الحال باشند که نماز انعقاد جماعت ایشان هر چند [illegible]
با سبب فساد و اگر چه از فسق امام را (صحیح) با او نماز نگذارد است هر چند [illegible]
ساقط نیست اذان و اقامت و شرط نیست وحدت نماز بلکه هرگاه هر دو نماز
متفق باشند مثل ظهر و ظهر یا عصر و عصر یا آنکه وقت هر دو یکی باشد
مثل نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا کفایت میکند در سقوط لیکن هرگاه داخل
نشود وقت نماز یکی حاصل نشود ساقط نمیشود مثل آنکه هرگاه امام نماز عصر
را کرده و شخص وارد شد که نماز مغرب را بکند ساقط نمیشود اذان و اقامت
و فرقی نیست در آنکه هر دو نماز ادا باشد یا هر دو قضا یا اول ادا و دوم
قضا یا اول قضا و دوم ادا چنانچه فرقی نیست ما بین آنکه بدانند شخصی که

وارد میشود که بیان جماعت اذان و اقامت گفته شده است یا نه بلکه کفایت
میکند همین قدر که بدانند که گفته اند چنانچه فرق نیست نیز میان آنکه امام و شخص وارد
حاضر باشند یا مسافر یا آنکه امام حاضر باشد و وارد مسافر یا امام مسافر باشد و وارد
حاضر و مخصوص نیست این سقوط بجماعتی که وارد بشوند اول دفعه بلکه ساقط است
از هر که وارد بشود و مادامیکه از جماعت اول بعضی باقی باشند هر چند جماعتی که دوم
وارد شده اند متفرق شده باشند و هرگاه زنان وارد شوند بر نماز جماعت مردان
ساقط میشود اذان و اقامت از ایشان نیز در آنچه ذکر شد سقوط آن از مردان

باب اول در نیت و حقیقت آن و آنچه معتبر است و بیان از قصد تعیین

منوی در آنچه مشترک باشد و قصد قربت گذشت در مبحث وضو و قصد وجوب
از واجب و استحباب از مستحب و ادا در وقت و قضا در غیر وقت و اتمام
در تمام و قصر در سفر و تخییر از اینها ضرور نیست لیکن احوط اعتبار نمودن
آن چیزیست که ذکر شد و مستحب نیست تلفظ در نیت بلکه در نمازهای
یومیه مکروه است هرگاه اقامت گفته باشد و وقت نیت اول نماز
است متصل میشود بآنکه در حین شروع بتکبیرة الاحرام با نیت باشد
و مستدام باشد استمرار حکمی نیت تا آخر نماز و واجب است در جمیع نمازهای
واجبی و شرط صحت است لیکن شرط وجودیست بایمعنی که ترک نمودن
آن نماز را باطل میکند چه ترک شود بعمد چه بفراموشی چه بندانستگی و باطل
میشود نماز بغافل شدن از نیت در بین نماز **باب دوم در قیام**
واجب است ایستادن در نماز واجبی خواه یومیه باشد و خواه غیر یومیه

در حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع و آن آخر جزء از قیام است که از آن
برکوع میرود و در حال قراءت و بعد از رکوع هر چند در حال ذکر سنت باشد و در
حال تکبیرة الاحرام و قیام متصل برکوع رکن است نیز و مراد برکن جزئیست که ترک
کردن آن باطل کند نماز را هر چند سهواً باشد و شرط صحت است در حال نیت
و سنت است در حال قنوت و باقی غیر آنچه گذشت باین معنی که می تواند ترک
قیام در آن عمل بنشیند و نماید آنکه آن عمل را نشسته بکند زیرا که عمل هر چند سنت
است و لیکن قیام شرط صحت آنست و قیام معتبر در نماز انتصاب عرفیست
و خمیده نشود و راست بودن پشت است و باید در حال قیام تکیه نکند بر چیزی که
اگر برداشته شود آنچیز بیفتد و اگر راست نایستد باطل میشود نماز مگر آنکه
عاجز باشد و چیزی بیفتد و اگر تکیه کند باطل میشود هرگاه عمداً چنین نموده باشد
و واجب است ایستادن بر هر دو پا و پاها باید از یکدیگر این قدر دور نگذارد که بیرون
رود از صورت قیام و همچنین باید استقرار داشته باشد در حال قیام و اگر عاجز
باشد از ایستادن بدون تکیه کردن پس تکیه کند اگر تواند و اگر عاجز باشد
از ایستادن در تمام نماز و قادر باشد بر ایستادن در بعض آن واجب است
ایستادن بقدری که ممکن است و اگر مردد شود در میان ایستادن در جزء پیش
و جزء بعد بایستد در جزء پیش و اگر عاجز شود از ایستادن بنشیند در موضعیکه
ممکن است و معتبر در نشستن عجزیست که در وسع خود نبیند آنرا
و اگر با عاجز بودن ایستاده نماز کند نماز او باطل است و کفایت میکند در
تحقق عجز الم شدیدی که شاق باشد تحمل شدن او یا باعث شود زیادتی مرض را

یا حادث شدن مرض دیگر را بمظنه کفایت میکند در این امور و اگر عاجز شود از نشستن
بدون تکیه باید تکیه کند و اگر عاجز شود از نشستن بنشیند راست بهر قدر که ممکن
او است و اگر عاجز باشد هر چند باجرت باشد بخوابد و خوابیدن بر دست راست
را مقدم بدارد بر دست چپ اگر تواند و خوابیدن بر دست چپ اگر تواند
و خوابیدن بر دست چپ را مقدم بدارد بر پشت خوابیدن اگر تواند و
در این احوال باید اعتماد بغیر نکند مگر آنکه عاجز شود و احوط تاخیر نماز است
از برای صاحب عذر تا آخر وقت خصوصا با امید برطرف شدن عذر مسئله ۹
باب سوم در تکبیرة الاحرام بدانکه واجب است تکبیرة الاحرام و رکن
است در نماز که باطل میشود نماز بترک آن خواه بر وجه عمد باشد یا سهو یا جهل
و هم چنین است حکم هر رکنی و مجزی نیست از آن تکبیر رکوع و نه مجزیست
یک تکبیر از برای تکبیرة الاحرام و رکوع و نه از ماموم در حالی که بترسد نرسیدن
برکوع اما چهار معتبر است در آن آنچه معتبر است در نماز بزیادتی قصد
افتتاح بآن پس اگر شروع به تکبیر کند و تمام نشده داخل رکوع شود ماموم
یا غیر او یا در بین برخاستن بگوید نماز او باطل است و واجب است تلفظ
کردن به تکبیرة الاحرام بلفظ الله اکبر و همزه قطع چه بجهر گوید چه باخفات و
اگر اخلال نماید بحرفی از آن نماز باطل است و نیز باطل است اگر بگوید اکبر
الله یا بدل کند اکبر یا الله را بلفظی که در معنی با آن یکی باشد یا ترجمه کند
آنرا و اگر ممکن نباشد او را تلفظ کردن به تکبیرة الاحرام واجب است
یاد گرفتن هر چند باجرت باشد و تاخیر از اول وقت بجهت یاد گرفتن با امکان

یاد گرفتن واجب است و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد داخل در نماز میشود
با آنچه که مقدور باشد از او اگر اخلال به بعض حروف میباشد و اگر هیچ ممکن او نشود اکتفا
به ترجمهٔ آن میکند و اگر چند زبان به اندازه احوط تقدیم سریانی و عبرانی است بر فارسی
و بعد از آن تقدیم فارسی احوط است چنانچه تأخیر ترکی و هندی احوط است و لال هر قدر
که ممکن میشود او را بگوید و اگر قدرت بر آن هیچ وجه نداشته باشد احوط آنست
که در قلب بگذراند آنرا با اشاره بانگشت و حرکت دادن زبان و مخیر است
در صفت تکبیرات افتتاحیه هر یک را که خواهد تکبیرة الاحرام قرار دهد مگر آنکه افضل
قرار دادن اخیر است و اگر شک کند در تکبیرة الاحرام پس اگر داخل شده باشد
در قرائت التفات نکند و اگر نگذشته باشد از محل آن بجا آورد آنرا و همچنین
است حکم در بعضی از افعال نماز و اگر شک نماید که تکبیری را که گفت تکبیرة الاحرام
بود یا تکبیر پیش از رکوع یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر تکبیرة الاحرام گذارد چنانچه اگر شک کند که تکبیر
پیش از رکوع است یا تکبیر بعد از رکوع بنا را بر اول گذارد باب چهارم در قرائت واجب
است قرائت حمد در نماز فریضه خواه منفرد باشد یا امام در هر رکعت از نماز دو رکعتی و در هر
یک از دو رکعت اول از نماز سه رکعتی و چهار رکعتی و در هر یک رکعت از ده رکعت نماز آیات
چنانچه خواهد آمد و اما مأموم پس اگر رکعت اول امام نرسیده باشد واجب است خواندن حمد از برای
او در دو رکعت اول یا یک رکعت اول اگر با دو رکعت آخر یا یک رکعت آخر امام
در بعضی صور آن که خواهد آمد نیز جمع شود و اگر مسبوق نباشد حکم آن خواهد
آمد ان شاء الله تعالی و خواندن حمد رکن نیست بلکه جزء واجب است در نماز
واجب و شرط صحت است چه در واجب چه در سنت و شرطیت آن در حال

علم است پس اگر فراموش کند حمد را در نماز نماز باطل نمیشود و لیکن اگر هنوز
داخل رکوع نشده باشد و بخاطرش بیاید بخواند خواه پیش از سوره باشد
یا بعد و اگر بعد از سوره باشد حمد را بخواند و سوره را بعد از آن اعاده کند
و اگر داخل رکوع شده باشد و بخاطرش بیاید چیزی بر او نمیباشد و هم
چنین اگر چنین نداند که رکعتی که در آن میباشد سوم یا چهارم است و
باین جهت ترک نمود و بخاطرش نیامد تا آنکه رفت برکوع چنانچه اگر پیش از
رکوع بخاطرش آمد تلافی کند و اگر شک کند در خواندن حمد و سوره و بعد از
داخل شدن در رکوع اعتبار ندارد و هم چنین هرگاه شک کند در خواندن حمد بعد از داخل شدن در
سوره اعتبار ندارد بلکه اگر شک نماید در آیه بعد از داخل شدن در آیه دیگر نیز اعتبار ندارد لیکن
در اینصورت احوط آنست که برگردد و آن آیه را بخواند و متعین است خواندن حمد را بعربی
نبوجهیکه بتواتر رسیده است و اشکالی نیست در متابعت قرأت نافع
و ابن کثیر و ابی عمرو و ابن عامر و عاصم و حمزه و کسائی و احوط ترک قرأت ابی جعفر و یعقوب
و خلف است و هم چنین باید حروف را از مخارج ادا کند و موالات عرفی
و ترتیب در میان آیات و کلمات و حروف بجا آورد و بسمله در اول حمد
باید بخواند و هم چنین در باقی سورهای قرآن غیر از سوره برائت و اگر
اخلال بکلمه کرد واجب نیست اعاده آنچه پیش از آنست بلکه کفایت میکند
ادای همان کلمه بخلاف آنکه اگر اخلال نماید بجزو کلمه باید اعاده نماید کلمه
را و هم چنین باید در قرأت مراعات نماید حرکات و سکنات بنائی و اعرابی
هرگاه وقف ننماید و احوط مراعات نمودن مد متصل و ادغام صغیر و مد لازم است

لیکن وجوب اینها و غیر اینها آنچه در نزد قرّاء لازم است مشکل است و ظاهر این است
که واجب نیست مگر ادغام در کلمهٔ واحده و آنچه در لغت عرب واجب باشد و احوط
ترک وصل نمودن بسکون است بلکه در هر جایی که وقف میکند بقدر نفس کشیدن
فاصله نماید هر چند لزوم آن نیز مشکل است و اگر کسی نتواند تمام حمد را بخواند
یاد بگیرد و اگر ممکن نباشد یا وقت تنگ باشد باید نماز را بجماعت بکند
اگر ممکن باشد و اگر ممکن نباشد احوط آنست که متابعت نماید احدی را
در خواندن و اگر ممکن نباشد از روی قرآن بخواند اگر بتواند اگر نتواند بخواند
از حمد آنچه را که میتواند چه بقدر یک آیه باشد یا بیشتر و واجب است مکرر کردن آنقدر را اگر نمیداند
بمقدار حمد و اگر متعذر باشد از برای نمازکننده خواندن چیزی از حمد بخواند از قرآن آنچه را که میتواند
از غیر حمد و اگر آن نیز متعذر باشد احوط آنست که تهلیل و تکبیر و تسبیح بگوید و واجب است که مکرر نماید آنچه
را که میداند از تهلیل و تکبیر و تسبیح بقدر حمد و مدار بر مساوی بودن در دو مقام مراعات حروف
ملفوظه است نه حروف مکتوبه و اگر لال باشد بعمل بیاورد آنچه را که ممکن او باشد و واجب
نیست بر او نماز جماعت و حرام است گفتن آمین در آخر حمد بلکه حرمت آن مطلقا
ظاهر و احوط است و در دو رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و رکعت آخر از سه رکعتی مخیّر است
میان خواندن حمد و تسبیح با این نحو سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَکْبَرُ
یک دفعه لکن احوط خواندن آنست سه دفعه و همچنین احوط است خواندن استغفار
در آخر یک مرتبه و کسیکه فراموش کرده باشد خواندن حمد را در دو رکعت اول
احتیاط آنست که بخواند آنرا در دو رکعت آخر و لیکن لازم نیست و افضل
است تسبیح از حمد چه از برای امام و چه از برای ماموم و چه از برای منفرد

و در دو رکعت آخر سوره نیست و هم چنین در ان بسمله نیست بر تقدیر اختیار
کردن تسبیحات بلکه هرگاه بگوید بقصد اینکه باید گفت حرام است و باید
تسبیحات را بترتیبی که گذشت بخواند و اگر شک کند در عدد تسبیحات بنا را
بر کمتر بگذارد و اگر شروع در تسبیحات شود و تمام نکرده خواهد برگردد و حمد
بخواند جایز است و احوط ترک است و جایز نیست در یک رکعت قدری حمد
و قدری از تسبیحات بخواند لیکن در رکعتی حمد و در دیگری تسبیحات عیب
ندارد و احوط ترک است و واجب است خواندن سورهٔ تمام در نماز
دو رکعتی فریضه و در هر یک از دو رکعت اول از نماز چهار رکعتی و سه
رکعتی با وسعت وقت و اختیار و امکان یاد گرفتن و واجب است پیش
خواندن حمد را از سوره و اگر سهواً پیش انداخت سوره را بر حمد پس اگر
بخاطرش بیاید پیش از رکوع اعاده نماید سوره را و اگر بخاطرش بیاید بعد از
داخل شدن در رکوع بر او چیزی نیست و حرام است در فریضه خواندن
دو سوره در یک رکعت و باطل است نماز و هم چنین حرام است خواندن
سورهٔ طولانی را که خواندن آن باعث شود که بعضی از افعال واجبی نماز
در غیر وقت واقع شود و هم چنین حرام است خواندن چهار سوره که سجده
واجب در ان میباشد که خواهد آمد [illegible] و اگر سهواً خوا
پس اگر متذکر نشد در نماز یا متذکر شد بعد از رکوع بر او چیزی نیست
و نماز او صحیح است و اگر متذکر شد پیش از رکوع و پیش از آیهٔ سجده
قطع کند آن سوره را و سورهٔ دیگر بخواند چه از نصف گذشته باشد یا نه و اما اگر

بعد از فراغ از سوره باشد ظاهر کفایت است و جائز نیست سورهٔ دیگر خواندن بلکه اگر
بعد از آیهٔ سجده باشد نیز ظاهر کفایت است و بر هر دو تقدیر سجود تلاوت را
بعد از فراغ از نماز بکند و احوط اعاده نمودن ایما است در حال نماز نیز
والضحی و الم نشرح یک سوره است و الفیل و لایلاف نیز یک سوره است
و تسمیه در میان سورهٔ والضحی و الم نشرح و والفیل و لایلاف را واجب
است خواندن و حرام است در نماز عدول نمودن و برگشتن از سوره
قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بسورهٔ دیگر هر چند از یکے از ان دو بدیگر
باشد مگر بسورهٔ جمعه و منافقین در نماز جمعه یا نماز ظهر روز جمعه و اما در غیر
از سورهٔ قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون جائز است عدول هرگاه نگذشته
باشد از نصف سوره و لیکن در نصف احوط ترک عدول است و واجب است
تعیین نمودن سوره را بسمله در حین شروع در بسمله واجب نیست تعیین خود
سوره پیش از بسمله اگر عدول نماید از سوره بسورهٔ دیگر اعاده بسمله نماید و اگر بدون
تعیین سوره شروع نمود و بسمله گفت اعاده نماید و اگر اکتفا بآن نمود نماز
باطل است و واجب است جهر از برای مرد در قرائت نماز صبح و دو رکعت اول
نماز مغرب و عشا و واجب است اخفات نمودن قرائت در دو رکعت اول از نماز ظهر
و عصر و هم چنین در رکعت سوم از مغرب و دو رکعت آخر ظهر و عصر و عشا چه
قرائت بخواند چه تسبیحات و باطل میشود نماز بجهر کردن در مقام اخفات و اخفات
کردن در مقام جهر هرگاه عامد باشد و وجوب آن را دانسته باشد و اگر فراموش کرده
باشد یا وجوب را ندانسته باشد نماز او صحیح است و قضا و اعاده بر او نیست

و اما زن پس واجب نیست برا و جهر بلکه مخیر است در میان جهر کردن و اخفات
نمودن در مواضعی که واجب بود بر مرد جهر هرگاه علم بشنیدن نامحرم نداشته باشد
و اگر علم داشته باشد احوط آنست که جهر نکند هر چند دلیل لازم بودن آن شک هست و در
مواضعی که واجب است اخفات نمودن بر مرد احوط وجوب اخفات است
بلکه خالی از رجحان نیست و فرق در جهر و اخفات میان ادا و قضا نیست لیکن
ماموم مسبوق در دو رکعت آخر امام و در دو رکعت اول خودش واجب است
قرائت نماید و اخفات کند هر چند در نماز جهری باشد و بعد از مفارقت از امام
حکم او حکم منفرد است و کمتر مرتبهٔ جهر آنست که کسیکه ناخوشی در گوشش نباشد
هرگاه نزدیک او باشد و متوجه هم باشد صدای او را بشنود و آخر مرتبهٔ آن
آنست که بمرتبهٔ افراط در بلند نمودن صدا نرسد و کمتر مرتبهٔ اخفات آنست
که خود بشنود صدای خود را با توجه و نبودن مانع و آخر آن آنست که بکمتر مرتبهٔ جهر
نرسد

باب پنجم در رکوع

واجب است رکوع در هر رکعتی از نماز
واجب یکدفعه مگر در نماز آیات که در هر رکعتی پنج دفعه واجب است چنانچه ان شاء الله
آید و آن رکن است در نماز و باطل میشود بترک آن نماز عمداً و سهواً و جهلاً
و اگر ترک نماید سهواً و بخاطرش نیاید تا آنکه بسجود برود و دو سجده را بجا
بیاورد باطل است نماز حتی در غیر دو رکعت اول و اگر بخاطرش بیاید بعد
از داخل شدن بسجدهٔ اول و پیش از داخل شدن در سجدهٔ دوم نماز
او نیز باطل است و اگر بخاطرش بیاید پیش از سجده کردن رکوع را بجا آورد
و بعد بسجده رود و اگر ترک باشد ایستادن متصل برکوع را باید [illegible]

وبایستد و به رکوع رود و اگر ایستادن را بعمل آورده باشد و بعد از خم شدن رکوع را
فراموش شود برخیزد بصورت رکوع کننده تا بمرتبهٔ رکوع و رکوع را بعمل آورد [51] و اگر
قدرے خم شد و بمرتبهٔ رکوع نرسید و فراموش کرد رکوع را احوط آنست که
برگردد تا بمرتبهٔ که فراموش کرده بود [52] و اگر یک رکوع در نماز زیاد کند نماز او
باطل است چه در دو رکعت اول چه در غیر آن و چه بقدر تشهد نشیند یا
نه نشیند و اگر شک کند در کردن رکوع و ایستاده است باید بکند و اگر ایستاده
است و نمیداند که ایستادن بعد از رکوع است یا پیش از رکوع نیز باید رکوع
را بکند و اگر داخل سجود شده ان شک اعتبار ندارد و هرگاه خم شد بجهت سجده
کردن و شک کرد که رکوع کرده یا نه کرده آن شک نیز اعتبار ندارد [53] و اگر تلافی
رکوع را بکند و بخاطرش بیاید در حال رکوع که آنرا بجا آورده بوده است نماز
باطل است و واجب است در رکوع خم شدن بنحویکه ممکن باشد گذاشتن
چیزے از دو کف دست را در انحال بزانو در حال اختیار و اگر کسی بصورت
راکع باشد بسبب خلقت یا بسبب مرضے و نحو آن واجب است اینکه خم
شود قدر کمی از برائے رکوع و اگر نتواند خم شود بنحویکه ذکر شد هر قدر که او
را ممکن است خم شود و هرچند تکیه کردن بچیزے باشد یا به یکی از دو جانب
باشد و اگر نتواند خم شود بهیچ وجه اشاره کند بسر اگر ممکن باشد و اگر ممکن
نباشد اشاره کند به چشم و اگر ممکن نباشد بیک چشم و هم چنین واجب
است ذکر گفتن و درنگ کردن بقدر گفتن ذکر با قدرت و هم چنین واجب
است راست شدن از رکوع بقدریکه راست بایستد و اگر ممکن نشود در

شدن واجب نیست و هم چنین هرگاه ممکن نشود ذکر گفتن در رکوع واجب نیست و واجب
است درنگ کردن در ایستادن بعد از رکوع و کفایت میکند در ان مسمای درنگ
کردن در عرف و هیچ یک از ذکر گفتن و درنگ نمودن در حال ذکر و راست شدن
از رکوع و درنگ نمودن بعد از ان رکن نیست و تعیین نماید ذکر واجب را هرگاه
زاید بر واجب در نظر دارد که بگوید و احوط تعیین آنست و در اول حالش مذکور
در حالت سهو مثل حکم آنست در حالت شک و حکم شک در تکبیرة الاحرام گذشت
و کافیست در ذکر رکوع یک دفعه گفتن سبحان ربی العظیم و بحمده یا سه
دفعه گفتن سبحان الله و احوط زیاد کردن و بحمده است بعد از سبحان
ربی العظیم بلکه احوط از ان سه دفعه گفتن آنست با وسیع بودن وقت
و در حال ضرورت کفایت میکند یک سبحان الله و واجب است در ذکر
مذکور عربی بودن و موالات و ادای حروف را از مخارج طبیعیه و مخالفت نکردن
در حرکت اعرابی و بنائی باب ششم در سجود واجب است در هر رکعتی
از نماز واجب دو سجده و اگر ترک شود دو سجده در یک رکعت باطل میشود نماز
خواه عمدا باشد یا سهوا یا جهلا و هم چنین باطل میشود نماز هرگاه دو سجده زیاد کند
در انچه عمدا باشد یا سهوا یا جهلا و اگر فراموش کند یک سجده را باطل نمیشود
نماز و اگر بخاطرش آید پیش از رکوع که یک سجده را نکرده است یا هر دو را
نکرده است بسجده رود و سجده کند و برخیزد و اگر بخاطرش بیاید در حال رکوع
یا بعد از رکوع پس اگر نکرده باشد دو سجده را باهم نماز او باطل است و اگر یک
سجده را نکرده است نماز او صحیح است و لکن بعد از فراغ از نماز واجب است

قضا کند سجده را و نیز سجدهٔ سهو بجا آورد و لیکن این در غیر رکعت آخر است
و اما در رکعت آخر پس اگر پیش از سلامیست که بآن سلام از نماز بیرون
میرود بجا آورد و بعد از آن اعاده کند تشهد را و اگر بعد از سلام بخاطرش
آمده باشد قضا نماید و باید اول قضا کند سجده را و بعد از آن سجدهٔ سهو را بجا
آورد و حکم شک گذشت در باب تکبیرة الاحرام اگر شک نماید در کردن و
نکردن و اگر شک کند که یک سجده کرد یا دو سجده بنا را بر کمتر گذارد و اگر داخل
نشده است در فعل دیگر مثل تشهد یا راست شدن و اگر داخل شده
است در فعل دیگر اعتبار ندارد و اگر شک کند در آنکه دو سجده کرده است
یا سه سجده اعتبار ندارد چه پیش از داخل شدن در فعل دیگر باشد چه بعد
از آن و واجبست خم شود بقدری که مساوی شود موضع پیشانی با موضع
ایستادن یا زیادتر از قدر چهار انگشت متصل بلندتر نشود و جایز است
نیز باین قدر پست بودن موضع پیشانی از موضع ایستادن و احوط در این
صورت زیادتر نبودن از آنست و در باقی مواضع سجود ضرر ندارد زیادتر از این
بلند بودن یا پائین بودن هرچند احوط آنست که زیاده بر آن نباشد
و اگر واقع شود پیشانی بر موضعیکه بلندتر باشد از چهار انگشت متصل
مخیر است میان کشیدن پیشانی را تا بموضعیکه بقدر چهار انگشت و کمتر
شود یا برداشتن از آن موضع و گذاشتن در موضعیکه چنین باشد و اگر
واقع شود پیشانی بر چیزیکه جایز نباشد سجده بر آن و بلند باشد بقدر
چهار انگشت یا کمتر متعین است کشیدن پیشانی را تا بموضعیکه سجده

بر آن جائز باشد و نیت در خم شدن بسجود بنحویست که در رکوع گذشت و هرگاه
نتواند که سجده کند واجبست که بلند کند موضع سجود را بقدری که ممکن باشد
نشستن یا آن قدر و سجده کند بر آنچه جائز است بر آن سجده کردن اگر ممکن باشد
و اگر ممکن نباشد خم شود بقدری که میتواند و اگر خم شدن هیچ ممکن نباشد بسر اشاره کند و
اگر آن نیز ممکن نباشد اشاره کند بدو چشم و اگر آنهم ممکن نباشد اشاره کند بیک چشم و واجبست
برداشتن چیزیکه بر آن سجده کند هرگاه نتواند خم شود و اگر بتواند بردارد و احوط آنست که اشاره در
سجود بچشم کند چه چشم بیشتر باشد از اشاره در رکوع و اگر ممکن باشد گذاشتن بعض اعضای سجود
بگذارد آن عضوی را که ممکن است گذاشتن آن و اگر میسر نشود میان گذاردن
پیشانی و غیر پیشانی را بگذارد و واجبست در حال اختیار گذاشتن هفت عضو
بر زمین و آن پیشانی و دو کف دست و دو زانو و دو انگشت بزرگ از پا
که معروف بابهام است و کافی است در گذاشتن اعضاء مذکوره قدری
و قول بعضی بتعیین مقدار درهم در موضع پیشانی و مجموع کفین ضعیف است
ولیکن احوط است و فرق در دو ابهام نیست میان ظاهر و باطن و اطراف
و احوط اکتفا بباطن و اطراف است و بلندی هفت موضع سجده را از زمین
اندازه آنکه بجز و گذاشتن اکتفا نماید و شرط است در محل پیشانی بودن
از چیزهائیکه در باب مکان گذشت واجبست در سجده ذکر و درنگ
کردن بقدر ذکر و برداشتن سر از هر یک از دو سجده و درنگ کردن در
نشستن بعد از سر برداشتن سر از سجدهٔ اول و خلاف است در ذکر سجود
و مختار در آن و مراعات احتیاط بنحوی است که در رکوع گذشت

تسبیح کبری در اینجا بدل سبحان ربی العظیم ربی الاعلی **باب هفتم** در تشهد و سلام و در آن دو فصل است **فصل اول** در تشهد واجب است در هر دو رکعتی یکدفعه بعد از رکعت دوم و در نماز سه رکعتی و چهار رکعتی دو دفعه یکدفعه بعد از رکعت دوم و یک دفعه بعد از رکعت آخر و در نوافل سنت و شرط صحت سنت و واجب است نشستن بقدر ذکر واجب و همچنین واجب است قرار گرفتن در حال ذکر و واجب است در آن شهادتین و صلوات بر پیغمبر و آل آنجناب و احوط آنست که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله اللهم صل علی محمد و آل محمد و احوط از آن است که چنین بگوید اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمداً عبده و رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و واجب است در آن محافظت بر عربیت و ترتیب بر نهج مذکور و موالات یعنی پی در پی خواندن و تشهد رکن نیست پس اگر فراموش کند تشهد اول را و بخاطرش بیاید پیش از رکوع برگردد و تشهد را بجای آورد و اگر بخاطرش بیاید بعد از داخل شدن برکوع نماز را اتمام کند و بعد از نماز واجب است قضا کند و دو سجدهٔ سهو بعد از آن بکند و اما در تشهد آخر پس اگر پیش از سلام بخاطرش بیاید که نخوانده است بخواند و اگر بعد از سلام بخاطرش بیاید قضا نماید چه حدثی از او صادر شده باشد یا نه و اگر حدثی پیش از تشهد یا بعد از شهادتین صادر شود نماز باطل است و فرق نیست در وجوب سجده سهو میان تشهد اول و دوم بلکه مطلقاً واجب است سجدهٔ سهو را بعد از قضا نمودن تشهد بکند

[illegible]

وحکم شک در تشهد بنحویست که گذشت در باب تکبیرة الاحرام **فصل دوم**
در سلام واجب است سلام در نماز واجبی بلکه جزء نماز است نه خارج از آن و
بیرون می رود به یکی از السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
والسلام علیکم واحوط علاوه کردن ورحمة الله است هر چند
ظاهر آنست مستحب است وهمچنین مستحب است علاوه نمودن وبرکاته
بر ورحمة الله واحوط جمع کردن دو سلام است بترتیب وبر این تقدیر
بسلام اول از نماز بیرون می رود ودوم سنت وبهتر آنست امام ومنفرد
تسلیم دوم را بجانب قبله بگوید ولیکن اشاره کند منفرد بگوشه چشم از جانب [illegible]
بجانب راست وامام اشاره کند بصفحه روی بجانب راست ومأموم نیز بنحو
مذکور اگر در جانب چپ او شخصی نباشد واگر در جانب چپ آن شخصی باشد
یک سلام دیگر سنت است بگوید چه آن شخص بالغ باشد چه ممیز وبعضی رو
اشاره بجانب چپ کند وبعضی دیوار را قائم مقام شخص دانسته اند وگفتن سلام
مذکور بر این تقدیر نیز بهتر است واگر مأموم پیش از دو سلام از نماز بیرون
نرفته باشد بسلام اول خارج خواهد شد از نماز **خاتمه** در چند چیز که اهتمام
بشأن آن بسیار است هر چند ذکر آن از بنای رساله بیرون است اول در قنوت
سنت است قنوت در رکعت دوم از هر نماز حتی شفع واحوط در آن نخواندن
است ودر رکعت اول جمعه وعید رمضان وقربان ووتر واحوط ترک نکردن
آنست در نمازهای یومیه واجبی خصوصا در نمازهای جهریه از آن ولیکن در
غیر نماز عید رمضان وقربان مستحب یک قنوت است ودوم چهار قنوت در هر

رکعتی که قنوت دارد اما در نماز دو عید در رکعت اول پنج قنوت است و در
رکعت دوم چهار قنوت است چنانچه خواهد آمد و محل قنوت در غیر رکعت دوم
از نماز جمعه پیش از رکوع است و در رکعت دوم از جمعه بعد از رکوع است
و ساقط نمیشود قنوت از ماموم مسبوق در جماعت اگر سوره را نشنود انرا نخواند
و جائز نیست بعد از رکوع خواندن و اگر فراموش کند تا برکوع رود بعد از
رکوع بجا آورد چه در نماز جماعت و چه در فرادی و چه در واجب و چه در نافله
و چه در جمعه و چه در غیر آن و اگر بخاطرش بیاید در حال خم شدن برکوع احوط
ترک نمودن آنست و اگر بخاطرش بیاید بعد از رفتن برکوع باید پیش از
رسیدن برکوع و لیکن بعد فراموش نماید یا بعد از داخل شدن در سجده قضا کند
بیاید یا بعد از فارغ شدن از نماز قضا کند آنرا در هر یک از این چند صورت
بعد از نماز هر چند فاصله بسیار شده باشد و وقت بیرون رفته باشد و بهتر
آنست که نشسته قضا کند و رو به قبله باشد و در شرائط نماز در آن معتبر
نیست لیکن با وجود اعتبار آنست و سنت است در قنوت در هر نمازی بلند
خواندن چه جهری باشد چه اخفاتی مگر از برای ماموم مسبوق در حال بودن او
با امام و همچنین سنت است در حال قنوت برداشتن دست را محاذی
رو در حالتی که دستها را باز کند و پشت دستها را بر زمین و کف آنها را
بآسمان کند و سنت است نظر کردن برو دستها و طول دادن قنوت
و خواندن دعاهای که وارد شده است مثل کلمات فرج و غیر آن و کلمات
فرج افضل آنهاست و آن اینست لا اله الا الله الحلیم الکریم

لا اله الا الله العلی العظیم سبحان الله رب السموات
السبع و رب الارضین السبع و ما فیهن و ما بینهن
و رب العرش العظیم و سلام علی المرسلین و الحمد
لله رب العالمین و جایز است خواندن هر دعا و ثنائی که در تعقیب وارد
شده چه تسبیح یا تحمید یا طلب چیز مباحی از امور دنیا و آخرت و جایز است قنوت
بفارسی و جایز است دعا در جمیع احوال نماز چه بعربی و چه بفارسی دوم در تعقیب
و فضیلت آن بسیار است و افضل آن بعد از نماز صبح و نماز عصر است و سنت
است اجماع اکثر در تعقیب نمازهای یومیه واجبی بلکه هر نماز نافله سه نوبت الله
اکبر و بهتر است اکتفا نمودن بآنست در نماز واجبی بلکه نمازهای یومیه
واجبی و در هر نوبت دستها را بردارد چنانکه در تکبیرة الاحرام گذشت و بعد
از آن بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز
وعده و نصر عبده و اعز جنده و غلب الاحزاب
وحده فله الملک و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی
کل شیء قدیر و در حدیث است که اقل آنچه کفایت میکند از دعا بعد از
نماز فریضه اینست که بگوید اللهم انی اسئلک من کل خیر
احاط به علمک و اعوذ بک من کل شر احاط به
علمک اللهم انی اسئلک عافیتک فی اموری
کلها و اعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخرة
و در بعضی از اخبار در اول آن وارد شده است اللهم صل علی محمد

وَآلِ مُحَمَّدٍ وسنت است تسبیح فاطمہ زہرا صلوات اللہ علیہا و آن افضل
تعقیبات است و در نماز واجب و سنت ہر دو سنت است و کیفیت آن
باین نحو است کہ بگوید اول سی و چہار نوبت اَللّٰہُ اَکْبَرُ و بعد از ان سی و سہ
نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ و بعد از ان سی و سہ نوبت سُبْحَانَ اللّٰہِ و سنت است
بعد از ہر فریضہ سورۂ قل ہو اللہ احد خواندن و ہم چنین پیش از انکہ بگرداند
دو پاے خود را بخواند سہ دفعہ اَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ الَّذِیْ لَآ اِلٰہَ اِلَّا ھُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ ذُوْ
الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ وَاَتُوْبُ اِلَیْہِ در حدیث است کسیکہ بخواند آن را آمرزیدہ
میشود گناہان او ہر چند مثل کف دریاہا باشد و ہم چنین سنت است
بعد از نماز صبح و مغرب ہر یک ہفت مرتبہ بخواند بِسْمِ اللّٰہِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِیْمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ کہ باعث دفع ہفتاد
نوع از انواع بلا میشود کہ پست ترآنہا پیسی و برص و دیوانگیست و اگر
از اشقیا باشد موشوم او از دیوان اشقیا محو و نوشتہ میشود در سعدا و ہم
چنین سنت است بعد از فریضہ سی دفعہ خواندن سُبْحَانَ اللّٰہِ وَالْحَمْدُ
لِلّٰہِ وَلَآ اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاللّٰہُ اَکْبَرُ و آن دفع میکند ہدم و غرق شدن
و افتادن و سوختن و افتادن در چاہ و خوردن جانوران درندہ و مردن
بدولت کہ در ان روز نازل میشود و بعد از نماز وتر سے سنت است تو تواند
بجہت جبر شکستگی آن و سنت است بعد از نماز صبح دہ دفعہ خواندن
سُبْحَانَ اللّٰہِ الْعَظِیْمِ وَبِحَمْدِہٖ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّۃَ اِلَّا بِاللّٰہِ
الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ کہ عافیت میدہد آن جناب احدیت از کوری و دیوانگی

وهفتم و هشتم و نهم و بعد از نماز مغرب بخواند سه دفعه الحمد لله الذی یفعل الله ما یشاء ولا یفعل ما یشاء غیره که عطا می کند او را خدا عطای خیر بسیار و بعد از هر نماز بخواند اعوذ بوجهك الكريم وعزتك التي لا ترام وقدرتك التي لا يمتنع منها شيء من شر الدنيا والآخرة ومن شر الاوجاع كلها که باعث جمع دنیا و آخرت میشود سوم در سجدهٔ شکر و ثواب آن بسیار است و سنت مؤکد است بعد از نماز واجب و بعد از نافله بجهت شکر بر توفیق یافتن از برای کردن عبادت و بهتر آنست که آنرا بعد از تعقیب قرار دهد و در نماز مغرب مخیر است در میان بجا آوردن بعد از فریضه و بعد از نافله و افضل آنست که بعد از فریضه بجا آورد و بهتر جمع نمودن میان هر دو است و سنت است که طول دهد دو سجده را بقدری که تواند و بگذارد دو ذراع را بر زمین در حال سجود و بچسباند سینه و شکم را بر زمین و بخاک یا بر زمین بگذارد دو جبین یا دو خد را هر دو یا در میان دو سجده و یا بعد از یک سجده اگر اکتفا بآن نماید و سنت است مقدم داشتن جبین راست را بر جبین چپ و همچنین خد راست را بر خد چپ و بگذاشتن جبین یا خد بر زمین قصد سجده و سا ییما متحقق نمیشود بدون سر برداشتن و سنت است بخاک گذاشتن جبین و خد و خواندن آنچه که وارد شده است در سجده واجب است و عالیتر آنچه وارد شده است ولیکن خواندن آنچه وارد شده است افضل است و اقل مرتبهٔ آن آنست که یکبار شکراً لله بگوید و سنت است در سجدهٔ شکر بعد از نافله صد دفعه شکراً لله بگوید و بعد از تعقیب از نماز عصر صد دفعه حمداً لله اکبر بگوید و سنت است

سه مرتبه شکراً شکراً یا عفواً عفواً و سنّت است بعد از سر برداشتن مسح کند
موضع سجود را پس بعد از آن مسح کند بدست خود روی و سینه را و بهتر آنست
که دست راست باشد و سنّت است تکبیر بگوید بعد از برداشتن سر از سجده
و سنّت است وقتیکه بیرون می رود از جای نماز از طرف راست بیرون رود
چهارم در سجده های قرآن و آن واجب است در چهار سوره که الٓمٓ تنزیل و
حٰمٓ فصّلت و النجم و اقرأ باشد و سنّت است در سورهٔ اعراف و رعد و نحل و
بنی اسرائیل و مریم و حج در دو جا و فرقان و نمل و صٓ و اذا السماء انشقّت بلکه در
غیر اینها هر جایی که در این امر سجده باشد سنّت است و وقت سجده بعد از
فارغ شدن از آیهٔ سجده است سجده واجب است بر خواننده آیه و گوش دهنده
آن بی اشکال و بر شنونده بنابر احوط بلکه وجوب آن خالی از قوت نیست هرگاه
سجده واجب باشد و اما در سجدهٔ مستحب فرق نیست در خواننده و گوش دهنده
و شنونده و در هیچ یک فرق نیست میان مرد و زن و خنثی چنانچه فرق نیست
در وجوب سجده بر گوش دهنده و شنونده میان آنکه خواننده بالغ باشد یا مسلمان
باشد یا غیر مسلمان عاقل باشد یا دیوانه و وجوب سجده کردن و استحباب
آن متعدد می شود بتعدد خواندن آیه هر چند از برای تعلیم باشد و سجده
سابق را هنوز نکرده باشد و شرط نیست در آن طهارت و نه روی بقبله بودن
و نه پوشیدن عورت و نه خالی بودن رخت یا بدن از نجاست و واجب نیست
در آن ذکر ولیکن سنّت است و بهتر آنست که بگوید سجدت لک یا ربّ
تعبّداً و رقّاً لا مستکبراً عن عبادتک و لا مستنکفاً و

سبحانک ربنا انا عبدک ذلیل خائف مستجیر واجبست
دران تکبیره در وقت سرگذاشتن وه در وقت راست شدن لیکن در حالت
راست شدن سنت است و شرط است دران نیت و احوط مقارن بودن آ[نست]
بوقت خم شدن و وقت سرگذاشتن و احوط گذاردن هفت موضع سجود است
بر زمین یا غیر آن هرچند کفایت نمودن گذاردن پیشانی خالی از قوت نیست
و شرط است که محل گذاردن پیشانی از خوردنی و پوشیدنی متعارف نباشد بلکه
احوط بودن آنست از چیزیکه صحیح باشد سجده نماز بر آن و وجوب سجده فوریست
و هرگاه ترک نمود بعد یا بسهو واجب است بجا بیاورد و وجوب دانستن آنکه ادا
یا قضا بی ثمر است چونکه قصد قربت کفایت میکند هرچند قضا خالی از قوت
نیست پنجم در حکم زن و طفل بدانکه حکم زن حکم مرد است و ستر انظار واجبه
واجب و سنت مگر آنکه سنت است زن جمع کند میان قدمهای خود در نماز
و از هم جدا نگذارد و دستها را بر سینه گذارد و در حال رکوع بگذارد دستها را
بالای زانو ببرد و دران و در حال رفتن بسجود اعضای خود را بهم چسپانده ابتدا
کند در نشستن به زانو پیش از دو دست بنشیند بعد الیه و بعد بسجده
رود و در حال سجده بر زمین بچسپد و اعضای خود را بر یکدیگر بگذارد و پهن نماید
و ذراعها را بر زمین و در حال نشستن بر دو الیه بنشیند و بچسپاند دو ران خود
را بیکدیگر و بلند کند دو زانو را از زمین و دو کف پا را بر زمین گذارد و در حال
برخواستن بهمواری و راست برخیزد و پشت خود را بلند کند و اما طفل نماز
برای او مستحب است لیکن هرگاه پسر است در نماز حکم آن حکم مرد است و هرگاه دختر

این خالی از اشکال نیست ۱۲ منه

است حکم آن حکم زن است مطلب بحث سیوم در باقی نمازهای واجبی و در آن
چند باب است باب اول در نماز جمعه و آن دو رکعت است و وقت آن
از اول زوال است تا آنکه سایهٔ شاخص مثل آن شود و هر چند احوط آنست که تأخیر
نشود از زوال زیاده بقدر اذان و خطبه و آنچه از لوازم آنست از بالا رفتن منبر
و پائین آمدن از آن و دو جا پیش از نماز و غیر آن و واجب است آن بر هر که بالغ
و عاقل و مرد و آزاد و حاضر شرعی و غیر مبتلا بکوری و بیماری و پیری و سر حدی
کشانند و با آن باعث عسر و حرج باشد لیکن از ایشان صحیح نیست هرگاه جامع
شرائط صحت باقی فرائض مثل اسلام و ایمان و غیر آنها نباشند و لیکن در
وجوب نماز جماعت مذکوره شرط است یافت شدن پیش نمازی که بالغ و مرد
باشد و همچنین عادل و قادر بر اتیان نمودن بخطبه باشد و ولد الزنا نباشد
و همچنین مبتلا بدیوانگی و جذام و برص نباشد و اعرابی ختنه نکرده باشد
با حاجت بآن و مقعد در بودن آن و بعضی معتبر دانسته اند آزاد بودن و کور نبودن
و مسافر نبودن امام را و آن احوط است هرگاه امامی غیر از آن باشد و شرط
یافت شدن چهار نفر غیر امام که بالغ و عاقل و اثنی عشری باشند و بعضی علاوه
نموده اند که آزاد باشند و مسافر نباشند و آن احوط است و باید که هر یک دور
نباشند زیاده از دو فرسخ که باجتماع این شرائط نماز واجب است لیکن
کفایت نمیکند نماز جمعه در اینوقت از نماز ظهر مگر آنکه جمع شود امور چند که
صحت نماز جمعه موقوف است بر آن اول آنکه دو خطبه خوانده شود دوم آنکه
بجماعت کرده شود سوم آنکه جمعهٔ دیگر نشود که میان دو جمعه کمتر از یک فرسخ

باشد چهارم آنکه مانعی از نماز نباشد تقیه از برای امام یا عدد انعقاد جمعه یا هر دو نباشد که اگر باشد نماز باطل است پنجم حاضر بودن امام یا نائب خاص لیکن این شرط است در وجوب عینی نه در وجوب تخییری و در امثال این زمان وجوب نماز جمعه تخییری است و احوط جمع نمودن میان آن و ظهر است باینکه هر دو را بنیت قربت بعمل بیاورد و واجب است پیش داشتن دو خطبه بر نماز و واجب است طهارت در حال خواندن دو خطبه از حدث و خبث در بدن و لباس و هم چنین واجب است در لباس و مکان خطبه آنچه واجب است در نماز و مکان نماز چنانچه گذشت و هم چنین باقی شرائط نماز غیر قبله و آنچه شرط بودن آن ذکر نمی‌شود و از جمله شرائط نیز داخل شدن زوال است که اگر هر دو خطبه را یا یکی از آن دو یا جزء از یکی را پیش از ظهر خواند باطل است چه عمداً و چه سهواً مگر آنکه ممکن نبوده باشد علم بهم رساندن بوقت و عمل بمظنه کرده باشد و در بین خطبه ظاهر شود که ظهر نبوده است صحیح است آنچه خوانده است بنابر احتمال قوی و واجب است ایستادن در حال خواندن دو خطبه با قدرت بر آن و واجب و شرط است که امام و خطیب یکی باشد و هم چنین مستقر و راست بایستد و التفات نکند یا التفات فاحش در حال خواندن بدون ضرورت که اگر مخالفت بکند نماز امام و نماز هر که از ماموین که مطلع شود بر مخالفت باطل است و واجب است در هر یک از دو خطبه حمد نمودن بر جناب احدیت بلفظ الحمد لله بنابر احوط و صلوات فرستادن بر جناب رسالت پناهی بلفظ صلوات بنابر احوط و احوط علاوه نمودن شهادت بر رسالت

اجتناب است در خطبهٔ اول هرچند ظاهر آنست که واجب نیست و در خطبه وصیت
نمودن بتقوی و لفظ بعینه در آن ضرور نیست و کفایت میکند مثل اتقوا الله
و اطیعوه و واجب است خواندن سورهٔ کوچکی در خطبهٔ اول بلکه در هر دو بنابر
احوط و اگر سورهٔ بزرگ بخواند کفایت می کند و واجب است نشستن میان
دو خطبه نشستن سبکی و بهتر آنست که بقدر خواندن سورهٔ قل هو الله احد
بنشیند و در خطبهٔ دوم علاوه بر آنچه گذشت واجب است صلوات فرستادن
بر ائمه مسلمین صلوات الله علیهم اجمعین و طلب مغفرت و آمرزش از برای
مومنین و مومنات و حرام است بر امام تکلم کردن در اثنای خطبه و هم
چنین بر ماموین و واجب است بر ایشان گوش دادن بخطبه و بر امام بلند خواندن
بحیثیتی که عدد انعقاد جمعه بشنوند و حرام است در روز جمعه بنابر وجوب
عینی نه تخییری بیع و سفر بعد از اذان و پیش از نماز لیکن بر تقدیر
معامله نمودن اظهر صحت معامله است و کسیکه دریابد خطبه و رکعت اول
را جمعه از آن محسوب است و اگر دریابد رکوع رکعت دوم امام را یا در رکوع
او را دریابد هرچند ذکر را درنیابد و اگر درنیابد امام را هیچ یک از این دو
صورت نیز نماز جمعه از آن محسوب نمیشود و نماز ظهر و عصر بر آن واجب
است و احوط اهتمام نمودن در رسیدن بتکبیر رکوع است با امام باب
دوم در نماز عید رمضان و عید قربان و وقت آن مابین طلوع آفتاب
است تا بزوال لیکن مستحب است تاخیر نمودن آن تا بلند شدن آفتاب
و سنت است زیادتی تاخیر کردن نماز در عید رمضان از عید قربان بمقدار

افطار کردن و بیرون کردن زکوة فطره هرگاه وقت نماز گذشت و نکرد قضا ندارد
و آن واجبست و مشروطست بشرائط نماز یومیه و جمعه بلکه شرط بودن
وجود امام یا نائب خاص در اینجا ظاهر و بی اشکال است غیر خواندن دو خطبه
که در آن خلافست و اقوی وجوب است و آن دو رکعت است چنانکه
شرائط وجوب حاصل باشد یا نباشد و به جماعت کرده شود و به انفرادی
و کیفیت آن مثل نماز صبح است لیکن در رکعت اول بعد از حمد و سوره
پنج تکبیر بگوید و در رکعت دوم چهار تکبیر غیر از تکبیرة الاحرام و تکبیر
رکوع و بعد از هر تکبیری قنوت می خواند که تمام نه قنوت میشود پنج در رکعت
اول و چهار در رکعت دوم و اظهر وجوب قنوتات و تکبیرات است و سنت
است خواندن سوره والشمس در رکعت اول و غاشیه در رکعت دوم یا سبح
سنت است جهر نمودن در قرائت از برای امام و منفرد و بهتر آنست
که در قنوت عیدین دعائیکه وارد شده است بخصوص خوانده شود و آن
باختلاف در اخبار وارد شده است و هر یک خوبست و اولی اینست

اَللّٰهُمَّ اَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَاَهْلَ الْجُودِ وَالْجَبَرُوتِ
وَاَهْلَ الْعَفْوِ وَالرَّحْمَةِ وَاَهْلَ التَّقْوٰى وَالْمَغْفِرَةِ اَسْئَلُكَ
بِحَقِّ هٰذَا الْيَوْمِ الَّذِىْ جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِيْنَ عِيْدًا وَلِمُحَمَّدٍ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ ذُخْرًا وَمَزِيْدًا اَنْ تُصَلِّىَ عَلٰى مُحَمَّدٍ
وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُدْخِلَنِىْ فِىْ كُلِّ خَيْرٍ اَدْخَلْتَ فِيْهِ مُحَمَّدًا
وَاٰلَ مُحَمَّدٍ وَاَنْ تُخْرِجَنِىْ مِنْ كُلِّ سُوْٓءٍ اَخْرَجْتَ مِنْهُ مُحَمَّدًا

وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْئَلُكَ
خَيْرَ مَا سَاَلَكَ بِهٖ عِبَادُكَ الصَّالِحُوْنَ وَاَعُوْذُ بِكَ
مِمَّا اسْتَعَاذَ مِنْهُ عِبَادُكَ الْمُخْلِصُوْنَ و دو خطبه که در اینجا
میباشد مثل جمعه است مگر آنکه سزاوار است که امام ذکر کند در خطبهٔ عید
رمضان آنچه متعلق بزکوة فطر است از شرائط و قدر و وقت و در عید قربان آنچه متعلق
بقربانیست و محل دو خطبه در اینجا بعد از نماز است و واجب نیست حاضر شدن در حال خطبه و گوش
دادن بآن و باختلاف شرائط مذکوره مثل زمان غیبت امام واجب نیست نماز بلکه سنت
است چه بجماعت و چه بفرادی و معتبر نیست در حال استحباب دور بودن یک فرسخ
در میان دو نماز هر چند احوط است اعتبار نمودن آن و واجب نیست این
نماز بر کسیکه واجب نیست بر آن جمعه ولیکن مستحب است مثل مسافر و غلام
و امثال ایشان غیر زنان و احوط ترک نمودن ایشان است مگر پیران
از ایشان و هرگاه عید در روز جمعه اتفاق افتد مخیر است کسیکه حاضر شد
بنماز عید در حاضر شدن بنماز جمعه هر چند منزل آن دور نباشد و احوط
ترک نمودن است خصوصاً کسیکه نزدیک باشد و سنت است تکبیر گوید
در عید رمضان بعد از چهار نماز که اول آن مغرب شب عید است و آخر
آن نماز عید و در عید قربان بعد از پانزده نماز که اول آن نماز ظهر روز
عید است و آخر آن نماز صبح روز سیزدهم از برای کسیکه در منی باشد
و بعد از ده نماز از برای کسیکه در غیر منی باشد و احوط آنست که ترک
نشود و صورت آن در عید رمضان اینست اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ

لا اله الا الله والله اکبر الله اکبر ولله الحمد الله
اکبر علی ما هدانا و در عید قربان اولی آنست که آنچه ذکر شد
بخواند بعلاوه الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمة الانعام
والحمد لله علی ما ابلانا **باب سیوم** در نماز کسوف و خسوف
و زلزله و باقی آیات واجب میشود نماز بر مرد و زن و خنثی بگرفتن آفتاب
و ماه چه تمام قرص بگیرد و چه بعض آن و بلرزیدن زمین بنحوی باشد که باعث
ترس شود یا نه و بسبب بادهای تند و سرخ و تاریکی شدید و رعد و برق
غیر متعارف و غیر اینها از امور یکه ترساننده اغلب مردم باشند و آن دو رکعت
است در هر رکعت پنج رکوع و دو سجود است که تمام ده رکعت می شود و در
هر رکعت از آن واجب است خواندن تمام حمد اگر در هر رکعت یک سوره تمام
بخواند بعد از حمد و هم چنین در هر رکعت یک سوره تمام نخواند بعد از حمد و هم چنین
در هر رکعت که سوره را تمام نماید و در رکعت اول و ششم از آنچه سوره را
تمام کند چه نکند و مخیر است میان خواندن حمد و سوره تمام و میان خواندن
حمد در رکعت اول و ششم و تفریق نمودن هر یک از دو سوره را بر ده رکعت
بلکه جائز است بتبعیض در پنج رکعت بیکسوره و در پنج رکعت دیگر بخمس سوره خواندن
و هم چنین جائز است جمع کردن در یکی از پنج رکعت میان خواندن تمام سوره
و خواندن بعض آن ولیکن نهایت احتیاط در آنست که در هر رکعت پنج سوره
بخوانند یا در هر پنج رکعت یکسوره تمام نماید و وقت نماز کسوف و خسوف از
اول گرفتن است تا ظاهر شدن تمام قرص لیکن احوط آنستکه موخر

نداره از وقت شروع و ظاهر شدن و نماز زلزله و باقی امور ترسانندهٔ آسمانی تا آخر
عمر او است لیکن بعید نیست که واجب باشد فوراً و احوط آنست که تاخیر
نشود از وقتیکه ممکن است نماز کردن و شرط است در ادای نماز آیات
علاوه بر آنچه شرط است در نماز یومیه مطلع شدن بر آیت و همچنین شرط
است وسعت داشتن وقت بقدر ادای نماز بر وجه اخف و اقل در نماز
کسوف و خسوف و در زلزله شرط نیست و واجب است قضای نماز کسوف و خسوف
با گرفتن تمام قرص خواه ترک نموده باشد بعمد یا بسهو و خواه مطلع شده باشد
بر آن یا نشده باشد و هرگاه تمام قرص نگرفته باشد اگر علم بهم نرساند بر آن
تا وقت آن بیرون رود قضای آن نماز واجب نیست و اگر علم بهم رساند
در وقت واجب است قضای آن چه ترک بر وجه عمد باشد چه بر وجه سهو
و اما باقی آیات پس واجب است اگر علم بهم رساند بر آن در حال آیه بلکه احوط
ترک نکردن آنست مطلقا خصوصا در زلزله لیکن در قضا بودن آن اشکال
است و قول باداء بودن خالی از قوت نیست و هرگاه حاصل شود آیتی در وقت
نماز یومیه پیش می باید داشت هر یک را که وقت آن تنگ است و اگر
هر دو تنگ باشد پیش بدارد یومیه را و اگر وقت هر دو وسعت داشته باشد
مخیر است هر کدام را که خواهد مقدم بدارد و احوط پیش داشتن نماز یومیه
است **باب چهارم** در نمازیکه واجب می شود بالتزام و از جمله
آنست که نذر و شرط است در آن آنچه شرط است در یومیه مگر وقت بعلاوه
آنچه تعیین نماید از زمان یا مکان یا هیئتی که مشروع باشد مانند نماز جعفر طیار

واگر نذر کند که نماز بکند و قصد نکند بقیدی از قیود مذکوره واجب نمیشود در آن مکان
معین و نه زمان معین و اگر نذر کند در یک رکعت و در رکوع یا یک سجده آن نذر
باطل است و اگر تعیین رکعت نماید و باطلاق نذر کند کفایت میکند دو رکعت
بے اشکال و در یک رکعت یا چهار رکعت متصل خلافست و احوط اکتفا بر دو رکعت
است و صحیح است نذر فریضه و نافله ولیکن واجب میشود هیئت و عدد و وقت
در نماز موقته و عهد و قسم مثل نذر است در احکام مذکوره و از جمله اسباب التزام
استیجار بنماز است از برای میت و آن جائز است و مثل آنست روزه و زیارت
و تلاوت قرآن و از جمله اسباب التزام آنست که هرگاه فوت شود پدر و قرار
گرفته باشد در ذمهٔ آن نمازی و ترک نموده باشد بسبب عذر واجب است بر
ولی قضا نماید آنرا و مراد بولی در اینجا پسر بزرگ میت است باین معنی که بزرگتر
از او نباشد پس اگر دختر بزرگتر باشد واجب نیست بر او قضا و شرط نیست
حاضر بودن و بالغ بودن آن پسر در حین فوت پدر پس اگر در حین فوت طفل باشد
یا غائب باشد و بعد از دو سال خبر شود واجب است بر او قضا و اگر میت
ولی نداشته باشد یا داشته باشد از او نماز ترک شده باشد بدون عذر
یا بسبب مسامحه در اخذ مسائل چه مقصر باشد چه نباشد و نحو آن و وصیت نکرده
باشد واجب نیست بر ورثه تحمل آوردن و نه استیجار نمودن آنرا از ترکه بلکه
مطلق عبادات بدنیه محضه را و اگر وصیت نماید بیرون کرده میشود از ثلث
مال مگر آنکه ورثه امضا بدارند که بیرون میشود از اصل و اگر ولی بمیرد پیش از
کردن قضا واجب نیست بر ولی او قضا نمودن آن و نه بر سایر اولیای میت

اول و هرگاه در ذمهٔ میت نماز استیجاری باشد واجب نیست بر پسر بزرگ
بعمل آوردن آن و اگر تبرعاً از برای میت شخصی قضا نماید آن عمل را ساقط
میشود از ولی و جائز است از برای ولی استیجار نمودن غیر را بجهت نماز
خصوصاً هرگاه کردن نماز بر ولی مشکل باشد **مبحث چهارم** در
پاره از مهمّ از نمازهای سنتی و در آن چند فصل است **فصل اول** در
نوافل مرتبه است سنت است بر هر که بالغ و عاقل و خالی از حیض و نفاس
باشد و قادر باشد بر یکی از دو طهارت اختیاری و اضطراری در شبانه روزی
در حضر سی و چهار رکعت نماز و اکتفا بجهت تنها در آن میتوان کرد و توضیح آنها
باین نسبت است که بعد از زوال آفتاب هشت رکعت باید کرد و بعد از نماز
ظهر هشت رکعت و بعد از نماز مغرب چهار رکعت و بعد از نماز عشا دو رکعت
و افضل در غیر این دو رکعت ایستاده بجا آوردن است و در این دو خلاف است
و این دو رکعت محسوب بیک رکعت است و اسم آن وتیره است و سیزده
رکعت نافلهٔ شب و صبح است که یازده رکعت آن از شب است و یازدهم آن
یک رکعتی است و نامیده میشود بوتر و دو رکعت بعد از آن نافلهٔ صبح است
و سنت است در نماز شب در دو رکعت اول از آن در هر رکعتی سی دفعه خواندن سورهٔ
قل هو الله احد و در باقی از آن از سورهای طولانی مثل انعام و کهف و انبیا
و حوامیم هرگاه وقت باشد و سنت است خواندن سورهٔ بزرگتر را در رکعت اول
و سورهٔ کوچکتر را در رکعت دوم و خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب
الناس و قل هو الله احد در شفع و وتر یا قل هو الله احد در هر سه رکعت و سنت

است در قنوت وتر دعا نمودن چهل مومن چونکه از اسباب استجابت و دفع مکروه و
کثرت رزق است و اما فضیلت در ان بخصوص هر چند جمعی ذکر نموده اند ولیکن
این ضعیف مطلع نشد بر آن و امید هست که این عاصی را فراموش نکنند چه
در حیات و چه در ممات و طفل و خنثی و ممسوح و زن را محسوب از عدد ندارند
و در قنوت وتر هفتاد مرتبه استغفار مؤکد است و بگوید هٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ
بِكَ مِنَ النَّارِ هفت دفعه سنت است در حال استغفار دست چپ
را بلند بگیرد و به دست راست بشمارد و مداومت بر هفتاد استغفار در
یکسال نیز سنت است چنانکه گفتن سیصد مرتبه استغفار افضل است از هفتاد
و صورت استغفار سنت أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ وَأَتُوبُ إِلَيْهِ يا أَسْتَغْفِرُ
اللّٰهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ يا أَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ لِجَمِيعِ ذُنُوبِي وَظُلْمِي وَإِسْرَافِي
عَلَى نَفْسِي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ و سنت است نیز در قنوت ذکر سیصد
مرتبه العفو گفتن و ترتیب در میان دعا بر دو سخن در استغفار و العفو
مخیر است و در سفر نوافل روز و نافله عشا نیز ساقط میشود و نافله مغرب و
نافله شب و صبح ساقط نمیشود ولیکن سقوط نوافل در وقتی است که قصر
در ان سفر واجب معین باشد و اما در سفری که نماز را در ان بایستی تمام کرد
یا مخیر است در میان قصر و اتمام ساقط نیست و هم چنین باقی نوافل نیز
هر یک از موقته و غیر موقته ساقط نمیشود و اگر دیر بیدار شود در شب و وقت
باقی نمانده باشد بقدر اتمام نماز شب اکتفا کند به رکعت شفع و وتر
و در روز جمعه بیست است چه از برای جمعه گذارده غیر از آن بیست رکعت

نافله بعلاوه نمودن بر نافلهٔ هر روز بچهار رکعت و افضل پیش داشتن تمام بیست رکعت است بر زوال و باین طریق کردن که شش رکعت آنرا در صبح و شش بعد از آن در بلند شدن آفتاب و شش بعد از آن در حوالی زوال و دو رکعت متصل بزوال بکند و جایز است جمیع را در یک مجلس کردن چه پیش از زوال چه بعد از زوال

فصل دوم در نماز تحیت مسجد سنت است کسیکه وارد میشود بر مسجد دو رکعت نماز بگذارد و در آن هر سوره که خواهد بلکه هرگاه خواهد سوره نخواند و ظاهر آنست که کفایت بفریضه و نافلهٔ مخصوصی میشود و از این نماز و کراهت عبور نمودن در مسجد باین نماز رفع میشود

فصل سوم در نماز جعفر طیار و آن سنت مؤکده است و فضیلت آن بسیار است و مستحب است در هر روز بکند و اگر نتواند در هر دو روز یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال و در حدیث صحیح است که آمرزیده میشود از برای تو آنچه در میان دو نماز است از گناه و آن چهار رکعت است بدو سلام و سنت است که در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ اذا زلزلت بخواند و در رکعت دوم والعادیات و در سوم اذا جاء نصر الله و در چهارم قل هو الله احد و در هر رکعت بعد از قرات پانزده مرتبه بگوید سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاللهُ اَكْبَرُ و در رکوع ده مرتبه و چون سر از رکوع بردارد ده مرتبه و در سجدهٔ اول ده مرتبه و بعد از سر برداشتن ده مرتبه و در سجده دوم و سر برداشتن از آن مثل سجدهٔ اول و در سه رکعت دیگر مثل این رکعت بکند و احوط ترک نمودن ذکر رکوع و سجود است بلکه اظهر فرق نمودن میان نماز فریضه و این نماز است در اینمعنی

و اذکار را بعد از ذکر رکوع و سجود بگوید جایز است آنرا از نوافل روایت و قضاء
آنها فرادی جایز است تسبیحات را بعد از فراغ از نماز بگوید هرگاه تعجیل داشته
باشد و در نماز نتواند بگوید چنانچه هرگاه امر ضروری اراده وی بود و دو رکعت ادا
کرده باشد جایز است عقب آن کار برود و بعد از آن دو رکعت دیگر را بکند
و سنت است در سجده آخر نماز بگوید یَا مَنْ لَبِسَ الْعِزَّ وَ الْوَقَارَ
یَا مَنْ تَعَطَّفَ بِالْمَجْدِ وَ تَکَرَّمَ بِهِ یَا مَنْ لَا یَنْبَغِی التَّسْبِیحُ اِلَّا لَهُ یَا
مَنْ اَحْصیٰ کُلَّ شَیْءٍ عِلْمُهُ یَا ذَا النِّعْمَةِ وَ الطَّوْلِ یَا ذَا الْمَنِّ
وَ الْفَضْلِ یَا ذَا الْقُدْرَةِ وَ الْکَرَمِ اَسْئَلُکَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ
مِنْ عَرْشِکَ وَ مُنْتَهَی الرَّحْمَةِ مِنْ کِتَابِکَ وَ بِاسْمِکَ الْاَعْظَمِ
الْاَعْلیٰ وَ کَلِمَاتِکَ التَّامَّاتِ اَنْ تُصَلِّیَ عَلیٰ مُحَمَّدٍ
وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَنْ تَفْعَلَ بِی کَذَا وَ کَذَا یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ
و حاجات خود را بجای کذا و کذا ذکر کند و بعضی گفته‌اند سنت است که بعد
از آن خوانده شود و آن در کتب ادعیه مذکور است و عمل بآنچه در آنها
است خوب است **فصل چهارم** در نماز لیلة الدفن و آن دو رکعت
است در رکعت اول بعد از حمد آیة الکرسی بخواند و در رکعت دوم اولی
آنست که بعد از حمد ده مرتبه سوره انا انزلناه بخواند و هرگاه سلام گفت بگوید
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلیٰ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ابْعَثْ ثَوَابَهَا اِلیٰ
قَبْرِ فُلَانٍ و اسم آن شخص را بجای فلان ذکر کند و آنچه متعارف
است که چهل نفر کرده باشند نصی ندارد و فتوی احدی را هم این ضعیف

مطلع نشده و مع ذلک بدون قصد خصوصیت عیبی ندارد و هرگاه دفن نشود چنانچه متعارف است بعتبات عرش درجات پس بهتر مناسب آنست که بعد از دفن نماز کرده شود

فصل پنجم در نماز غفیله و آن دو رکعت است در میان نماز مغرب و عشا بعد از حمد در رکعت اول بخواند وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ و در دوم وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ و دو دست را بلند کند و بگوید اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا و بجای کذا و کذا حوائج خود را ذکر نماید و بگوید اللّٰهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَىٰ طَلِبَتِي تَعْلَمُ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي و سوال نماید حاجت خود را و احوط آنست که دو رکعت از نافلهٔ مغرب را بر این وجه بکند هر چند اظهر جواز آنست علاحده و اگر ترک شد بعضی گفته اند قضا کند و قبول از ایشان خوب است

فصل ششم در نماز اول ماه مستحب است در روز اول هر ماه دو رکعت

نماز در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ قل هو الله احد بخواند سی دفعه و در رکعت
دوم بعد از حمد سی دفعه سورهٔ انا انزلناه و تصدق کند بآنچه میسر [illegible] باشد
در حدیث است که میخرد باین عمل سلامتی ماه را و بتمام [illegible] و بعد
از نماز بخواند بسم الله الرحمن الرحیم وما من دابة فی الارض
الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها ومستودعها کل
فی کتاب مبین ۞ بسم الله الرحمن الرحیم وان یمسسک
الله بضر فلا کاشف له الا هو وان یردک بخیر فلا
راد لفضله یصیب به من یشاء من عباده وهو الغفور
الرحیم ۞ بسم الله الرحمن الرحیم سیجعل الله بعد
عسر یسرا ما شاء الله لا قوة الا بالله حسبنا الله و
نعم الوکیل وافوض امری الی الله ان الله بصیر
بالعباد لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر رب لا تذرنی
فردا وانت خیر الوارثین و ظاهر آنست که در تمام روزهای آن
کرد. نماز را

مبحث پنجم در لواحق نماز و در آن چند باب است

باب اول در مبطلات نماز جائز نیست قطع نمودن نماز واجب الا با
و جائز است با ترس بر ضرر یا قتل گرفتن غلامی که فرار نماید یا کشتن مار که
اراده نماز گذار نماید و باطل میشود نماز بچند چیز اول حدثی که باطل
مینماید وضو یا غسل یا تیمم را هر چند فراموش کرده باشد که در نماز است

یا بی‌اختیار صادر شده باشد و هم چنین باطل میشود نماز بهر فعلیکه محو کند
صورت نماز را و ازین باب است سکوت طویلی که محو کننده صورت
نماز باشد بلکه احوط ترک فعل کثیری است که محو نکند صورت نماز را لیکن
اگر آن سهواً واقع شود مبطل نیست چنانچه فعل قلیل یا سکوت قلیل
مبطل نیست و باطل میشود نیز نماز بخوردن و آشامیدن اگر فعل کثیر شود و اگر
نشود احوط است ولیکن در بطلان بآن اشکال است و استثنا را آشامیدن
آب در نماز وتر نموده است که در ارشاد ذکر شده است و اگر نبات قدری
در دهن یا شکر آن بگذارد تا آنکه آب شود و فرو رود باطل نمیشود نماز
لیکن بطلان نماز بخوردن و آشامیدن در صورتی که مبطل است در حال
عمد است و در حال فراموشی مبطل نیست چه بسر حد کثرت برسد چه نرسد
اما اگر بحدی برسد که محو کند صورت نماز را باطل میشود نماز چه در عمد
و چه در سهو و هم چنین باطل میشود نماز بتکلم کردن در حال عمد یا ندانستن
مسئله بدو حرف و بیشتر چه مهمل و چه غیر مهمل و بیک حرفی که از آن معنی فهمیده
شود از کلماتی که قرآن و دعا و ذکر نباشد و اما اگر تکلم نمود بر وجه نسیان
باطل نمی شود بآن نماز ولیکن واجب است بر آن سجده سهو و حکم این
که ناله کردن باشد و تاوه که آه کشیدن باشد حکم کلام است هر گاه تولد حرف
از هر یک شود و کشیدن از ترس خدا باشد و نیست جائز بودن
آن و هم چنین باطل میشود نماز بخنده کردن بطریق قهقهه عمداً و اگر سهواً باشد
یا خشم کند باطل نمیشود و اگر تعجب کند از چیزی و بی‌اختیار از او قهقهه صادر

شود نماز او باطل است وہم چنین باطل میشود نماز گریہ کردن ازبراے میّت وامور دنیوی مثل تلف شدن مال و اگراز ترس خدا باشد از افضل اعمال در نماز است وہم چنین باطل میکند نماز را پشت کردن بقبلہ بعد بلکہ التفات نمودن بجمیع بدن از قبلہ ہرچند استدبار بعمل نیاید و روی از قبلہ گردانیدن ہرگاہ باستدبار برسد و باقی مبطلات گذشت و اگر سلام کند کسی در نماز واجب است فوراً جواب گفتن چہ بالغ باشد سلام کنندہ چہ ممیّز چہ مذکر باشد چہ مؤنث و واجب است شنوانیدن جواب را تحقیقا یا تقدیرا اگر مانعے از شنوانیدن باشد مثل آنکہ کر باشد سلام کنندہ یا غوغائی باشد کہ نشنود سلام کنندہ جواب را ہرگاہ بنحو متعارف جواب بگویند و واجب است کہ جواب در نماز مثل آنچہ سلام می کند بودہ باشد پس نگوید در جواب سلام علیکم علیکم السلام

باب دوم در احکام شک و سہو و در ان چہار فصل است

فصل اول

در احکام سہو نماز باطل میشود اگر کسے در نماز یک رکعت یا بیشتر زیاد کند خواہ عمداً باشد یا سہواً چہ بقدر تشہد نشستہ باشد یا نشستہ باشد و اگر بخاطرش بیاید زیاد کردن یک رکعت پیش از رکوع بنشیند و تشہد بخواند و سلام بگوید و اگر یک رکعت یا بیشتر ترک کند از نماز سہواً واجب است کہ تمام کند نماز را ہرگاہ پیش از بجاے آوردن چیزے کہ منافی نماز است بودہ باشد وہم چنین است ہرگاہ بخاطرش بیاید بعد از بجا آوردن چیزے کہ منافی نماز است ولیکن آنچیز از جملہ منافیاتے نباشد کہ کردن ان سہواً مبطل نماز باشد مثل حدث نماز باطل است فصل دوم در سجود

سهو که کسیکه در نماز تکلم کرده باشد بر وجه سهو یا بگمان تمام رسانیدن به بیرون
رفتن از نماز یا ترک کرده باشد یک سجده را یا تشهد اول را تا برکوع رفته
باشد یا دوم را بلکه مطلقا هم چنانکه گذشت یا سلام گفته باشد در غیر موضع سلام
از روی فراموشی یا شک کرده باشد در میان چهار و پنج در حال نشستن و وا
جبست و غیر اینها ولیکن احوط آنست که بجهت هر زیادتی و کمی که مبطل
نماز نباشد و از برای خصوص ایستادن بجای نشستن و نشستن بجای
ایستادن دو سجده سهو بجای آورند و اگر در اسباب سجود سهو امام و ماموم
شریک باشند هر دو سجده را بعمل آورند و اگر سبب سجده از امام یا ماموم
صادر شد سجده مخصوص او است و بدیگری نیست و محل سجده سهو
بعد از سلام پیش از کلام است و صورت دو سجده سهو آنست که نیت
کند که دو سجده سهو میکنم از برای آنچه بعمل آورده ام از زیادتی و کمی در نماز
بر آن نحوی که واقع شده است قربة الی الله و احوط آنست که زیاده
نماید قصد وجوب را بر آنچه ذکر شد در مواضعی که سجده در آن واجب است
پس بعد از آن بسجده رود پس سر بردارد مثل سجده نماز باز بسجده رود و سر
بردارد و [illegible] تشهد خفیفی بشهادتین و صلوات بعمل آورد مثل
آنکه بگوید اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ
اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ و تخفیف تشهد احوط است
بلکه در نیست که متعین است پس سلام بگوید بصیغه السلام علیکم یا جمع
میان این صیغه و صیغه اَلسَّلامُ عَلَیْنا وَ عَلٰی عِبادِ اللّٰهِ الصّالِحِینَ

بترتیب مذکور در نماز یا بعکس و احوط آنست که بجای آورد در اینجا آنچه را که در سجده
نماز بجای آورد و ترک کند آنچه را که در اینجا ترک میکرد و تفاوت نگذارد در میان سجده
نماز و این سجده مگر در ذکر سجود پس در اینجا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ یا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا
النَّبِیُّ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَکَاتُهُ یا بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ و واجب است فوراً بجا آوردن سجده را و اگر تأخیر
کند یا ترک نماید نماز او باطل نمیشود و بر تقدیر تأخیر احوط ترک نکردن آنست
هر چند فاصله در میان سلام نماز و آن وقت بسیار باشد و اگر فراموش نماید
هر وقت که بخاطرش بیاید بجای آورد و اگر چند سبب از برای سجده سهو بهم رسد
واجب است از برای هر سببی دو سجده کند و اولی ترتیب در آنست ملاحظهٔ
ترتیب در اسباب فصل سوم در احکام شک است اگر شخص علم دارد باجزاء
نماز از افعال و رکعات اعتبار بعلم است و اگر علم ندارد و مظنه دارد و مظنه کفایت
میکند چه در افعال و چه در رکعات و اگر مظنه مختلف شود اعتبار بظن اخیر است
و اگر شک کند چه در افعال و چه در رکعات واجب است تحصیل اعتقاد بیک
طرف هر چند بمظنه باشد بتفکر نمودن و اهتمام کردن با امکان پس اگر یک طرف
معلوم یا مظنون شود بر آن قرار دهد امر را و اگر شک کند که آیا ظن است یا شک
در حکم شک است و اگر شک قرار بگیرد در چیزی اگر در افعال باشد حکمش آنست که
در ابواب سابقه گذشت و اگر در رکعات باشد خالی نیست از آنکه یا در نماز سنت
است یا در نماز واجب اگر در نماز سنت باشد مخیر است در میان بنا گذاشتن

بر کمتر و بیشتر اگر بنا گذاشتن بر بیشتر در نماز زیادتی بهم نرسد مثل آنکه اگر شک
در میان یک و دو نماید میخواهد بنا را بر یک بگذارد و میخواهد بنا را بر دو بگذارد و
لیکن افضل آنست که بنا را بر کمتر گذارد و در صورت شک در نماز سنت سجده
سهو و نماز احتیاط ندارد و اما اگر شک در عدد رکعات نماز واجب واقع شود و
پس هر شکی که در عدد نماز دو رکعتی مثل صبح و ظهر در سفر و کسوف و عیدین واقع شود نماز باطل است
و همچنین است حکم اگر شک در عدد نماز سه رکعتی باشد یا شک در میان رکعت اول از
چهار رکعتی با باقی رکعات واقع شود یا آنکه نداند که چند رکعت نماز کرده است یا شک کند در میان
شش و زیاده بر آن الی غیر النهایه و اگر شک کند در رکعتی که در آن میباشد آیا آن رکعت
آخر ظهر است یا اول عصر و شک کند که سیم مغرب است یا اول عشا بنا گذارد
بر آنکه از ظهر است در اول و از مغرب است در دوم و فرق نیست در حکم
مذکور میان آنکه شک در نماز حضری باشد یا نماز سفری و اما شک در میان
دو و غیر دو و از سه و چهار اگر در حال قیام یا رکوع یا بعد از رکوع و پیش از
سجود یا در اثنای سجده اول یا میان دو سجده یا پیش از ذکر واجب از
سجده دوم باشد نماز باطل است و همچنین اگر پیش از سر برداشتن و
بعد از ذکر واجب باشد و اگر شک در حال برداشتن سر از سجده دوم یا
بعد از آن باشد به تفصیل ذکر میشود و اگر شک در میان دو و پنج و بیشتر
باشد نماز باطل است و احوط اتمام و اعاده است و همچنین مبطل است
شک در میان دو و سه و پنج یا دو و شش یا سه و شش و نحو اینها از آنچه در میان
نماید پنج و کمتر از آن شود و شک در نماز چهار رکعتی نیز مبطل است مگر

در هشت صورت اول شک میان دو و سه بعد از برداشتن سر از سجدهٔ دوم در این صورت
بنا را بر سه گذارد و نماز را اتمام کند و بعد از نماز یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احوط اختیار کردن یک رکعت ایستاده است احوط از آن اعادهٔ نماز
است نیز بعد از کردن نماز احتیاط دوم شک میان سه و چهار در هر حالتیکه باشد
در این صورت بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت
نشسته بجای آورد و احوط در اینجا بجای آوردن دو رکعت نشسته است سوم
شک میان دو و چهار بعد از سر برداشتن از سجدهٔ اخیره در اینصورت نیز بنا را
بر چهار گذارد و بعد از تمام کردن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آورد
چهارم شک میان دو و سه و چهار بعد از سر برداشتن از سجدهٔ دوم در اینصورت
نیز بنا را بر چهار گذارد و نماز را اتمام کند و بعد از آن دو رکعت نماز احتیاط ایستاده
بجای آورد و دو رکعت نشسته به دو سلام و احوط بلکه اظهر پیش داشتن دو رکعت
ایستاده است بر دو رکعت نشسته پنجم شک میان چهار و پنج اگر بعد از سر برداشتن
از سجدهٔ دوم باشد بنا را بر چهار گذارد و تشهد بخواند و سلام بگوید و بعد از سلام
دو سجدهٔ سهو بجای آورد و اگر در حال قیام باشد قیام را بر هم زند و بنشیند
و بنا را بر چهار گذارد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بعد
از تمام کردن نماز بجای آورد و دو سجدهٔ سهو از برای قیام احتیاطاً بجای
آورد و فرق نیست میان آنکه شک در حال قیام باشد یا پیش از استقرار قیام
یا در اثنای قرائت باشد یا پیش از شروع در قرائت یا بعد از اتمام آن و
پیش از رکوع و در جمیع صور و در اینصورت احوط آنست که بعد از نماز احتیاط نماز را

اعاده کند و اگر شک در اثنای رکوع باشد یا بعد از رکوع و پیش از سجود یا در سجدهٔ اول
یا میان دو سجده یا پیش از سر برداشتن از سجدهٔ دوم و بعد از اتمام ذکر سجود ظاهر
صحت نماز و لزوم اتمام آنست ولیکن بعد از فراغ احتیاطاً باید اعاده نمودن نماز
تا تواند ترک این احتیاط نکند ششم شک میان سه و پنج در حال قیام باید بنشیند
پس شک مذکور می گردد بشک درمیان دو و چهار و حکم آن مذکور شد و دو سجدهٔ
سهو احتیاطاً بعمل آورد هفتم شک میان سه و چهار و پنج در حال قیام بنشیند پس
حکم آن حکم شک میان دو و سه و چهار خواهد بود و حکم آن گذشت و دو سجدهٔ سهو
احتیاطاً بکند هشتم شک میان پنج و شش در حال قیام بنشیند و تشهد بخواند
و سلام بگوید و دو سجدهٔ سهو بکند یکی از برای آنکه این شک شک درمیان چهار
و پنج است و گذشت که دران سجدهٔ سهو است و یکی دیگر احتیاطاً بجهت زیادتی
قیام و در غیر چهار صورت اول و اول صورت از دو صورت پنجم نماز را تمام
کند و اعاده نماید اینها همه در وقتی است که شک در بین نماز باشد و اما اگر
شک بعد از نماز باشد اعتبار ندارد و اگر کثیر الشک باشد شک آن در بین نماز
نیز اعتبار ندارد چه شک در عدد رکعات باشد یا در افعال آنها و چه شک در دو
رکعت اول باشد یا در دو رکعت آخر بلکه بنا را بر کردن آن فعل که شک دران
نموده است گذارد مگر در صورتی که کردن آن فعل مبطل نماز باشد پس
دران صورت بنا را بر نکردن آن فعل و صحت نماز گذارد و همچنین شک یکی
از امام و ماموم اعتبار ندارد با ضبط و حفظ دیگری خواه از روی علم باشد و خواه
از روی ظن بلکه هر یک رجوع نمایند بدیگری و عمل بمقتضای آن کنند کیفیت

اطلاع هر یک از حال دیگرے باشاره و قراین و آیات مناسب حال و ذکر مثل آنکه
سبحان الله از برائے اعلام بر سه رکعت بخوانند پس اگر امام یا ماموم علم دارد یکفایت
میکند از برائے دیگرے و هم چنین اگر مظنه دارد و اشکال در اینصورت وقتیست که از
قول آنکه مظنه دارد امام یا ماموم مظنه از برائے دیگری هم برسد والا متبع خواهد
بود مظنه خود بے اشکال و مثل آنست هرگاه امام یا ماموم یقین داشته باشد
بر چیزے و دیگرے گمان داشته باشد بر چیز دیگر و گمان او مبدل شود بگمان هم
رساند بر آنچه یقین دارد دیگرے بر آن و اگر هر یک یقین بر چیزے داشته باشند
یا گمان بر چیزے رجوع باعتقاد خود کنند و اگر هر دو شک نمایند پس اگر شک هر دو
متحد باشد لازم است هر دو را عمل شودن بمقتضاے آن بنحویکه گذشت و اگر
شک ایشان مختلف باشد و ممکن باشد رجوع هر یک بضبط دیگرے رجوع کنند
باید مثل آنکه یکے شک کند در میان دو و سه و دیگرے در میان سه و چهار پس بنا را
بر سه گذارند بجهت آنکه در اول مطمئن است که از سه بیشتر نیست و دوم مطمئن
است که از سه کمتر نیست پس معین شد سه و اگر شک مختلف باشد و رجوع
هر یک بدیگرے ممکن نباشد مثل آنکه یکے شک میان دو و سه و دیگرے در میان چهار
و پنج نماید پس اول اطمینان دارد که از سه بیشتر نیست و دوم اطمینان دارد
که از چهار کمتر نیست ماموم قصد انفراد نماید و هر یک عمل نماید بمقتضاے
شک خود و اگر همه ماموین متفق نباشند و در میان ایشان نیز اختلاف باشد
اگر از برائے بعضے بقول بعض دیگر مظنه حاصل شود عمل کند بظن خود و اگر مظنه
حاصل نشود قول بعض ماموین از برای بعض دیگر حجت نیست هر چند بسیار

باشد و هم چنین از برای امام **فصل چهارم** در احکام نماز احتیاط و آن واجب است و کیفیت
آن چنانست که نیت کند دو رکعت نماز میکنم بجهت احتیاط از آنچه احتمال داده که کم شده باشد از نماز
قربة الی الله و شرط نیست در نیت مذکور تلفظ کردن مثل غیر آن از نیتها و هم چنین شرط نیست قصد
وجوب بلکه احوط عدم ترک است پس بعد از نیت تکبیرة الاحرام بگوید مثل تکبیر نماز پس
قرائت سورهٔ حمد بکند بدون سوره و اخفات نماید در آن و رکوع و سجود نماید و برخیزد
و یک رکعت دیگر بنحو مذکور بکند و تشهد بخواند و سلام بگوید و اگر دو رکعت نشسته باشد
بنحویست که ذکر شد مگر آنکه در اینجا نشسته نماز را بجا آورد مثل نماز نافلهٔ نشسته
و اگر یک رکعت ایستاده باشد تشهد و سلام را متصل بآن نماید و کیفیت یک
رکعت بنحویست که در دو رکعت ایستاده ذکر شد و در نماز احتیاط اذان
و اقامت و قنوت نیست و معتبر است در آن احکام نماز از شرایط و موانع و واجب است بجا آوردن آنرا
بعد از نماز و پیش از واقع شدن منافی نماز و اگر ترک نماید نماز احتیاط را و نماز فریضه را که شک در آن
نموده اعاده کند کفایت نخواهد نمود و اگر بفهمد پیش از نماز احتیاط حاجت نبودن بآنرا ترک کند نماز
احتیاط را و نماز او صحیح است و هم چنین اگر بعد از فراغ بفهمد حاجت نبودن بآنرا و اگر فهمید
کم بودن نماز را پیش از نماز احتیاط ناتمامی را اتمام کند اگر مبطلی که عمداً و سهواً
مبطل باشد بعمل نیاورده باشد هر چند منافی عمدی بعمل آورده باشد و اگر چیزی
که مبطل باشد عمداً و سهواً بجا آورده نماز باطل است و اگر بفهمد بعد از کردن
نماز احتیاط کم بودن فریضه را نماز او صحیح است چه نماز احتیاط موافق باشد
با آنچه ترک نموده است در فریضه یا مخالف باشد در عدد و ترک قیام اگر بفهمد
کم بودن نماز را بعد از تمام کردن نماز احتیاط و لیکن اصل احتیاط موافق

اتفاق بیفتاده باشد مثل آنکه دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته کرد و فهمید که یک رکعت
کم بوده است احوط اعاده است هر چند قول بصحت بی وجه نیست و احوط اعاده است
در جمیع صور با علم بکم بودن بعد از نماز احتیاط یا در بین آن و اگر عمل باحتیاط نمود و شک
کرد که آیا موافق بود یا مخالف نماز او صحیح است باب سوم در نماز قضا واجب است
قضا بر کسیکه مرتد شود و در حال ارتداد وقت یک فریضه و بیشتر بر او بگذرد و یا کسیکه ترک
نماید نماز واجب را با جمع بودن شرائط آن یا اخلال بآن نماید بجهت خواب یا فراموشی
یا نیافتن آب و خاک از جهت طهارت یا مست شدن بچیزی که از جانب خود باشد
چه دانسته باشد که آن مسکر است چه ندانسته باشد مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان
چنانچه گذشت و اما آنچه از نماز واقع شده باشد در ایام مخالفت از حق از کسانیکه
از اهل قبله باشند هر چند محکوم بکفر باشند مثل غالی یا نباشند مثل سنی و آنچه فوت
شده باشد از نماز در حال طفولیت یا دیوانگی یا بیهوشی یا کفر اصلی یا حیض یا نفاس
اگر این امور در تمام وقت باشد واجب نیست قضا و اگر در تمام وقت نباشد بلکه
دریابد مقدار نماز را در وقت چه در اول و چه در آخر واجب است قضاء آن نیز
و اگر مقدار یک رکعت از آخر وقت را دریابد بدون عذری از این اعذار واجب
است نماز و ادا خواهد بود و اگر ترک شود قضاء آن واجب است و واجب است
در قضا ترتیب بنحویکه فوت شده است در قضاء نمازهای یومیه اگر بداند ترتیب
را و اگر نداند واجب نیست ترتیب ولیکن احوط است و واجب نیست پیش
بجا آوردن نماز قضا را بر ادا بلکه میتواند ادا را پیش بدارد بر قضا ولیکن احوط
پیش داشتن قضا است و تاخیر نمودن ادا تا بآخر وقت یا بنحویکه مقدار ادا از نماز

از وقت بماند خصوصاً هرگاه آنچه در ذمهٔ او هست یک نماز باشد خصوصاً هرگاه نماز
روزی باشد که در ادا هست بلکه مطلق نماز آخر و زچه یک باشد چه بیشتر و معتبر در اتمام
و قصر حال فوت است پس اگر نماز قصر فوت شود باید قضا نمود به قصر هرچند در حضر باشد
و اگر در حضر فوت شود قضا کند تمام هرچند در سفر مباح باشد یا راجح باشد و اگر کسی
در اول وقت مسافر باشد و در آخر وقت حاضر یا در اول وقت حاضر باشد و در آخر
وقت مسافر اعتبار بحال فوت نماز است پس اگر در آخر وقت مسافر باشد قضا
کند قصر و اگر حاضر باشد قضا کند تمام و اگر کسی را فوت شود در حضر یک نماز از پنج نماز
و نداند کدام است قضا کند یک نماز صبح و یک نماز مغرب و یک چهار رکعتی که قصد کند
با آنکه چهار رکعت نماز میکنم قضا را آنچه در ذمهٔ من هست قربةً الی الله و مخیر است
در جهر و اخفات در چهار رکعتی و اگر در سفر باشد اکتفا نماید بیک نماز مغرب و یک نماز
دو رکعتی بقصد آنچه در ذمهٔ او است لیکن احوط در آن حال آنست که چهار نماز
دو رکعتی نماید با یک سه رکعتی **باب چهارم** در نماز جماعت بدانکه سنت است
جماعت در جمیع نمازهای واجبی یومیه و غیر یومیه و مؤکد است در یومیه و واجب
نیست هیچ نمازی را بجماعت کردن مگر نماز جمعه و عید رمضان و قربان را با اجتماع
شرائط مگر کسیکه حمد و سوره او درست نباشد و مقصر باشد در درست کردن آن
پس اگر ممکن باشد او را درست نمودن حمد و سوره در وقت و هیچ یک از افراد سه
بطریق صحیح یا بجماعت کفایت میشود اگر در وقت ممکن نشود او را درست کردن بجهت
تنگ بودن وقت یا مانند آن معین است بر او حاضر شدن در جماعت و اگر ممکن
نباشد درست نمودن هیچ وجه واجب نیست بر او جماعت و لیکن احوط حاضر شدن است

و جائز نیست جماعت در هیچ یک از نمازهای سنتی مگر در نماز استسقا و عید رمضان
و قربان هرگاه شرائط وجوب جمع نشود و سنت مؤکد است داخل شدن در نماز
جماعت سنتی و لیکن حمد و سوره را خود بخواند با خفات و اگر قدرت بهم نرساند بر
سوره خواندن اکتفا نماید بحمد و اگر قدرت بر آن نیز بهم نرساند ساقط است و لیکن
احوط اتمام و اعاده است و جهر از آن ساقط است در نماز جهری و در نماز اخفاتی
اگر نتواند بخوبیکه در آن مستحب است خواندن بخواند هر چند مثل حدیث نفس باشد
و اگر از قرات فارغ شود پیش از امام تسبیح یا تحمید یا تهلیل یا هر چه در آن ثنا و
تمجید حق باشد بگوید تا امام فارغ شود و تقیه کند در باقی امور و اقل عدد یکه
جماعت بآن منعقد میشود دو نفر است یکی امام و دیگری ماموم چه هر دو مرد
باشند چه هر دو زن چه آنکه ماموم زن باشد یا صبی غیر بالغ و لیکن احوط و اولی
اکتفا نکردن بطفل است و شرط است در جماعت بالغ بودن امام و عقل و ایمان و
سالم بودن از جذام و برص و حد شرعی بعد از توبه و اعرابی بودن از برای غیر
امثال خودشان و احوط ترک است مطلقا و هم چنین شرط است در امام ایمان
و طهارت مولد و عدالت و مذکر بودن اگر در میان ماموین مذکر باشد یا جمیع
مذکر باشند بلکه احوط مذکر بودن امام است هر چند تمام ماموین زن باشد و هم
چنین شرط است در امام که نشسته نباشد هرگاه ماموین ایستاده باشند و هم
چنین است حکم هرگاه امام نتواند بخواند تمام قرات واجب را یا بعض آن را
یا بعضی از حروف را بدل به بعضی نماید و ماموم سالم از آن باشد و هم چنین است
حکم در امامیکه لحن در قرأت می نماید و شرط است که نبوده باشد در میان

امام و ماموم حائلی که منع نماید دیدن امام را مگر آنکه ماموم زن باشد و امام مرد و همچنین
شرط است که بلندتر نبوده باشد ماموم و دور از امام یا از صفی که پیش روی او باشد
آنقدر که آن را دوری بسیار نامند بلکه همین قدر که یک پشت سر امام ایستاده
و امام پیش روی او ایستاده است کفایت میکند و لیکن احوط در نبودن دوری آن
است از امام پیش از یک گام برداشتن و هرگاه یک از فاصله در صف پیش باشد
یا قبله پیشتر ضرر ندارد چنانچه هرگاه در صف اخیر فاصله بسیار میان هر یک از اهل
آن باشد ضرر ندارد اما در صفهای میان احوط ترک است همچنین فاصله آنقدر
که ضرر ندارد اما اینکه دوری زیاده بر قدر چشم باشد به حسب ... شرط است
در جماعت که جای ایستادن امام بلندتر از جای ایستادن ماموم نباشد
به قدری بلندتر اگر زمین سراشیب نباشد و اگر سراشیب باشد ضرر ندارد و
و اگر امام پائین و ماموم در بلندی باشد ضرر ندارد چه در سراشیب و چه در غیر
سراشیب چه کم و چه زیاد و همچنین شرط است معین بودن امام و اینکه ماموم
قصد اقتدا نماید و تعیین امام بکند پس اگر قصد نماید امامی را و بعد معلوم شود
که آن امام دیگر بوده است نماز او باطل است چه عادل باشد او یا نه و اگر قصد
امام حاضر نماید و همچنین و اندر شخصی است و بعد معلوم شود که شخص دیگر بوده است
احوط نیز اعاده است و همچنین شرط است که ماموم پیش از امام نایستد و جایز
است پهلوی یکدیگر ایستادن چه ماموم مرد باشد چه زن چه صغیر باشد چه کبیر
و همچنین شرط است موافق بودن نماز امام با ماموم در هیئت و کیفیت پس
جایز نیست اقتدا کردن در یومیه به نماز میت یا نماز عیدین یا آیات یا اقتدا کردن

و نماز میت یا نماز عیدین یا آیات بنماز یومیه امّا موافق بودن در عدد
رکعات واجب نیست و هم چنین واجب نیست موافق بودن در نوع
و صنف پس جائز است اقتدا کردن فریضه گذار بنافله گذار مثل کسیکه نماز نکرده
باشد بکسیکه نماز کرده باشد و نافله گذار بفریضه گذار مثل اقتدا کردن طفل بالغ و کسیکه
نماز کرده باشد بکسیکه نماز نکرده باشد و نافله گذار بنافله گذار و مثل اقتدا در نماز
عیدین با جمع بودن شرائط و دعای استسقا و واجب است متابعت کردن ماموم
امام را در افعال اینکه پیش از امام هیچ فعلی را بجا نیاورد بلکه احوط مؤخر بودن
ماموم است در افعال از امام و امّا در اقوال پس تکبیرة الاحرام را باید بعد از امام بگوید
و در غیر آن واجب نیست بنابر مشهور و لیکن احوط متابعت است و اگر امام بعد از
تکبیرة الاحرام تکبیرة الاحرام دیگر بگوید ماموم بتکبیرة الاحرام اوّل داخل نماز شده باشد
عدول نماید بفرادی و اگر ماموم سر بردارد از رکوع یا سجود یا برود برکوع یا سجود پیش
از امام سهواً یا خطاءً برگردد و با امام ملحق شود و اگر امام نرسیده باشد و اگر بعمد اطلاع امام
رسیده برای چیزی نیست و نماز او صحیح است و اگر برنگردد عمداً احوط اعادهٔ نماز است
و در جماعت و فضیلت آن مسئله کسیکه امام را پیش از رکوع درک کند پس تکبیرة الاحرام
بگوید آن رکعت را از نماز خود محسوب کند و هم چنین اگر رکوع امام را دریابد جماعت
و فضیلت آنرا دریافته است بلکه اگر درک نماید امام را در رکوع بعد از آنکه ذکر را گفته
است ادراک نموده است نماز جماعت را و در جمیع صور تکبیر بگوید اوّل را واجب
بقصد تکبیرة الاحرام و دوّم را سنّت بقصد تکبیر رکوع و اگر بترسد که برکوع نرسد
تکبیرة الاحرام بگوید و تکبیر رکوع را ترک کند و اگر امام را بیابد در رکوع و بترسد

که اگر بصف برسد امام سر از رکوع بردارد در آن مکانیکه هست تکبیرة الاحرام بگوید[۵۱] و برکوع برود
و ملحق شود بصف در حال رکوع یا بعد از رکوع و بهتر آنست که گام برندارد و بلکه پای خود را
بکشد هرچند لازم نیست و جائز است در حال حرکت مشغول ذکر باشد لیکن احوط[۵۲] آنست
حرکت نکند در حال ذکر و اگر ماموم در اول نماز حاضر نبود و بعد از داخل شدن امام در نماز
حاضر شد پس در هر رکعت که لاحق بامام شده است آنرا اول نماز قرار دهد و تمام کند
باقی را بعد از آنکه امام سلام بگوید و واجب است قرائت کند ماموم در دو رکعت اول اگر با
دو رکعت آخر امام باشد و اگر نتواند حمد و سوره را بخواند اکتفا نماید بحمد و اگر خواندن حمد نیز
منافی با متابعت باشد باینکه اگر بخواند حمد را متابعت از میان می رود مثل آنکه رکوع
امام را درک نمیکند تمام نماید آنرا و متابعت نماید امام را لیکن احوط[۵۳] اعاده کردن
آن نماز است بعد از تمام کردن آن و اگر قرائت را فراموش نماید و وقتی ملتفت شود
که امام در رکوع داخل شده باشد یا داخل نشده باشد و لیکن خواندن حمد منافی متابعت
باشد ساقط است[۵۴] حمد از آن و مشروع بودن خواندن حمد ثابت نیست و اگر بعد از
فراغ از نماز معلوم شود فاسق بودن یا کافر بودن یا بی طهارت بودن یا نیت نداشتن
امام نماز ماموم باطل نیست و همچنین اگر در بین نماز معلوم شود در این صورت عدول
بفرادی کند و تمام کند نماز خود را **باب پنجم** در قصر و اتمام است واجب است
در سفر قصر نمودن در نماز چهار رکعتی بترک نمودن دو رکعت آخر بهفت شرط
اول آنکه سفر بقدر مسافت باشد که اگر کمتر باشد قصر نیست و مسافت هشت فرسخ
است یا راه رفتن یکروز تمام براه رفتن قطار شتر و قوافل براه متعارف در روز
متوسطه لیکن مسافت مذکوره باید در رفتن باشد تنهائی یا در رفتن و برگشتن در همان

روزه و اگر در رفتن باشد یا برگشتن در غیر آن روز پیش از ده روز مخیر است در میان
قصر و اتمام و احوط جمع در میان هر دو است به پیش داشتن قصر و اما روزه درین قسم
واجب نیست و قضاء آن واجب است ولیکن احوط ترک نکردن اداء است و نیز
معتبر است که از مسافت چیزے کم نباشد که اگر قلیلے کم باشد قصر نمیشود و اگر شک
نماید در اینکه سفر بقدر مسافت هست یا نیست و بیرون رفتن از شک ممکن نباشد
باید تمام کند دوم آنکه مسافر قصد مسافت داشته باشد پس هرگاه مقدار مسافت
را بے قصد برود مثل آنکه عقب دزدی یا گریخته و مانند آن برود و نداند که بقدر مسافت
خواهد رفت یا آنکه برود در حال دیوانگی بے قصد آنچه را که باین صورت رفته است محسوب
از مسافت نیست و باعث قصر نمیشود هر چند بسیار طول کشد و در برگشتن قصر کند
اگر مسافت بقدر هشت فرسخ یا بیشتر باشد و هم چنین هرگاه بعد از آنکه بے قصد رفت قصد
هشت فرسخ کند باید قصر کند و اگر بعد از آنچه بے قصد رفت اراده کمتر از هشت فرسخ داشته
باشد خلاف است که آیا محسوب میشود بمقدار برگشتن هر چند مقدار برگشتن تنها بقدر مسافت نباشد یا
محسوب نمیشود و احتیاط خوب است بجمع کردن میان قصر و اتمام در جمیع غیر حال برگشتن هرگاه بقدر مسافت
باشد و فرق نیست در اعتبار قصد مذکور میان آنکه بالاصاله باشد یا بالتبع مثل
غلام و کنیز و زن و مانند ایشان هر چند بر آن راضی نباشند بلکه مجبور باشند
سیم آنکه قصد مسافت را مستمر بدارد تا منتهی شدن مسافت پس اگر اراده
برگشتن نماید پیش از رسیدن بآنچه کفایت کند در حصول مسافت یا متردد شود
در رفتن باید نماز را تمام کند و اگر بیرون رود بقصد مسافت و بعد از آن برای
او اتفاق بیفتد انتظار رفقاے راه در رفتن او موقوف بر رفتن ایشان شود

۴ چهارم

هرگاه بقدر چهار فرسخ و بیشتر رفته باشد قصر کند مگر آنکه اراده ماندن ده روز و بیشتر در جا
نماید یا متردد بماند تا سی روز و اگر بقدر چهار فرسخ نرفته باشد تمام کند چهارم آنکه جمع
نکند با قصد مسافت عزم بر ماندن ده روز را در اثنای مسافت و نه عارض شود
او را این اراده در بین راه که اگر بر یک روست ده با ید تمام کند نماز را و در حکم اراده
ماندنست در بین مسافت بوطن خود رسیدن و مراد بوطن چیزیست که در عرف
بگویند وطن است هر چند در ان ملک نداشته باشد و مالک خانه و منزل در ان نباشد
و کفایت میکند در صدق وطن بودن بلد محل توطن آباء او بودن و قصد مفارقت از ان
نمودن هر چند بخود او هرگز نرسیده باشد بیرون رفتن از ان یا ماندن در ان و اما
مجرد ماندن در بلدی بدون قصد استمرار یا بجهت تحصیل علم یا تجارت هر چند سالها
بسیار طول بکشد باعث تمام نمودن نماز در ان نمیشود هرگاه وارد شود در ان
بدون قصد اقامت و مانند آن از اسباب تمام نمودن هر چند عیال او در ان همه
همراه او باشند پنجم آنکه نبوده باشد از کسانیکه خانه او همراه او باشد مثل
آنکه در جمیع اوقات در بیابانها بسر برد از قبیل اعراب بری و پاره از ایلات
یا آنکه سفر عمل و شغل او باشد چه نامیده شود باسم خاصی مثل مکاری و ساربان
و هیمه کش و قاصد و کشتیبان و تاجر و صاحب صنعتیکه در گردش باشد در تجارت
و صنعت خود و امثال آنها و اگر سفر کند صاحب عمل مذکور در غیر عمل خود مثل آنکه
مکاری بزیارت برود یا بحج قصد کند و هم چنین قصر کند هرگاه حرکت برا و
در سفر شدید شود بحدیکه از عادت بیرون رود و احوط تمام نمودن نماز است
نیز بعد از قصر و واجب میشود بر ان تمام کردن در سفر سوم هرگاه قرار داد

۵ پنجم

سفر را عمل خود در سفر دوم احوط جمع است میان قصر و اتمام و منقطع میشود حکم مذکور
بقصد ماندن ده روز چه در وطن باشد چه در غیر وطن بلکه بده روز هرچند بدون نیت باشد
هرگاه در وطن باشد و عود بتمام میکند در سفر سوم چنانچه در سفر اول باید قصر کند و در
سفر دوم تمام نماید و احوط جمع است و در حکم قصد ده روز است ده روز بعد از
تردد داشتن و حرکت در مدت سی روز و اگر کسیرا شغلی روی دهد که سفر
پی در پی کند بدون قصد آنکه سفر را عمل خود قرار دهد باعث تمام کردن نماز در سفر
نمیشود و هرگاه ده روز بی قصد در موضعی ماند و نماز را اتمام کرد نظر به ندانستن
حکم مسئله باعث برگشتن وجوب قصر نمیشود ششم آنکه سفر او حرام نباشد مثل فرار
نمودن از جهاد و گریختن غلام و نه غایت آن حرام باشد مثل سفر از برای ضرر مسلمین
و مؤمنین و دزدیدن مال ایشان و اعانت ظالم در ظلم او و سفر بنیت معاصی که در
سفر واقع میشود بسبب اتفاق مثل غیبت کردن که باعث تمام کردن نماز نمیشود
و هم چنین است سفری که منافی با واجبی از واجبات باشد مثل تحصیل علم واجبی
که در سفر میسر نشود که باعث تمام نمودن نیز نمیشود و در حکم شرط مذکور است صید
کردن لهوی پس اگر بسفر برود از برای این مطلب باید نماز را اتمام کند و اگر بجهت
قوت عیال خود باشد قصر کند بلکه هرگاه بجهت تجارت باشد نیز قصر خالی از رجحان
نیست و احوط جمع است میان قصر و اتمام هفتم آنکه دور شود از دیوار شهر یا
قریه تا آنکه پیدا نباشد دیوار یا نشنود اذان شهر یا قریه را و معتبر در صدای
مؤذن و چشم نظر کننده و گوش شنونده وسط متوسط است چنانچه معتبر است
در هوا خالی بودن از شدت باد و غوغا و هرگاه بیننده یا دیوار یا مؤذن یا شنونده

نباشد بنا را بر تقدیر و فرض گذارد که بر فرض بودن حال چه نحو بود و چه نحو نبود و فرق
نیست در این شرط در میان رفتن و برگشتن هر چند احوط در حال برگشتن جمع میان
قصر و اتمام است یا تاخیر کند نماز را تا وارد شهر شود یا منزل و فرق نیست در شرط
مذکور میان بلد و توطن و بلد اقامه و هرگاه سفر سفر معصیت باشد یا عقب صید
لهو رفته باشد یا بدون قصد حرکت نموده باشد معتبر موضع برگشتن است و واجب
است قصر بعد از تحقق شرائط گذشته و معین است بر عالم بآن شرائط مگر در چهار
موضع که مکه و مدینه و مسجد جامع کوفه و حایر سید الشهداء ع که در آنها مخیر است میان
قصر و اتمام و دوم افضل و اول احوط است و اگر تمام نماید نماز را در محل قصر با علم
بانکه واجب است قصر فاسد است نماز و واجب است اعاده نماید اگر وقت باقیست
و قضا اگر وقت گذشته است و اگر جاهل بود بواجب بودن قصر و تمام کرد قضا
و اعاده ندارد چه تقصیر کرده باشد در فهمیدن مسئله چه نکرده باشد و این در وقتی است
که جاهل باصل حکم قصر و اتمام باشد و هرگاه جاهل باصل حکم نباشد و جاهل بمحل آن باشد
یا بسایر احکام قصر یا جاهل باشد بواجب بودن تمام کردن و قصر کند در محلیکه
تمام باید بکند نماز آن باطل است و اگر فراموش کرده باشد واجب بودن قصر را
و تمام کند اعاده کند در وقت اگر بخاطرش بیاید و قضا ندارد اگر وقت بیرون رفته
باشد و اگر قصد ماندن ده روز در موضعی نماید باید تمام کند چه در صحرا و چه در
معموره چه در بلد و چه در ده و لیکن اگر برگشت قصد او از ماندن قصر کند مادامیکه
یک نماز چهار رکعتی را تمام نکرده باشد و اگر یک نماز را اتمام کرده باشد تمام
کند تا در آنجا هست شرط نیست در اقامت بیرون نرفتن از حد ترخص و منافی

نیست اینمعنی اقامت را بالنسبت بملحقات و لایت از باغات و مزارع و امثال آنها
بلکه ظاهر آنست که هرگاه بیرون رود از محل اقامت بکمتر از مسافت ضرر باقامت نمیرسانند
و نماز را در هریک از رفتن و برگشتن و محل اقامت تمام کند اگر اراده اقامت ده روز
در محل اقامت بعد از برگشتن داشته باشد بلکه اگر غافل باشد از حال سفر از محل اقامت
یا آنکه متردد باشد در سفر نمودن و ماندن بلکه هرچند ارادهٔ ماندن ده روز نداشته باشد
لیکن در غیر صورت ارادهٔ اقامت ده روز داشتن بعد از برگشتن احوط علاوه نمودن قصر
است بعد از اتمام چنانچه احوط نیز آنست که پیش از تمام شدن اقامت این
عمل را نکند و اگر کسی در نظر داشته باشد که در دهات و مزارع چند مدت بلند بماند
مثل چهار ماه و پنج ماه و امثال آن و در هیچ یک ارادهٔ ماندن ده روز نداشته باشد
و در مابین مجموع آنها بقدر هشت فرسخ نباشد باید تمام نماید و احوط علاوه نمودن
قصر است بر آن **مقصد سوم** در زکوة مال و بدن و خمس و در آن
سه مبحث است **مبحث اول** در زکوة مال و در آن چند باب است **باب**
اول در شرائط زکوة و آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و در آن دو فصل است **فصل**
اول شرط است در وجوب زکوة مال مالک بودن نصاب و بلوغ و عقل و آزادی
و ممکن بودن از تصرف در آن پس واجب نمیشود در مالی که مشترک در میان دو نفر
یا بیشتر باشد و سهم هریک کمتر از نصاب باشد و اگر شک کند در بودن آن بمقدار
نصاب اظهر و احوط وجوب فحص است و همچنین واجب نیست بر مجنون و نه بر
طفل حتی بر ولی ایشان و قول بوجوب زکوة در غلات و گاو و گوسفند و شتر
طفل و مجنون بلکه در مال التجارة طفل هرگاه ولی از برای او تجارة نماید ضعیف است

[illegible]

لیکن در مال التجارة سنت است چنانچه در غلات طفل نیز سنت است واگر شک
کند در بلوغ یا عقل یا عدم ثبوت عقل پیش از ان حکم میشود بعدم آن وهمچنین
واجب نیست بر بنده هرچند قائل شویم بمالک شدن آن مطلقا و هرگاه آزاد شد
چیزی از ان واجب است بر آن در انچه در ان هم تحصیل نموده باشد وهمچنین
واجب نیست در انچه مالک متمکن از تصرف نمودن در ان نباشد در تمام سال
در انچه گذشتن سال در ان معتبر است یا در وقت تعلق زکوة در انچه گذشتن
سال در ان معتبر نیست وهمچنین است حکم در غیر انچه شرط است در ان سال
هرگاه طلوع صلاح در دست غاصب بشود لیکن احوط عدم شرکست هر وقت
متمکن بشود از تصرف در ان اینها در وقتی است که بسهولت نتواند تصرف نماید
هرچند بصرف بعض از مال باشد بشرط آنکه انچه باقی میماند بقدر نصاب باشد بنابر
احوط لیکن واجب نیست در این صورت هرچند احوط دادن است ومثل آنست
هرگاه قادر بر بیع آن باشد نه بر تصرف در غیر آن وهمچنین واجب نیست در وقف
چه وقف عام وچه وقف خاص ونه در مال مفقود چه حیوان وچه غیر حیوان ونه در مالیکه
بقرض داده باشد هرگاه تاخیر از جانب قرض گیرنده باشد بلکه هرگاه تاخیر از جانب
قرض دهنده باشد نیز خواه قصد او فرار از زکوة دادن باشد یا نه بلکه محض مساهله
باشد وزکوة قرض بر قرض گیرنده میباشد نه بر قرض دهنده مگر آنکه تبرعا بدهد
و از قبل قرض گیرنده واحوط اعتبار اذن اوست و واجب میشود زکوة بر کافر
وصحیح نیست از او و باسلام ساقط میشود از او هرچند عین زکوی موجود باشد

فصل دوم در انچه زکوة در ان واجب است وآن نه چیز است طلا

و نقره و گوسفند و شتر و گاو و گندم و جو و مویز و خرما و شرط است در واجب شدن زکوة در اینها
بودن هر یک بمقدار نصاب و نیز شرط است در پنج اول گذشتن سال و متحقق میشود بدخول
ماه دوازدهم و وجوب آن مستقر نمیشود و متزلزل است بنابر احتمال قوی و احوط استقرار
و عدم تزلزل است و ماه دوازدهم از سال اول محسوب است نه از سال دوم و اگر در
تمام سال نصاب مستمر نماند واجب نمیشود زکوة و شرط است در اول و دوم آنکه مسکوک
بسکهٔ معامله باشد خواه سکهٔ اسلام باشد یا نه قدیمه باشد یا جدیده رایج باشد در معامله
یا نه خالص باشد یا صاف باشد و شرط است در سوم و چهارم و پنجم آنکه در تمام سال چرنده
باشد در علف صحرا نه معلوفه و مدار هر یک بر صدق اسم است عرفا و اگر در یک ماه یا دو
ماه یا سه ماه یا بیشتر بیرون نروند بجهت مثل اکثر گوسفند عراق و خراسان و آذربایجان
از سائمه بودن بیرون میرود و متحقق میشود معلوفه بودن بخوردن چیزیکه مملوک باشد
چه ملک مالک باشد یا غیر مالک چه باذن هر یک باشد یا نه غیر مالک عوض بخواهد یا نه لیکن
این در غیر اولاد آنها است اما در اولاد اعتبار بمادران آنها است پس اگر مادران
آنها معلوفه باشند حال آنها حال مادران آنها است و اگر سائمه باشند هم چنین مدار
در سال اولاد از حین زائیدن آنها است و شرط است در چهارم و پنجم نیز که کارکن
نباشند هر چند سائمه باشند و فرق در کار کردن نیست میان زراعت کردن و آب
کشی و سواری و آسیا گردانی و نه در میان آنکه مالک آنها را بر عمل داشته باشد یا
غیر باذن مالک باشد یا نه و مدار بر صدق عرف است در تمام سال که کارکن نباشند آنها را
و شرط است در چهار اخیر آنکه مالک آنها پیش از وقت وجوب مالک شده باشد
چه بزراعت یا غرس یا مساقات و چه بیع یا هبه یا صلح یا مهر یا نحو آن پس اگر منتقل شود

بعد از تعلق وجوب زکوة بر ناقل است و واجب نمیشود زکوة در غلات مگر بعد از وضع
خراج سلطان هرچه بگیرد و بعد از اخراجات زراعت چه اخراجات پیش از تعلق
وجوب باشد یا اخراجات بعد وتخم و اجرت زمین کندن و نهر روبیدن و اجرت عوامل
وستحفظ زراعت وانچه موقوف علیه زراعت باشد از ابتدای عمل یا تصفیه
دانه وخشکیدن انگور و رطب از این باب است و احوط عدم اخراج سلطان از
اهل خلافست و اعتبار میشود نصاب بعد از اخراج جمیع هرچند احوط اعتبار آنست
پیش از اخراج جمیع و احوط بعد از ان اعتبار نصاب است بعد از وضع
اخراجات پیش از تعلق وجوب و معتبر در وضع اخراجات از اجناس زکوی در
حین تعلق وجوب است نه در حین اخراج زکوة پس هرگاه قیمت اجناس مختلف
شود باید اعتبار حال اول باشد **باب دوم** در نصاب هریک از اجناس
زکوی و مقداریکه باید از هریک اخراج شود و دران چند فصل است **فصل اول**
در انچه متعلق بغلات است از گندم و جو و خرما و مویز و نصاب در غلات منحصر
بیکی است و پیش از رسیدن بآن هرچند قلیلی باشد چیزی واجب نیست چنانچه
انچه زاید بر نصاب باشد واجب است زکوة دران هرچند قلیلی باشد و نصاب
پنج وسق است و هر وسقی شصت صاع است و هر صاعی چهار مد است و هر مدی
دو رطل و ربع عراقی و ان صد و سی درهم است و هر درهمی نصف مثقال شرعی
و خمس و نصف مثقال صیرفی و ربع عشر آنست و مثقال شرعی سه ربع مثقال صیرفیست
و مثقال صیرفی یک مثقال و ثلث شرعیست پس نصاب سیصد صاع شد و هر صاعی
هزار و صد و هفتاد درهم و آن هشتصد و نوزده مثقال شرعیست و ششصد و

[illegible]

چهارده مثقال و ربع صیرفیست پس مجموع آن صد و هشتاد و چهار هزار و دویست و هفتاد
و پنج مثقال صیرفی شد و آن بمن شاهی جدید متداول در اصفهان که شانزده عباسی
باشد صد و چهل و سه من و سه چهار یک و پنجاه و بیست و پنج نار و دو نار و نیم و پنج مثقال
است و مقداریکه باید اخراج نماید عشر است و در غلات بعد از رسیدن بنصاب اگر
در آب خوردن آن زراعت موقوف بر چرخ و مانند آن نباشد مثل زراعتی که از
آب باران عمل می آید یا آب نهری که در ان نشیند و اگر در آب خوردن احتیاج
بچرخ و مانند آن باشد مثل زراعتیکه بآب چاه عمل می آید یا آب نهریکه باید از چرخ
کشید در ان نصف عشر باید داد و اگر زراعتی در بعض اوقات از آب نهر بخورد و در
بعضی از اوقات از آب چاه و مانند آن پس اگر از هر یک مساوی دیگری آب خورده
باشد سه ربع عشر باید بیرون کند و اگر یکی از ان دو بیشتر باشد تابع آنست
و وقت تعلق وجوب زکوة در گندم و جو بصدق اسم است و ظاهر حصول آنست
به بستن دانه و در مویز غوره شدن است و در خرما بسر شدن است و اگر تاخیر
بیندازد کسی دادن زکوة را در گندم و جو از پاک شدن و در انگور و رطب از مویز شدن
و خرما شدن بی عذر ضامن است و تاخیر تا تصفیه دانه و خشک شدن مویز و خرما
جائز است بدون ضمان و زکوة تعلق بعین مال زکوی میگیرد هر چند در مال التجاره
باشد و جائز نیست تصرف در عین زکوی پیش از ضمان و اگر تعلق گرفت زکوة بمالی
و مالک مرد باید بیرون شود زکوة از اصل مال و اگر زاید بر اصل ترکه باشد حق زکوة
مقدم است بر دین و جائز است بیرون کردن زکوة را از قیمت **فصل دوم**
در نصاب طلا و نقره از برای هر یک دو نصاب است نصاب اول طلا بیست مثقال یا نوزده مثقال

صیرفیست و نصاب دوم سه مثقال است و در نصاب اول باید اخراج شود ربع مثقال صیرفی
و پنجمین آن و در نصاب دوم عشر مثقال شرعیست نصاب اول نقره دویست درهم
است و آن صد و پنج مثقال صیرفیست نصاب دوم چهل درهم است و آن بیست
و یک مثقال صیرفیست و آن معتبر است بعد از نصاب اول تا بهر جا که برسد و همچنین
است حکم در نصاب دوم طلا و از نصاب اول باید بیرون رود دو مثقال صیرفی
و پنج ثمن آن و از نصاب دوم نیم مثقال صیرفی و ربع عشر آن و ضابطهٔ کلی از برای اخراج
زکوة طلا و نقره آنست چهل و یک اخراج شود بعد از رسیدن بنصاب ولیکن بنا بر
این ضابطه بعضی از اوقات قلیلی زیاده داده میشود و مادامیکه مال بنصاب اول
هر یک از طلا و نقره نرسد یا در میان دو نصاب باشد و آنرا تمام نکرده باشد
چیزی دران نمیباشد و در حکم طلا و نقره است در نصاب و در قدری که اخراج
باید بشود مال تجارت و منافع مستغلات فصل سوم در نصاب شتر و از برای
آن دوازده نصاب است اول تا پنجم هر یک پنج شتر است و در هر نصابی یک گوسفند
باید بدهد و نصاب ششم بیست و شش است و دران واجب است که شتری داده
شود که داخل در سال دوم شده باشد و نصاب هفتم سی و شش است و دران واجب
است که داده شود شتری که داخل در سال سوم شده باشد و نصاب هشتم چهل و
شش است و دران واجب است که داده شود شتری که داخل در سال چهارم شده
باشد و نصاب نهم شصت و یک است و دران باید داده شود شتری که چهار سال را
تمام کرده باشد و داخل در پنج شده باشد و نصاب دهم هفتاد و شش است و دران
دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال سیم شده باشد و نصاب یازدهم نود و

یکصد و بیست و یک است و دران دو شتر باید داده شود که هر یک داخل در سال چهارم شده باشد و نصاب
دوازدهم صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه شتر یک شتر باید داده شود که داخل در
سال چهارم شده باشد یا در هر چهل باید داده شود یک شتر که تمام کرده باشد سال
دوم را و داخل در سال سوم شده باشد و آنچه پیش از نصاب اول یا در میان باقی باشد
در ان چیزی نیست و آنچه گفته شد که از شتر داده شود باید ماده باشد فصل چهارم
در نصاب گاو و گوسفند و گاو دو نصاب است اول سی و دوم چهل و بعد از چهل مخیر
است در اختیار کردن چهل و سی هر گاه اعتبار هر دو ممکن باشد مثل صد و بیست
و اگر ممکن نباشد متعین است اعتبار آنچه فرو گرفتن در ان بیشتر است و در هر سی یک گاو
یک ساله بدهد چه نر باشد چه ماده و در هر چهل یک گاو ماده که داخل در سال سوم شده
باشد و در گوسفند پنج نصاب است نصاب اول چهل و دران یک گوسفند بدهد دوم
صد و بیست و یک است و دران دو گوسفند بدهد سوم دویست و یک است
و دران سه گوسفند بدهد چهارم سیصد و یک است و دران چهار گوسفند بدهد پنجم
چهار صد است و دران و بیشتر از ان هر صد گوسفند یک گوسفند بدهد و گوسفندی را
که چاق کرده باشند از برای خوراک و قوچی را که از برای کشیدن بماده نگاه داشته
باشند داخل در نصاب است و گوسفندی را که در مصرف زکوة میدهد اگر بز باشد
داخل در سال سوم شده باشد و اگر گوسفند باشد سال را تمام کرده باشد و
گوسفند و بز بیمار و پیر و عیب دار در زکوة مجزی نیست هر چند سنی که واجب
است منحصر در ان باشد مگر آنکه همه چنین باشد باب سیم در مصارف زکوة و شرط
آن و کیفیت دادن و دران چند فصل است فصل اول در مستحقین زکوة

و ایشان هشت صنف اند اول و دویم فقرا و مساکین و دوم اسوء حالا می‌باشد
از اول و ضابطه که بآن توان زکوة بایشان داد آنست که مالک مؤنه سال خود
و عیال خود نباشند نه بالفعل و نه بالقوه از منافع املاکیکه قرار داد نموده باشد آنرا
سرمایه از برای خود یا نماء مستغلات یا کسب لایق بحال شخص یا املاکیکه قرار داده
باشد آنرا از برای اخراجات که بآن معیشت خود را گذرانند پس صاحبان مکاسب
که از کسب لایق بحال ایشان قادر بر تحصیل مؤنه سال باشند از آن بیرون
و هیچ فقیر و مسکین نیستند و اگر اکتساب منافی با واجبی مثل تحصیل اجتهاد و
مقدمات آن باشد فقیر است و اگر کسی خانه و کنیز و غلام و حیوان سواری داشته
باشد که حاجت بآن داشته باشد و لایق او باشد منع از گرفتن زکوة نمیکنند بلکه
ظاهر آنست که هر چه محتاج الیه باشد برای شخص از اسباب و ظروف و فروش و کتب
علمی و غیره آنها منافی فقر نیست و همچنین اگر شخص سرمایه داشته باشد و بآن معامله
نماید و نفع آن کفایت آنرا نکند و اگر کفایت نماید منافی فقر است و همچنین اگر کسی
صنعتی داشته باشد که کفایت او را نماید اگر کسی ادعای فقر بکند و صدق یا کذب او
معلوم باشد عمل بمقتضای آن نماید و اگر حال او مجهول باشد مسموع است قول
او چه قوی باشد چه ضعیف چه ممکن باشد تحصیل علم چه نباشد هر چند پیش مالی داشته
باشد و حال ادعای تلف آن نماید لیکن در اخیر بلکه در قوی بلکه با امکان مطلقا احوط
استعلام حال او است تحصیل ظن غالب و احوط از آن در قوی و در ادعای
تلف استعلام بینه است و احوط از آن در غیر علاوه نمودن قسم است سوم کسانیکه
تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة از مردم و جمع و ضبط و

ومحاسبه وکتابت وحمل نمودن ونحو آن هرچند غنی باشند چهارم جماعتی از کفار که تالیف
کرده شود قلوب ایشان از برای جهاد وظاهر بقای این سهم است در حضور امام اگر در
عصر وغیبت محل خلاف است پنجم غلامیکه در نزد آقای خود در تحت شدت ومشقت
وآزار باشد آنرا از مال زکوة میتوان خرید وآزاد نمود بلکه مطلقا میتوان خرید
وآزاد کرد اگر یافت نشوند سایر اصناف مستحقین زکوة وهمچنین در استخلاص بنده
که مکاتب شده باشد واز ادادن تمام وجه مکاتبه یا بعض آن عاجز باشد آن وجه را
از مال زکوة میتوان داد ووقت نیت در این قسم مقارن دادن ثمن است و قیمت
خواندن صیغهٔ عتق ومعتبر است استدامت نیت تا حصول عتق وعتق بدون صیغه
واقع نمیشود ششم کسانیکه قرض داشته باشند وعاجز از دادن آن باشند هرچند
وجه از برای مؤنهٔ سال داشته باشند که اگر آنرا صرف نمایند عاجز از قوت
سال شوند واحوط تقدیم دین است ودادن بعد از آن بایشان از سهم فقرا
هرچند اقرب آنست که پیش از ادای دین از سهم فقرا نیز بایشان میتوان
داد بشرط آنکه آن وجه را در معصیت صرف نکرده باشند هفتم مطلق خیرات است
مثل پل ساختن ومسجد بنا نمودن ومدرسه ساختن از برای مشغول شدن
طلبهٔ علوم دینیه وتعمیر کردن هر یک از آنها واعانت نمودن محتاج وزوار بشرط
عاجز بودن از آن هرچند فقیر نباشند وغنی باشند در غیر آن جهت هشتم اشخاصیکه
غنی باشند در ولایت خود وبغربت افتاده باشند زکوة بایشان میتوان داد
بشرط آنکه سفر ایشان معصیت نباشد وشخصی نباشد که از او قرض بگیرند و
قدرت نداشته باشند که چیزیکه در ولایت داشته باشند بفروشند فصل

دوم شرط است در جمیع اصناف مگر صنف چهارم مطلقا و صنف هفتم فی الجمله
که اثنی عشری باشند مطلقا هر چند بر تقدیر عدم وجود ایشان مستضعف از اهل خلاف
و غیر ایشان یافت شود بلکه احوط آنست که عادل باشند هر چند بعید نیست عدم
اعتبار آن و این در غیر صنف سوم است و امّا در ایشان عدالت معتبر است
چنانچه شرط نبودن عدالت در صنف چهارم بر تقدیر شرط بودن عدالت در زکوة
گیرنده نیز بی اشکال است و اطفال شیعه را زکوة میتوان داد هر چند پدران
ایشان زنده و فاسق باشند و نیز شرط است در گیرندهٔ زکوة آنکه هاشمی
نباشد مگر آنکه زکوة دهنده هاشمی باشد یا آنکه خمس کفایت ایشان را نکند
و بر این تقدیر جائز است گرفتن بقدر کفاف ولکن احوط اجتناب از فوق قدر
ضرورت است و نیز شرط است اینکه واجب النفقهٔ دهنده زکوة نباشد مثل
پدر و مادر و اولاد و زن دائمی و کنیز و غلام و جائز است که زن زکوة
خود را بشوهر خود بدهد و شوهر بمصرف او برساند **فصل سیم** در آنکه متوجه
بیرون کردن زکوة میشود مالک یا وکیل او یا وصی او یا امام ع یا عامل چه از
قبیل امام باشد چه از قبیل مجتهد عادل بلکه سنت است بردن در نزد امام
چنانچه سنت است بردن در نزد مجتهد عادل در عصر غیبت خصوصا در اموال
ظاهره مثل غلات و انعام ثلثه و شرط است در زکوة نیت قربت مثل سائر
عبادات و آن داعی است نه اخطار و معتبر است مقارنت باین معنی که سابق
بر عمل نباشد هر چند بفاصله کمی باشد پس اگر در حین عمل غافل باشد که از
چه می کند کفایت نمیکند و اگر تاخیر نماید باد اسیکه عین باقی باشد یا قصد

منافی داشته باشد مثل ریا و قبل از تلف عین نیت نماید کفایت میکند بلکه با علم
گیرنده ببودن وجه از مال زکوة بعد از تلف نیز کفایت میکند از باب احتساب
دین پس اگر امر کند احدی را در محضر خود که بده بفلان فلان مقدار گندم
مثلا و در نظر از بابت زکوة باشد کفایت میکند و در صورتیکه واسطه
آلت باشد نه از باب توکیل چنانچه ذکر شد و نحو آن از آنچه خود مطلع از عمل
باشد کفایت میکند در آن مطلق صدور فعل هر چند بواسطه طفل غیر ممیز
و عادم الشعور و مجنون بلکه حیوان باشد مادامیکه غفلت و نسیان و رجوع
از داعی از برای مالک روی ندهد و اینها در حکم مباشرت مالک است
عمل را و کفایت میکند بر این تقدیر نیت مالک و حاجت به نیت واسطه
نیست چه حاضر باشد مالک در حال دادن یا نه و اگر حاضر نباشد مالک
و مستحضر نیز نباشد احوط آنست که مالک در حین دادن بوکیل نیت کند
و وکیل در حین دادن بار باب زکوة داد و قصد کند که مقصدم این زکوة را به
نیابت از موکل خود قربةً الی الله و واجب نیست قصد تعیین جنس زکوة
و نه تعیین نوع مثل زکوة فطره و نه وجوب در وجوب و نه سنّت در سنّت مگر در
وقتیکه تمیز مکلف به توقف در آن داشته باشد و واجب نیست قسمت نمودن
زکوة در میان اصناف مذکوره بلکه یک نفر از صنفی به حد مجزی است و واجب
است در زکوة نقدین بلکه غیر آن بنا بر احوط بیک نفر کمتر از آنچه از نصاب
اول از طلا یا نقره باید بیرون رود نهد و آن سه ثمن صیر فیست در طلا
دو مثقال و نیم و یک ثمن مثقال است در نقره چنانکه گذشت و اگر مقدار

کہ باید اخراج شود کمتر از مقدار مذکور باشد یا آنکہ اخراج نماید مقدار مذکور یا بیشتر را و باقی ماندہ کمتر از مقدار مذکور باشد مراعات آن واجب نیست لیکن احوط در صورت دوم مراعات است باینکہ باقی نگذارد کمتر را و از برای طرف اعلا تحدیدے نمیباشد و افضل آنست کہ زکوۃ را در بلد مال صرف نمایند بلکہ احوط عدم نقل است اگر در صورتے کہ دران بلد مستحق نباشد و برین تقدیر جائز است بلکہ واجب میشود نقل ببلدے کہ دران مستحق باشد و اگر مستحق نباشد دران بلد رسانیدن بمصارف آن و اگر نقل ببلد دیگر خواهند نمایند باضمان جائز است و اگر نقل نمود و در انجا باہل استحقاق رسانید مجزی است ہر چند نقل را حرام بدانیم و اگر در راہ تلف شد بر تقدیر وجود مستحق در بلد ضامن است و جائز نیست تاخیر در رسانیدن بارباب آن از وقت وجوب آن مگر در حال عذر مثل انتظار مستحق یا غائب بودن مال یا عدم تمکن از تصرف دران ہر چند غائب نباشد یا خوف ضرر یا غیر آن و اگر تاخیر کند در رسانیدن با وجود مستحق ضامن است و اجرت کیال و وشان زکوۃ با مالک است **مبحث دوم** در زکوۃ فطرہ است و دران دو باب است **باب اول** در مکلفین بآن و شرائط تعلق آن و دران دو فصل است **فصل اول** واجب است زکوۃ فطرہ بشرط بلوغ و عقل و عدم اغماء و آزاد بودن و غنی و اخیر شرط وجوب است نہ صحت بخلاف غیر آن از سائر شروط کہ شرط وجوب و صحت است چنانچہ اسلام شرط صحت است نہ وجوب و غنی بودن متحقق میشود بمالک بودن اخراجات یکسال خود

وعیال خود هر چند بالفعل مالک نباشد یا بیک صنعتی داشته باشد که بتدریج اخراجات
سال ازان بعمل آید و معتبرست مالک بودن مقدار زکوة فطره را زیاده بر اخراجات
سال هر چند احوط عدم اعتبار است و احوط ازان آنست که هرگاه مقدار زکوة
را مالک باشد زیاده از قوت یک شبانه روز خود ترک نکند هر چند اقوی استحباب
آنست و همچنین هرگاه قادر بر مقدار زکوة زیاده از یک نفر نباشد و در صورتیکه
یک سر زکوة بیشتر نداشته باشد باین نحو کند که از برای خود بدهد اول بعض از
عیال خود و هر یک از ایشان بدیگری و آخر از همه میتوانند بیکی از ایشان بدهد
یا غیر ایشان و آن سنت است و این در وقتی است که عیال او تمام مکلف
باشند و هرگاه کافر اسلام اختیار کند در شب عید زکوة از او ساقط است و هرگاه
پیش از دخول شب عید باشد واجب است دادن و همچنین است حکم طفل
هرگاه بالغ شود یا دیوانه بحال بیاید یا فقیر غنی شود یا مملوکی را مالک شود یا مولودی
از برای او متولد شود و معتبر است در ان نیت و کفایت میکند در ان قربت
و تعیین اگر متعین نباشد و علاوه نمودن واجب احوط است **فصل دویم**
واجب است دادن زکوة از برای خود و هر که عیال او باشد باختیار او نه باکراه
چه واجب النفقه او باشد یا نباشد بالغ باشد یا غیر بالغ بنده باشد یا آزاد مسلمان
باشد یا کافر و همچنین مهمان و کفایت میکند حصول آن در آخر جزئی از ماه
رمضان بحیثیتی که هلال شوال ظاهر شود و صدق اسم مهمان بر او بکند عرفا
هر چند هنوز غذای او را نخورده باشد و احتیاط آنست که مهمان نیز بر یکدیگر [illegible]
صدق عیال بر او حاصل شود که احتیاط ندارد و لزوم زکوة مهمان در وقتی است که [illegible]

غصب داخل بر صاحب خانه نشود والا واجب نیست بر صاحب خانه زکوة او بلکه
بر خودش واجب است و اگر مهمان کننده فقیر باشد و قدرت بر دادن زکوة مهمان
نداشته باشد هرچند بقرض کردن و مثل آن باشد واجب است بر مهمان که زکوة
خود را بدهد و اگر غنی باشد چنانچه اگر تواند مهمان کننده بقرض و مثل آن داد و بلکه
ساقط نیست و از مهمان بلکه هرگاه نداد خیر ظاهر سقوط وجوب است از ان و اگر
کسی مالک بنده شود یا فرزندی از برای او متولد شود قبل از غروب آفتاب از
روز آخر شهر رمضان هرچند بقدر کمی باشد واجب است بر آن زکوة ایشان و اگر بعد از غروب
باشد هرچند بقدر کمی و پیش از نماز عید سنت است دادن زکوة آنرا و اگر بعد از گذشتن
نماز عید است ساقط است زکوة و هرکسیکه زکوة فطره او بر دیگری واجب است زکوة از
خود ساقط است هرچند غنی باشد ولیکن احوط در مهمان غنی آنست که خود نیز بدهد چنانکه گذشت و زنیکه
چیز دار باشد و شوهر او فقیر باشد و خرج زن را بمشقت متوجه باشد احوط آنست
که زن زکوة خود را بدهد هرچند سقوط از هر دو قویست مگر در صورتیکه شوهر نتواند
زکوة آنرا ادا هرچند بقرض و مثل آن باشد که بر این تقدیر واجب است بر زن
زکوة خود را بدهد چنانچه اگر خرج او با خودش باشد واجب است زکوة خود را بدهد
و اگر خرج او با غیر شوهر باشد زکوة او با متفق است و هم چنین است حکم غیر زن
از انها که واجب النفقهٔ شخص میباشند از قبیل پدر و پسر و هرگاه خرج آنها
با خود ایشان باشد یا عیال غیر آن کسی باشند که نفقه ایشان واجب است
و اما غلام هرگاه عیال مولی نباشد و نه عیال غیر مولی احوط لزوم اخراج است
بر مولی هرچند در وجوب اشکال است و اگر عیال دیگری باشد بر او واجب

است و فرق نیست در تعلق وجوب زکوة عیال میان غائب بودن از ایشان و حاضر بودن در نزد ایشان **باب دوم** در جنس زکوة فطره و قدر آن و وقت بیرون کردن آن و مصرف آن و در آن دو فصل است **فصل اول** جنس آن منحصر است در قوت غالب انسان از گندم و جو و خرما و مویز و کشک و شیر و عدس و نخود و غیر آن و افضل بیرون کردن زکوة است از خرما و مویز و قوت غالب بلد و بعضی فضیلت را مرتب دانسته اند بهمین ترتیب و مراعات آن خوب است و اگر از برای فقیر چیزی از این اجناس انفع باشد سنت است اختیار آن و اگر زکوة را از جنسی داد و بعد از آن معلوم شد نقصان آن واجب است تمام کردن آن از همان جنس و کفایت میکند قیمت دادن بلکه ارجح است اگر انفع باشد از برای فقیر چنانکه قوت غالب باشد زکوة دهنده چه نباشد و اولی آنست که قیمت را از نقره بدهند هر چند فرق در میان طلا و نقره بلکه پول سیاه نیز نیست و معتبر در قیمت وقت بیرون کردن است نه وقت واجب شدن و بلد دادن زکوة است نه ولایتی که وطن او است و جائز است از برای کسیکه باید از برای چند نفر زکوة بدهد هر یکی را از جنسی بدهد و در قیمت رجوع به نرخ بازار است و قدریکه باید داده شود از برای هر نفری یک صاع است از جمیع اجناس و مقدار صاع ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و آن نیمن بودن شاه جدید الا بیست و پنج مثقال صیرفی و سه ربع آنست **فصل دوم** واجب میشود زکوة فطره بغروب کردن آفتاب در روز آخر رمضان و او سطی جدا کردن زکوة است در شب و احوط و افضل بیرون انداختن

زکوۃ است تا پیش از نماز عید و جائز نیست پس انداختن از نماز عید چه اول وقت نماز کند چه آخر وقت و آن آخر وقت زکوۃ فطرہ است و اگر پس انداخت بدون جدا نمودن احوط آنست که بدہد بقصد قربت و قصد نماید که اگر وقت باقیست ادا و اگر قضا باید ادا و قضا و اگر نه تصدق باشد و اگر تعیین مقدار زکوۃ کسے نماید یا آنکه جدا کند آنرا از مالی خود واجب است رسانیدن چه وقت زکوۃ بگذرد و چه نگذرد و اگر ممکن نباشد رسانیدن بفقیر بسبب عذری یا منتظر فقیر باشد تا عید ضرر ندارد و جائز است جدا کردن زکوۃ را چه مستحق یافت شود و چه نشود و مصرف زکوۃ فطرہ مصرف زکوۃ مال است و اولے آنست که آنرا در غیر مصرف فقرا صرف ننمایند و جائز نیست که بہر فقیرے کمتر از زکوۃ یک نفر بدہد مگر در صورتے که جمع شوند فقرا این قدر که بہر نفرے یکے فطرہ نرسد جائز است کمتر دادن و جائز است که بیک نفر این قدر بدہند که غنی شود و اولے آنست که اگر کسے اقارب فقیر داشته باشد بایشان بدہد و ہمسایه را بر غیر اقارب و اہل علم و فضل را ابدا از ایشان بر غیر ایشان مقدم بدارد و در جواز دادن آنرا باولاد مومنین و شرط بودن عدالت در غیر ایشان و ہاشمی نبودن گیرنده مگر آنکه دہنده ہاشمی باشد و واجب النفقه نبودن و نقل نمودن از بلدے ببلد دیگر ہمچنی است که در زکوۃ مال گذشت ولیکن در اینجا صرف کردن آنرا در بلد تاکید در آن بیشتر است و اولے آنست که در عصر حاضر نبودن امام ہر بشر دفقیه جامع شرائط فتوی که مامون باشد بدہد ہر چند اگر خود با رباب زکوۃ رساند جائز است مبحث سوم در خمس است و

دران دو باب است **باب اول** در آنچه خمس بآن تعلق میگیرد و در شرائط آن
و دران دو فصل است **فصل اول** بدانکه چیزهائیکه خمس در آنها واجب است
هفت چیز است اول مالیست که از کفار حربی در جهاد بدست بیاید خواه عسکر جمع
نموده باشد یا نه از جمله منقولات باشد یا نه اینها در وقتیست جنگ باذن امام باشد
و اگر چنین نباشد و در زمان غیبت باشد یا از برای مجرد غارت نیز مثل سابق
است و اگر ممکن باشد اذن از امام مثل حال حضور امام و جنگ از برای دعوت
باسلام ظاهر آنست که مال مخصوص امام است و همچنین در اموال کفار حربی که بدزدی
یا حیله از تصرف ایشان بیرون بیاورند واجب است بیرون کردن خمس آن
و ... آن در حکم منافع مکاسب است دوم معادن است حتی نمک و گوگرد و
احوط دادن خمس است از گل سرخ و گل سرشور و سنگ آسیا و آهک و گچ و ...
الاظهر عدم حکم جریان معدن است بر آنها لیکن از باب منافع مکاسب خمس بآنها
تعلق میگیرد سوم مالیکه در زیر زمین کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقد باشد یا
غیر نقد نه بجهت مجرد محافظت خواه در بلاد کفار حربی باشد یا نه چه اثر اسلام
بر آن باشد یا نه و چه در زمین موات باشد یا عامره و خواه در بلاد اهل اسلام
لیکن در این صورت خالی نیست از اینکه یافت شده است در زمین موات
یا در خرابه که مالک ندارد و یا در زمینیکه مالک دارد و بر غیر نقد بنا بر اظهر لازم است
خمس و باقی مال یابنده است چه اثر اسلام بر او باشد یا نباشد و اما در صورت
اخیر پس اگر مالک زمین غیر یابنده باشد پس اگر علم دارد بر اینکه کسانی
که مالک آن زمین بوده اند احدی از ایشان مالک آن نبوده اند بالکلیه ...

چهار خمس آنرا و یک خمس نزد ارباب خمس است و اگر علم ندارد بحال صاحبان ابدست سابقه رجوع نماید بسوی یک از مالکین زمین پس اگر ادعاے ملکیت نماید با وجود عهد بدون مطالبه بیّنه و اماره چه معتبر باشد مدعی یا و احاد و اگر انکار نماید بمالک سابق رجوع نماید و اگر او ادعاے ملکیت نماید حکم آن نیز حکم سابق است و همچنین است حکم در سائر مالکین چهارم چیزهائیکه از دریا بفرو رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و اما آنچه بدون فرو رفتن بیرون بیاورند داخل در منافع مکاسب است و عنبر اگر بفرو رفتن در آب تحصیل شود حکم آن حکم سائر چیزها است که بفرو رفتن تحصیل شود و اگر از روے آب گرفته شود خمس در آن واجب است بدون اعتبار نصاب پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و زیادتی آنچه تدارک نموده از براے سال از خوراکی و غیر آن و زیادتی منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه و پوشش کندن یا آوردن و فروختن و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادات و تعلیم اطفال و علف چیدن از صحرا و کنز و معدن و عسل کوهی جمع نمودن و مالک و قاصد تملک نمودن و حیازت بمالکی گرفتن اما مثل میراث و هبه و هدیه و مهر و عوض خلع و خمس و زکوة و صدقه مندوبه و چیزیکه بجستن یا بوصیت منتقل شود بشخص و نماء وقف و صیدیکه بپای خود بیاید در خانه و بے زحمت بدست آید در هیچ یک خمس نیست و لیکن واجب است در نماء اینها و در نماء مالیکه خمس آنرا داده باشد و همچنین در بعض زیادتی قیمت بازار بلکه زیادتی در عین بلکه در هیچ نیز اگر حاصل شود بدون قصد اکتساب مثل آنکه املاکی را خرید و مقصود او زراعت بود نه فروش آنها یا اصلا منفعت در آنها در نظر نداشت و بهم رسید یا مالے بارث بکسے منتقل شد و بدون

اطلاع او زیادتی بهم رساند یا منفعتی بر آن مترتب شد خمس واجب نیست و هرگاه
جنسی از اجناس زکوی را خمس گرفت و بقدر نصاب بود و سال بر آن گذشت واجب
میشود بر او زکوة ششم زمین زراعتی است که ذمی آنرا از مسلمان بخرد و اگر بهبه
یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس تعلق بعین میگیرد و تسلط اخذ نیز قیمت از ذمی
نیست و تلبیس او بر منفعت دادن و فرق در اینمعنی و سائر اقسام خمس نیست بلی ظاهر نیست مالک میتواند
اخراج قیمت در جمیع نماید خصوصا هرگاه متعلق خمس غیر نقدین و نحو آن باشد و اخراج قیمت از نقدین
و مثل آن یا بعض از آنها باشد و هفتم مال حلالیست که مخلوط بمال حرامی شده باشد فصل دوم شرط
است در قسم اول اینکه مال غصبی نباشد از مسلمانی یا از معاهدی و در دوم بیرون
کردن آنچه خرج شده باشد از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و گداختن و
امثال اینها و اگر چیزی از معادن را تحصیل نمود و قصد اکتساب بآن نداشت و قیمت
آن زیاد شد در آن زیادتی خمس نیست و در سوم بیرون نمودن آنچه خرج کرده باشد
در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار نصاب و آن نصاب نقد نیست و در
نقدین و غیر نقدین مخیر است در اعتبار نصاب هر یک از نقدین و هر چه بعد
از نصاب باشد در آن واجب است خمس و در چهارم نیز نصاب و وضع مؤنه شرط
است و نصاب آن سه ربع مثقال صیرفی نیست و فرو رفتن در آب هر چند بدون
آن نیز خمس تعلق میگیرد لیکن از داخل در منافع مکاسب است و در پنجم آنکه
از خرج سال خود و عیال خود زیاد آمده باشد و در خرج معتبر است میانه روی
بحسب حال شخص پس اگر زیادتی نماید محسوب بر او میشود و اگر تنگ بگیرد بر خود
زیادتی وضع میشود هر چند احوط عدم وضع است و داخل میشود در

اخراجات سال قیمت کنیز و غلام و حیوان سواری و ظروف و کتب و لباس و مسکن
و رخت خواب آنچه حاجت بآن شخص داشته باشد و معتبر است در جمیع اینکه لایق بحال
شخص باشد و در آخر سال باید خمس آنها و امثال آنها را ادا دو از جمله اخراجاتست
صدقات خیرات و هدایا و اخراجات نکاح و ضیافت و اسفار طاعات از زیارات و حج
مستحب و در آنها میانه روی و لیاقت بحال شخص شرط نیست مگر در اخراجات سفر و
از آنجمله است آنچه ظالم میگیرد بقهر و غلبه خسران تجارت و زراعت در آن سال خصوصا
خسران در یک تجارت و زراعت و احوط اقتصار بر اخیر است و از جمله مؤنه است
تمام نمودن سرمایه از برای معیشت اگر حاجت بآن داشته باشد و لیکن احوط
اخراج خمس آنست و همچنین از مؤنه است آنچه بر او لازم شود بنذر و شبه
آن و کفارات و اخراجات حج واجب اگر در آنسال بهم رسد و اگر بتدریج جمع شود
آنچه در سال آخر بهم رسد داخل مؤنه آن سال است و اگر در آنسال متعذر شود
از رفتن محسوب نمیشود و چنانچه اگر تاخیر نماید بعصیان بر او محسوب است و دین
و خسران در آنسال از مؤنه است و همچنین از سال سابق اگر قدرت بر ادای
آن حاصل نشد مگر در این سال بخلاف آنکه اگر در سابق قادر بود بر دادن
و تاخیر نمود تا این سال هر چند و جبر از دست او بیرون رود که بر این تقدیر از مؤنه
محسوب نیست و مثل آنست حکم حجی که سابق بر این سال بر ذمه تعلق گرفته باشد
و مستقر شده باشد و تاخیر نموده باشد هر چند بعید و جبیکه بایست صرف اخراجات
شود و تلف شود و اگر کسی اخراجات او تواند بگذرد از غیر منافع مکاسب و زراعه
مثل مال الارث و نحو آن باید اخراجات را وضع نماید از غیر منافع و معتبر در سال ابتدا

سال قمری تمام است کفایت نمیکند داخل شدن در ماه دوازدهم چنانچه معتبر نیست
ابتدای سال شروع در کسب کردن است و معتبر نیست در وجوب خمس ارباح
فضلات بعد از انقضای سال لیکن جائز است تاخیر تا آخر سال بلکه احوط است تعجیل اخراج
سائر اقسام که وجوب در آنها فوریست و تاخیر تا آخر سال جائز نیست و در تقسیم معتبر
است تحویل بودن نزد حاکم یا مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد
باید رد شود بمالک و اگر مالک معلوم نباشد و مقدار را داند باید انقدر را از جانب مالک باید
تصدق نماید بعد از رضای مالک چه بقدر خمس باشد یا کمتر یا بیشتر و چه بسادات
برسد یا بغیر ایشان و حاجت باذن مجتهد یا بدادن او نیست لیکن احتیاط خوبست
و اگر نه مالک را داند نه مقدار را واجب است دادن زاید بر این تقدیر لازم
می آید صلح اجباری اگر مالک و مدیون هر دو عالم بمقدار نباشند و مدیون از حق خود
نگذرد **باب دوم** در کیفیت قسمت و مصرف خمس و شرائط ارباب خمس
و نحو آنست و در آن دو فصل است **فصل اول** در قسمت خمس و آن بشش
قسم منقسم میشود سه سهم آن از امام و آن درین عصر متعلق بحضرت صاحب الامر
است و سه سهم دیگر از ایتام و مساکین و ابن سبیل است **فصل دوم** شرط
است در مستحق خمس نیست بجز آنکه در زکوة گذشت از مالک یا وکیل یا وصی او مگر در آنچه
در حق سید از زمینی که از مسلم خریده است و باقی احکام نیت بخو نیست که در زکوة
گذشت و لازم است تعیین اگر مستحق باشد در ذمهٔ او خمس از سهم امام و غیر
امام و در صورت فقیر را تعیین معتبر نیست و اگر خمس را تعیین نمود و قبض ننمود یا
مجتهد داد با نیت گذشت عدول از آن نیت نمود و بود بغیر آن و شرط است در احتیاط

غیر از امام اینکه اثنی عشری باشند و اما عدالت شرط نیست و هم چنین شرط است
که از اولاد هاشم که جد پیغمبر است باشند هر چند از اولاد علی ابن ابیطالب ع نباشند
و کفایت نمیکند از اولاد دیرا در هاشم بودن و این معتبر است از جانب پدر نه از
طرف مادر و نه از انتساب زنا و ولد شبهه را خمس میتوان داد و شرط است در
یتیم فقر و در ابن سبیل در بلدیکه خمس میگیرد و نه در غیر آن بلد هم چنانکه در زکوة گذشت
و قسمت در سه سهم غیر امام واجب نیست لیکن احوط است و جایز نیست زیاده
از مؤنه سال لفقراء سادات و ایتام ایشان دادن چنانچه جایز نیست با بن السبیل
از ایشان زاید از حاجت دادن و معتبر در سال فقیر از وقت دادن خمس است
و فرق نیست در وجوب خمس در میان حال حضور امام ع و حال غیبت و نه در میان
سهم امام و غیر امام و جایز است رسانیدن مالک سهم غیر امام را بارباب آن و اما
سهم امام اختیار آن با مجتهد عادل است و مصرف آن تتمه اخراجات ساداتست و اگر
ممکن نباشد رسانیدن بمجتهد عادل و نه حفظ نمودن تا آنکه خبر او برسد جایز است
که خود با عدول مؤمنین از بابت مذکور بسادات بدهند خاتمه در بیان سائر
صدقات است واجب نیست تصدق کردن غیر آنچه ذکر شد مگر آنکه بنذر یا عهد
یا یمین یا کفاره بریمین یا کفاره بر کسی واجب شود و حکم اینها بعد از این مذکور میشود
ولیکن سنت مؤکد است تصدق کردن بقدر طاقت و گنجایش حال شخص در
چیزداری بشرط بلوغ و عقل و جواز تصرف در مال و نیت قربت و ایجاب و قبول
هر چند فعلی باشد و قبض باذن مالک و شرط نیست در گیرنده تصدق مستحب فقر
و جایز نیست پس گرفتن تصدق و افضل در آن مخفی دادن است مگر آنکه متهم

شدہ باشد در میان مردم بترک مواسات یا آنکہ قصد و اظہار متابعت نمودن مردم باشد اما در اما در تصدق واجب افضل مخفی نداشتن است و سنت است ابتدا بخیر دادن پیش از سوال و مخفی شدن از فقیر بحجابی یا بغطلبی و سنت است بسیار تصدق نمودن در وقت حاجت و در ماہ رمضان و بر اقارب خود خصوصا ایتام ایشان و بر بنی ہاشم خصوصا علویین از ایشان و سنت است تصدق نمودن در اول روز و اول شب و در روز جمعہ در ماہ رمضان و بدست خود دادن خصوصا از برای مریض و امر نمودن مریض بلکہ غیر مریض نیز فقیر را کہ دعا کند از برای او و سنت است بذل نمودن چیزی را کہ نزد او محبوب باشد و اختیار نمودن از برای تصدق کردن برگزیدہ اموال را و مساعدت نمودن بر رسیدن تصدق بفقیر و سنت است تقبیل نمودن و بوسیدن دست خود را بعد از تصدق کردن و تقبیل نمودن چیزی را کہ تصدق نمود بعد از دادن بفقیر و مکروہ است اظہار احتیاج و فقر نمودن کہ است کراہت و سوال نمودن در مجالس و مکروہ است رد نمودن سائل و جائز است تصدق نمودن با اہل ذمہ بلکہ راجح است خصوصا ہرگاہ خویش شخص باشد و ہم چنین است حکم غیر شیعہ از سائر اہل اسلام و جائز نیست زکوۃ گرفتن بنی ہاشم مگر در حال ضرورت مگر زکوتی کہ از بنی ہاشم باشد و حرام نیست بر ایشان صدقات واجبہ غیر از زکوۃ از منذورات و کفارات و نحو آنہا ہرچند احوط نگرفتن است بلکہ ندادن است ہرچند اقوی جواز است و اما صدقہ مندوبہ جائز است گرفتن و دادن بایشان بی اشکال **مقصد چہارم** در رسوم و آن اساس امور است کہ می آید و منقسم میشود بواجب و مندوب و مکروہ و حرام و از برای ہر یک

روزه مستحب از فرزند عدم نهی پدر و مادر خصوصاً با تألم ایشان هشتم اجتهاد یا تقلید در
حکم روزه که میخواهد بعمل بیاورد در جزء آن یا شرط آن اگر از جمله ضروریات نباشد مثل وجوب
روزه ماه رمضان بلکه هرگاه علمی باشد ضرور نیست در ان تقلید پس اگر سهل انگاری
کنند و اخذ مسائل روزه نکنند و ترک ورد روزه را ندانند یا اخذ نماید از کسیکه نباید اعتماد باو نماید
مجرد امساک بخود کور کفایت در امتثال روزه نمیکند و همچنین است حکم در غیر روزه
از سائر عبادات بلی اگر غافل محض باشد و در واقع از آنچه بایست امساک نموده باشد
قضا بر او معلوم نیست لیکن در روزه سنت بلکه مطلق سنن چه روزه و چه نماز و چه دعا
و چه غیر اینها همین که بداند که حرام نیست و مطلع شود بر فتوی باستحباب از یکی از علما
شیعه یا حدیثی در استحباب آن بنا یا قول بوجوبی باشد یا اطلاع بر عدم وجوب آن
از مجتهد کفایت در رجحان فعل آن میکند و از این بابست آنچه در کتب شیعه باشد
از سنن اما بشرائط مذکوره و احتیاج به تقلید در خصوص آنها نیست نهم [?] قربت
پس واجب نمیشود روزه و نه صحیح است بدون چیزی از شرائط وجوب غیر از بلوغ
صحیح است روزه از مستحاضه اگر آنچه هست بر او از غسلهای روز و شب بجهت
نماز بعمل بیاورد و احوط آنست که ترک نکند آنچه بر او هست از وضو گرفتن و تغییر
دادن پنبه و نحو آن هرچند صحت روزه توقف بر غیر غسل ندارد و اما آنچه موقوفست
صحت روزه بر آن از غسل ظاهر آنست که غسلهای روز است و همچنین غسل شب
گذشته اگر پیش از فجر بعمل نیاورد و اگر پیش از فجر غسل کند کافیست در صحت روزه
و اما غسل شب آینده دخل در صحت روزه گذشته ندارد هرچند احوط مراعات آنست
نیز و همچنین هرگاه بعد از نماز صبح یا بعد از نماز ظهر و عصر غسل [illegible]

... از برای غیر نماز غسل کردن پس اگر ترک غسل در صورت دوم مبطل روزه نیست
هر چند تا به شب ترک شود بخلاف اول که اگر از برای نماز ترک شود روزه او باطل است و
شرط نیست پیش انداختن غسل نماز صبح را بر طلوع فجر و فرقی نیست در شرط بودن غسل
در میان کثیره و متوسطه و اما وضو در استحاضه قلیله شرط نیست و از مریض صحیح نیست
روزه اگر متضرر شود و معتبر است در ضرر رسانیدن علم یا ظن بلکه احتمال مساوی که خائف
سازد و احتیاط احسن است و کافیست در حصول ظن اماره یا تجربه یا قول کسیکه مفید ظن
باشد فصل [illegible] هر چند انکه کافر باشد و از مسافر صحیح نیست روزه واجب مگر سه روز بدل
هدی حج و هجده روز بدل بدنه از برای کسیکه بیرون رفته باشد از عرفات قبل از غروب
آفتاب عمداً و روزه که نذر کرده باشد گرفتن آنرا در حضر و سفر هر دو یا سفر تنها که صحیح است
و اما در روزه مندوب قول بکراهت است مگر در سه روز در مدینه از برای حاجت خالی از قوت
نیست لیکن اوط ترک است و اگر روزه بگیرند صاحبان اعذار سابقه مجزی نخواهد بود از
ایشان و واجب است بر ایشان قضا مگر مسافریکه جاهل بحکم باشد لیکن مجزی نیست روزه
آن بخلاف ناسی و اگر متذکر شود جاهل یا ناسی در اثنای روز هم مسئله واجب است افطار
نمودن بر جاهل و بر حکم عالم است اگر عالم باشد بحکم اجمالا یا نداند بودن چیزی را سفر
فصل دوم واجب است افطار کند حائض و نفساء هر گاه حاصل شود عذر ایشان در جزئی
از روز هر چند قلیلی پیش از غروب باشد یا منقطع شود لحظه بعد از طلوع فجر و واجب
نیست بر طفل در وقتیکه بالغ شود و کافر مسلم شود در اثنای روز تمام کردن روزه لیکن
مستحب است بر طفل تمام نمودن اگر افطار نکرده باشد و بالغ شود بغیر مبطل اگرچه احوط
در آن عدم ترک است مطلقا و بر کافر اگر پیش از ظهر مسلم شود و افطار نکرده باشد هم چنین

است حال دیوانه وبیهوش اگر زائل شود دیوانگی وبیهوشی از ایشان در اثنای روز واما مریض و
مسافر پس اگر برطرف شود مرض وحاضر شود مسافر پیش از ظهر وافطار نموده باشند پیش ازآن
واجب نیست برایشان روزه وصحیح است واگر افطار نکرده باشند واجب است برایشان
تمام نمودن روزه واگر حاصل شود عذر ایشان در اثنای روز پس مریض افطار کند چه پیش از
زوال وچه بعد از زوال واما مسافر پس اگر خارج شود پیش از ظهر واجب است افطار نماید
چه در شب نیت سفر نموده باشد یا نه واگر خارج شود بعد از زوال تمام نماید روزه را لیکن
احوط آنست که سفر نماید پیش از ظهر اگر در صورتیکه نیت سفر را در شب نموده باشد وهرگاه
نیت نکرده باشد در شب تمام نماید روزه را وقضا کند ومرد پیر وزن پیر هرگاه عاجز شوند از
روزه گرفتن چه متعذر باشد برایشان روزه چه متعسر افطار نمایند وهمچنین است حکم کسی که
صاحب دردی است که سیراب نمیشود ونمیتواند ترک آب خوردن نماید در تمام روز ولیکن واجب
است بر هر یک از آنها درصورت مشقت بودن روزه برایشان تصدق نمودن از هر روز
بمدی از طعام وشرط است علاوه بر این در اخیر یاس از برء از مرض و واجب نیست قضا
بر مرد پیر وزن پیر مطلقا چه برایشان آسان شود روزه گرفتن بعد یا نه لیکن در صورت
اول احوط قضا کردن است واما صاحب ناخوشی عطش پس اگر برء از مرض از برای
او حاصل شود بین آن رمضان ورمضان آینده واجب است بر او قضا و واجب
نیست اگر برء حاصل نشود وجائز است بر آن که آب سیر نخورد وهمچنین واجب است
افطار نماید وترک روزه کند زن حامله که وضع حمل او نزدیک باشد هرگاه بترسد بر خود یا
بر فرزند در شکم یا بترسد وچه از تشنگی باشد چه از گرسنگی وهمچنین زن مرضعه که شیر دهد طفل
را او کم باشد شیر او وبترسد بر ضرر طفل بسبب روزه گرفتن وفرق نیست در میان آنکه

بترسد بر تشنگی یا گرسنگی طفل یا ضرر به یک مُد تصدق نماید زن از عوض هر روزی بفقیری از
طعام و قضا کند بعد از زوال عذر و فرقی نیست در مرضعه میان مادر و مستاجره و متبرعه و تعلق
ندارد تعدد طفل میان ولد نسبی و رضاعی و حلال زاده و حرام زاده و هرگاه ممکن باشد بدلی از برای
مرضعه با منع ضرر با طفل روزه را نمیتواند افطار نماید و لازم است که تصدق از مال مرضعه باشد
و آن جماعتی که مذکور شد که جایز است افطار نمایند روزه را اگر بگیرند روزهٔ ایشان باطل است و ساقط
نمی شود قضا از ایشان. وقت تمام شد **باب دوم** در بیان حقیقت روزه و در آن
چند فصل است. **فصل اول** در بیان روزه اول وقت آن از طلوع فجر دوم است
که باید ترک نماید اشیائی که مفطر است پس اگر خواهد آن که جماع کند باید ترک کند آن را پیش از صبح
هرگاه زمان وسعت داشته باشد از برای [illegible] آن و غسل نمودن از جنابت و در حکم جماع است استمنا
تا آخر وقت آن بنا بر اقوی [illegible] منتشر [illegible] راس گذشتن
آن **فصل دوم** در نیت روزه بدانکه کفایت میکند در آن قصد نمودن روزه قربة الی الله
و تعیین آن هرگاه متعین نباشد و اما قصد وجوب یا استحباب یا مثل آن یا اخطار ضرورت
نیست [illegible] آن مثل روزه است چه بر وجه عمد باشد یا نه مگر در مثل یوم الشک اگر چه بعد معلوم
شود که از ماه رمضان بوده باشد چنانچه می آید پس کفایت میکند در نیت ماه رمضان که
امساک میکنم از اموریکه می آید قربة الی الله بدون قصد وجوب و تعیین اگر بداند که ماه
رمضان است و اگر نداند روزه بگیرد به نیت غیر ماه رمضان و بعد معلوم شود که آن از
ماه رمضان بود کفایت میکند و ساقط [است] قضا از او و مثل رمضان است در این حکم
در عدم حاجت به تعیین با علم به آن نذر معین و عهد و یمین و استیجار و اما کفارات و نذر مطلق
[illegible] محتاج است به تعیین و وقت نیت در شب است هر چند در جزء آخر

آن نباشد و کفایت میکند هرگاه در اول طلوع صبح صادق داعی بر امساک مخصوص در زمان
مخصوص با او باشد و قصد منافی آن نداشته باشد پس لازم نیست سعی نمودن در تحصیل
اول فجر و نه مقارن فجر اخطار نمودن صورت روزه را در ذهن و اگر ترک نماید عمداً نیت را
تا داخل صبح شود روزهٔ او صحیح نیست و قضا بر او واجب است نه کفاره و هم چنین باطل است
روزه هرگاه در شب نیت کند که فردا افطار میکنم و هرگاه بعد از نیت روزه منافی آنرا عمل
بیاورد پیش از صبح نیت باطل نمیشود و تجدید نیت ضرور نیست هر چند از فعل جماع باشد
اینها که ذکر شد در روزه واجب معین است مثل رمضان و نذر معین در حال اختیار
و اما در حال اضطرار مثل آنکه نداند که آن روز روزهٔ اول ماه رمضان است یا آن
روزه روزیست که نذر معین نموده است یا فراموش نموده باشد نیت را پس وقت
نیت باقیست تا بظهر و واجب است بر کسیکه علم بهم رساند بوجوب روزه آن روز یا
بخاطرش آید بعد از فراموش نمودن آنکه فوراً نیت کند و اگر نه روزهٔ او باطل است و اما غیر
روزه معین واجب از قضاء روزه ماه رمضان و نذر مطلق و نافله اما روزهٔ واجب پس
جائز است تجدید نیت در آن تا بزوال در وقتیکه منافی بعمل نیاورده باشد و روزهٔ او صحیح
است و بظهر شدن فوت میشود وقت آن و اما در مندوب پس جائز است نیت
نمودن تا پیش از غروب آفتاب اگر بعد از نیت چیزی از روز مانده باشد و کفایت
نمیکند نیت روزهٔ رمضان پیش از دخول ماه چه یک روز و چه بیشتر و جائز است در
اول ماه رمضان نیت روزه گرفتن تمام ماه را نماید و اکتفا بآن نماید یا در هر شب
نیت علیحده نماید هر چند احوط اکتفا نکردن باول است و منعقد نمیشود در ماه
رمضان روزه غیر ماه رمضان نه در حضر و نه در سفر و نه واجب با علم بشهر

و نه بنذر و نحو آن و نه مندوب لیکن اگر جاهل بدخول شهر رمضان باشد مثل یوم الشک یا فراموش
نموده باشد کفایت از رمضان میکند چنانچه اگر واقع شود در نذر معین غیر آن بجهل یا سهو اسقاطی
نماید آنرا او کفایت نمیکند از انچه نیت شده است و در حکم آنست عهد و یمین و سنت است
روزه روز سی ام شعبان هرگاه شک عارض شود میان آنکه از شعبان است یا از رمضان
و اگر نیت نماید یوم الشک را از ماه رمضان منعقد نمیشود و همچنین هرگاه تردید نماید میان
روزهٔ رمضان و شعبان و اگر در یوم الشک ظاهر شد از ماه رمضان بودن آن با عدم نیت
روزهٔ رمضان پس اگر پیش از زوال باشد و مفطری بعمل نیاورده باشد تجدید نیت کند و آن
مجزیست از روزهٔ ماه رمضان و اگر بعد از ظهر معلوم شود واجب است امساک کردن و قضا
گرفتن عوض آنرا و اگر نیت روزه کند و غافل شود از ان در روز یا بخواب در روز یا فراموش
نماید روزه را در روز برا و چیزی نیست و روزهٔ او صحیح است و همچنین است هرگاه
نیت مفطری نموده باشد و در ثانی حال در یکی از صور مذکوره و افطار نکرده باشد بخلاف آنکه
اگر نیت خروج از روزه نموده باشد بالفعل یا قصد ریا بجزئی از ان نماید روزهٔ آن باطل
است و اگر طفل بحد بلوغ برسد پیش از ظهر تجدید نماید نیت روزه را و روزه از و مجزیست
بخلاف آنکه اگر بعد از ظهر بحد بلوغ برسد مجزی نیست از روزهٔ واجب و نه واجب است برو
قضا **فصل سوم** دربیان انچه باید از ان امساک نمود چه پیش از زمان روزه مثل بقاء
بر جنابت در شب روزه تا بصبح چه در زمان روزه مثل غیر بقاء بر جنابت از انچه می آید
از محرمات که اگر بفعل آورند روزه باطل میشود و آن ده چیز است اول و دوم خوردن و
آشامیدن که هر یک مفسد روزه و موجب قضا و کفاره است مطلقا چه معتاد باشد
ما کول مثل نان و آب و چه غیر معتاد مثل خاک و سنگریزه و فشرده درخت چه خوردن و

چه آشامیدنی این آنها استعاره باشد و چه غیر استعاره باشد هر چند مأکول و مشروب بشمار نرود
باشد مثل فرو بردن بقیهٔ غذا که در دهن و دندانها میماند که آن مبطل است نیز و اگر سهواً فرو
برد باطل نمیشود هر چند مقصر باشد در خلال کردن ولیکن احوط خلال کردن است چنانچه احوط
قضا نمودن است هرگاه خلال نکرده باشد و مبطل نیست فرو بردن آب دهن هر چند طعم بهم
رساند از مثل قندران یا مصطگی بشرط آنکه جزئی از اجزاء آنها در آب دهن یافت نشود و فرق
نیست در آب دهن میان آنکه فرو ببرد بطریق عادت یا جمع نماید در دهن و فرو ببرد لیکن در
دوم ترک اولی است و همچنین در فرو بردن نخامه و نخاعه هر چند مقطر بودن آنها
خلاف ظاهر است و اگر بیرون آورد آب دهن یا نخامه یا نخاعه را و فرو ببرد مبطل است
و همچنین است آب دهن و مفطر نیست مکیدن انگشتر بجهت رفع عطش و غیر آن و همچنین خائیدن
طعام بجهت طفل و دانه و نان در حلق مرغ و کبوتر و نحو آن نمودن و در میان دهان چشیدن
نمک آش و امثال آن ما دامیکه عمداً چیزی فرو نبرد و احوط و اولی ترک این امور است
بدون ضرورت و حاجت و اگر بدون اختیار بحلق او فرو رفت چیزی در این مواضع باطل
نمیشود روزه هر چند بجهت غرض صحیح نبوده باشد ولیکن احوط ترک اخیر است و جائز
است مضمضه کردن از برای روزه دار هر چند بجهت خنک شدن باشد ولیکن افضل
ترک آن است در غیر وضو و مکروه است که مبالغه و تکرار کند و مستحب است که بعد از مضمضه
سه مرتبه آب دهن بیندازد و هرگاه کسی مضمضه کند و آب بحلق او فرو رود پس اگر عمداً فرو
برد روزهٔ او باطل است و موجب قضا و کفاره است و اگر عمداً نباشد پس اگر در وضوء نماز واجبی باشد
بر او چیزی لازم نیست و همچنین است اگر بجهت مداوا یا ازالهٔ نجاست بلکه بنا بر آنکه
بعد از چیز خوردن باشد و اما اگر در وضوء نافله باشد لازم است قضاء آن و همچنین است

اگر مضمضه را بعنوان عبث و لغو یا از برای خنک شدن کرد و آب بحلق او فرو رفت و اما
استنشاق پس اگر بسبب آن آب داخل شود و بحلق برا و چیزی نیست بلکه مفسد بودن
آن ثابت نیست و جائز است مسواک کردن حتی بچوب تر بلکه سنت است مطلقا و
لکن اگر مسواک نمود مسواک را بیرون بیاورد ما دامیکه مسواک میکند و اگر بیرون آورد آب
آنرا فرو نبرد و جائز است دوا داخل در احلیل نمودن تا آنکه بجوف برسد و مفطر نیست و
هم چنین دوا در جراحت ریختن بنحویکه بجوف برسد یا امر نماید احدی را که چیزی برا و بزند مثل نیزه
که فرو رود بشکم او یا خود باختیار چنین نماید و مثل مذکورات است چیزی در دماغ کردن بنحویکه
وارد بحلق و داخل در جوف شود سوم جماع کردن است و آن مفسد روزه است جنابت
موجب قضا و کفاره است نیز مطلقا چه در قبل و چه در دبر و چه در فاعل و چه در مفعول هر چند
مفعول مرد باشد چه انزال بشود چه انزال نشود و هم چنین در فرج حیوانات و اگر محتلم
شود در روز مفسد روزه نیست چهارم کذب بر خدا و رسول ص و ائمه ع که مبطل
روزه و موجب قضا و کفاره است و لکن در وقتی مبطل است که بداند کذب است و
نسبت او را به هر یکی از ایشان و هر گاه اعتقاد کذب بودن نداشته باشد و نسبت بدهد
و در واقع کذب باشد مبطل نیست و نه موجب قضا و کفاره و احوط الحاق نمودن فاطمه
زهرا علیها السلام است بسائر معصومین هر چند اظهر عدم الحاق است و اما کذب
بر غیر خدا و رسول ص و ائمه ع موجب قضا و کفاره نمیشود هر چند بر سائر انبیا و اوصیای
ایشان باشد پنجم ارتماس در آب است که مبطل روزه و موجب قضا و کفاره است
و حاصل میشود آن بفرو رفتن در آب بلکه بفرو بردن سر بتنهائی در آب هر چند بدن یا موی
سر بیرون باشد از آب و فرق نیست در میان آنکه منافذ سر بسته باشد یا نباشد

و نه در میان روزه واجب و مستحب در افساد و نه در میان آنکه بدفعه عرفیه سر زیر آب کند
یا نه مگر آنکه سر چند دفعه در وقتی زیر آب کند که مجموع در یک حال در زیر آب نباشد که این
تفریق حرام است و نه مفطر پس اگر سر در زیر آب نماید بقصد غسل کردن غسل او باطل
است اینها همه بتقدیر عمد بودن ارتماس است و اما اگر سهواً ارتماس نماید باعث فساد
روزه نمیشود مگر آنکه بعد از فرو بردن سر متذکر شود و مبادرت ننماید به بیرون آوردن
از آب و غسل در هر دو صورت صحیح است و اگر ارتماس نماید سهواً در آب غصبی صحیح
است روزه آن و باطل است غسل آن ششم رسیدن غبار بحلق و حد آن مخرج خاء
نقطه دار است و آن موجب قضا و کفاره است چه غبار حلال باشد مثل آرد یا
حرام مثل خاک هرگاه خود برساند آنرا بحلق یا باعث شود فعلی را که آن موجب رسیدن
باشد مثل آنکه بایستد در موضعیکه غبار باشد و حفظ ننماید از خود بخلاف آنکه هرگاه
حفظ نماید از خود بنحویکه باید و بعد از آن ظاهر شد که غبار بحلق او داخل شده است
ضرر ندارد و معتبر نیست در آن غلیظ بودن بلکه کفایت میکند احساس نمودن
آن و جمعی لحاق نموده اند بغبار دود و بخار را که غلیظ باشد و احوط اجتناب است بلکه
خالی از قوت نیست هفتم قی کردن و آن موجب قضا است اگر بعمد و اختیار واقع شود
و اگر بی اختیار قی نماید او را چیزی نیست و اگر بطریق ضرورت شده باشد عقاب ندارد
و لکن مفسد روزه است و مدار در قی کردن بصدق عرفی است پس قی نیست از ین
با بیرون آمدن هسته کرم و نحو آنها و همچنین هرگاه غذا یا آب بیرون آید بحلق و برگردد
مفطر نیست و اگر در فضای دهن بیاید باید آنرا بیرون دهد و اگر عمداً فرو برد قضا و کفاره هر دو
است بر او هشتم استمناء یعنی اخراج نمودن منی از خود بغیر جماع و او واجب میشود

بآن قضا و کفاره هم چنین است جماعیکه سبب انزال بشود عادةً هرچند قصد انزال بآن نشود و گر
قصد انزال داشته باشد بفعلی و منی بیرون نیاید آن مفسد روزه نمیباشد لیکن آن فعل حرام
است و اگر بنظر کردن و نگاه کردن خارج شود منی هرگاه قصد او انزال باشد یا آنکه بعادت او خروج
منی باشد موجب قضا و کفاره میباشد چه حلال باشد چه حرام و الا موجب قضا است و نه
کفاره و هم چنین استماع گوش دادن بصدای زن و سخن آن و تخیل جماع و نحو آن اگر
باعث خروج منی شود و هم احتقان بمایع است بدون ضرورت هم آن حرام و مفسد روزه و موجب
قضا و کفاره است و بجامد مکروه است لیکن احوط ترک است و هم بقاء بر جنابت است
عمداً تا بطلوع فجر چه جنابت هم رسیده باشد باحتلام یا بسبب دیگر و آن حرام و مفسد روزه
و موجب قضا و کفاره است و این حکم در روزه شهر رمضان و قضاے آن ثابت است
نه در جمیع اقسام روزه حتی در صوم مستحب و مثل بقاء بر جنابت است بقاء بر حیض و نفاس
و استحاضه و لیکن ظاهر ثبوت قضا است در اینها نه کفاره و مخصوص است حکم اینها
بشهر رمضان نه بغیر آن حتی قضاے شهر رمضان هرچند احوط عدم بقاء بر احداث
مذکوره است حتی جنابت در جمیع اقسام روزه حتی سنت و غسل مس میت واجب نیست
و مثل بقاء بر جنابت است خوابیدن جنب بقصد غسل نکردن یا با تردد در آن یا
خوابیدن آن بعد از خوابے که پیش از آن جنب شده باشد اگر عازم بر غسل نباشد
و اگر عازم باشد و بخواب رود تا بصبح کفاره بر او واجب نیست و لیکن قضا بر او لازم است
و این خوابے خواب سابق بر آن هیچ یک حرام نیست و لیکن احوط ترک خواب دوم
است و اگر دفعه سوم بخوابد قضا و کفاره هر دو بر او لازم است هرچند عازم بر غسل باشد
و مثل نومه ثالثه است نومه اولے اگر بخوابد بدون نیت داشتن بر غسل تا بصبح

یا متردد باشد در غسل نمودن و غسل نمودن و اما اگر غافل شود از جنابت یا از غسل پیش
از صبح یا از آنکه شب روزه است کفاره بلکه قضا بر آن واجب نیست و اگر ممکن نشود
بر یکی از جنب و غیر آن غسل واجب است تیمم نماید و احوط بقا بر این تیمم و نخوابیدن تا صبح
است هر چند در تعیین آن اشکال است باقی ماند در مقام چند بحث بحث اول آنکه آنچه
مذکور شد که مبطل روزه است در وقتی است که بعمل آورد آنرا از روی عمد و اختیار پس
هرگاه نسیاناً فعل مفطری بعمل آورد روزهٔ او باطل نمیشود و اگر بداند که روزه است لیکن
فراموش کرده باشد که چیزی باطل میکند روزه را و آنرا بعمل آورد در فساد آن نحو جاهلی
است و همچنین باطل نمیشود هرگاه بدون قصد و اراده فعل مفطری از او واقع شود
مثل آنکه پشه پرواز کند در حلق او و داخل شود یا داخل شود غبار غلیظ در حلق او در محلیکه
احتراز از او ممکن نباشد و همچنین هرگاه بفشرند در حلق او چیزی را یا این قدر بزنند
او را که بی اختیار بی قصد شود و بخورد و اگر آنرا بترسانند بر ضرر بنفس یا عیال یا مال
یا برادران دینی او بنحویکه لایق بحال او نباشد تحمل آن و قرائن شهادت بدهد که اگر افطار
نکند چنان خواهد شد پس اگر افطار نماید روزهٔ او باطل است و قضا بر او واجب است
مثل تقیه از مخالفین و اگر شک داشته باشد در آنکه چیزی مبطل روزه است یا نه
مثل آنکه مجتهد است و ممکن نشود او را فهمیدن حکم آن یا مقلد است و دست او
بمجتهد نرسد جایز نیست آن فعل بر آن هرچند در لزوم قضا اشکال است چنانچه
عدم وجوب کفاره ظاهر است و اما جاهل پس اگر مقصر است روزهٔ او باطل است و قضا
بر آن واجب است نه کفاره و اگر غیر مقصر است بر او کفاره و قضا نیست بحث
دوم در بیان مفطراتی که حرام نیست ارتکاب آنها و لیکن موجب قضا می شود و آنها

چند چیز است از انجمله افطار کردن پیش از تفحص از صبح با قدرت بر آنکه جائز است تا یقین
بطلوع صبح ندارد ولیکن اگر بعد معلوم شود که صبح بوده است قضا بر او واجب است نه کفاره
و اگر بلا غفلت تفحص نماید و مطمئن شود بباقی بودن شب یا قدرت بران نداشته باشد و بعد
معلوم شود که صبح بوده است لازم نیست بر او قضا و نه کفاره و مخصوص است حکم بعدم
بر تقدیر تفحص نمودن بشهر رمضان و واجب معیّن و نیز از انجمله است اعتماد نمودن
بر قول کسیکه خبر دهد که شب است و بآن مطمئن نشود و مظنه بقول او بهم رساند و مفطر
عمل آورد و بعد معلوم شود که صبح طالع بوده و اگر علم بهم رساند یا آنکه خود تفحص کند قضا
بر آن لازم نیست و از انجمله است اگر کسی خبر دهد که صبح است و او گمان کند که شوخی میکند
یا دروغ میگوید و چیزی بخورد و بعد معلوم شود که صبح بوده است لازم است بر او قضا
نه کفاره **بحث سوم** حرام است روزهٔ واجب معیّن بالذات را افطار کردن بلکه
در بعض از آنها کفاره واجب میشود مثل روزهٔ ماه رمضان و نذر معیّن و جائز است
افطار نمودن روزهٔ غیر معیّن را پیش از زوال چه قضاء شهر رمضان باشد چه غیر آن
و قضا چه از خود باشد چه از غیر و از غیر چه بر وجه تبرع باشد و چه بر وجه ولایت و چه بر وجه
استیجار و مکروه است افطار نمودن بعد از زوال در غیر قضاء شهر رمضان و در آن حرام
است و لازم است کفاره بنا بر اظهر و اگر مضیق باشد وقت قضا معیّن است اتمام
آن و لازم نمیشود کفاره آن اگر باطل کند قبل از زوال و مکرر میشود کفاره بتکرر
موجب آن اگر واقع شود در ایام متعدده و اگر در آخر ماه رمضان افطار کند و بعد ثابت
شود که روز عید است در آن کفاره نیست و اگر مرد زن خود را اکراه نماید بر جماع و هر دو
صائم باشند واجب است دو کفاره بر زوج و اگر زن اطاعت شوهر نموده باشد

واجب است بر هر یک یک کفاره **بحث چهارم** در علامت دخول ماه رمضان و
آن چند چیز است اول دیدن هلال پس هر که دید ماه را واجب میشود بر آن روزه هرگاه
یقین داشته باشد به دیدن هر چند دیگری ندیده باشد دوم گذشتن سی روز از هلال شهر
شعبان که در این صورت واجب میشود روزه هر چند هلال شهر رمضان دیده نشود و هم
چنین هلال شوال معلوم میشود بگذشتن سی روز از هلال شهر رمضان سوم شهادت
عادلین هرگاه موافق باشند در شهادت در وصف هلال شهادت بینه بینین و موقوف
نیست قبول آن بر حکم حاکم شرع بلکه مقبول است شهادت ایشان هر چند حاکم شرع
رد نماید شهادت ایشان را بجهت عدم معرفت بحال ایشان یا بسبب اشتباه ردّ اصر
ایشان چهارم شیاع است بانکه جمعی بگویند که ماه را دیدیم و ثابت میشود بآن هلال
با حصول علم یا که با حصول ظن متاخم بعلم **بحث پنجم** آنکه شرط است در وجوب قضا
بلوغ و عقل و ایمان و اسلام پس واجب نیست قضا بر طفل و دیوانه و بیهوش و کافر
مگر آنکه ادراک نماید آنها اول صبح صادق را با شرائط و اما حائض و نفسا پس واجب است
بر هر یک قضا و هم چنین بر کسیکه خواب رفته باشد در تمام روز و نیت نکرده باشد و کسیکه
روزه را فراموش کرده باشد و کسیکه ترک نموده باشد روزه را بعد از وجوب بر او و عدم
قیام غیر روزه مقام آن و کسیکه فراموش نموده باشد غسل جنابت را و بگذرد بر آن چند
روز یا کل ماه که واجب است بر او قضا و اگر غافل شود از جنابت یا از غسل یا از آنکه
شب روزه است واجب نیست بر آن قضا و هم چنین واجب است قضا
بر مرتد چه ملی باشد چه فطری و واجب نیست بر سنّی و نه بر سائر فرق اسلام که محکوم
بکفرند مثل خوارج و غلات مگر آنچه فوت شده باشد از ایشان یا از اخلال بعضی [illegible]

باشند بآن بنا بر مذہب خود ہر چند بنا بر مذہب شیعہ صحیح باشد و وجوب قضا فوری نیست و
مستحب است تتابع دران و ترتیب دران واجب نیست چہ از یکسال بگذرد یا بیشتر
لیکن سنت است و روزہ مستحب صحیح نیست از کسیکہ در ذمہ او روزہ واجب باشد مگر آنکہ
قادر نباشد بر واجب کہ جائز است بیان ذکر سجدہ سہو اینست بِسْمِ اللّٰهِ
وَبِاللّٰهِ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهِ الطَّاهِرِيْنَ ۞ طریقہ نماز احتیاط
باید آہستہ بخواند و سورہ ہم ندارد و تشہد خفیف بخواند و سلام دہد طریقہ تشہد
خفیف اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ
وَبَرَكَاتُهٗ تمت الرسالہ ۞

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

الحمد لله الذی جعل الصلوة عماد الدین وصیرها معراجا للمؤمنین والصلوة
والسلام علی افضل القائمین والراکعین والساجدین محمد وعترته الطیبین
الطاهرین واللعنة علی اعدائهم ما دامت السموات والارضین و
بعد آنچہ معلوم میشود از فتوای حجۃ الاسلام وقدوۃ الانام جناب حاجی میرزا محمد حسن الشیرازی
دام ظله العالی النجفی کہ مکلف قبل از شروع در نماز مسائل ضروریہ مہمہ عام البلوای آنرا بداند تا
در وقت عمل در تزلزل نبوده باشد و دانستن مسائل ہمہ ضروریہ از کتب مفصلہ بر بعض مشکل
بود لہذا این اقل السادات والطلبہ حاجی سید مہدی الیزدی النجفی این مسائل را از کتاب نخبہ
و مسئلہ انتخاب نموده و در خلال این اوراق جمع نموده از برای آسان بودن ضبط آنہا بر مومنین امید
کہ انتفاع الشان باعث عفو معاصی این عاصی شود والله الموفق والمعین مسئلہ نخبہ مکلف باید

احکام خدا را یا باجتهاد یا بتقلید یا باحتیاط عمل کنند در صورتیکه احتیاط مستلزم تکرار نباشد والا
متعین است از برای او تقلید و در مسائل ضروری و اتفاقی علما و اجماعی اصحاب و علما تقلید
ضرور نیست و مجتهدینی که باید مردم تقلید ایشان کنند اگر جمیعا مساوی باشند در جمیع جهات
شخص مکلف مخیر است که تقلید هر یک که خواسته باشد بکند و اگر چنانچه یکی از ایشان اعلم و افقه
و اورع و اتقی و اوثق در فتوی باشد متعین است تقلید او و طریقه اخذ مسائل باید که شخص
یا از خود مجتهد بشنود یا از دو عادل بشنود یا از یک عادل که راوی باشد یعنی مسئله را خود از مجتهد شنیده
باشد و نقل کند یا کتابی که خواطر جمع باشد که این کتاب غلط نیست و صحیح است مسئله
مقدمات نماز شش است اول طهارت و آن عبارت است از وضو و غسل یا تیمم بدل از آن دو
دوم ازالهٔ نجاست از بدن و لباس سوم ستر عورت چهارم وقت شناختن پنجم قبله شناختن
ششم جای سجده پاک باشد و پست و بلند نباشد مگر بقدر یک خشت چونکه دانستن مقدمات
موقوف است بر شناختن نجاسات و مطهرات پس بدان مطهرات چند چیز است اول آب
مطلق چه کر باشد چه جاری و چه قلیل پاک میکند هر متنجسی را که قابل تطهیر باشد بطریقیکه مذکور
است در محل خودش دوم آفتاب است و آن پاک میکند زمین را و هر چه غیر منقول باشد
مثل درخت و گیاه و امثال آن مثل دیوار و سقف و در و پنجره بتابیدن بر آن در حالتیکه
تر باشد و بآفتاب خشک شود سوم زمین و آن پاک میکند ته قدم و ته چکمه و نعلین را براه
رفتن یا بمالیدن بر زمین بحیثیتی که عین نجاست برطرف شود هر چند احوط راه رفتن بقدر
پانزده ذراع است اگر بکمتر برطرف شود چهارم استحاله به تبدیل شدن حقیقت نجس یا
متنجس بحقیقت چیز دیگر مثل سگ که در نمکزار افتد و نمک شود هر چیز نجسی که بسوزد و خاکستر
شود و در زغال احوط اجتناب است پنجم اسلام و آن پاک میکند رطوبات کافر را از آب دماغ

و دهن و امثال آن و هم چنین آنچه متصل به بدن او باشد از موی و ناخن و دندان و هرگاه اسلام
بیاورد پدر و مادر فرزند صغیر پاک میشود و بتبعیت ششم که شدن و آلت و در آب انگور جوشیده است
که نجاست آن بسبب جوشیدن باشد پاک میشود بسبب طرف شدن دو ثلث آن بعد از غلیان
شدن بآتش و در آفتاب و غیره احوط اجتناب است هفتم انتقال است مثل خون آدمی و غیر
او که بجسم پشه و کیک و شپش و کنه که منتقل بشود و عرفا از جزء آنها محسوب بشود و انقلاب نیز مطهر
است مثل سرکه شدن شراب و امثال آن هشتم زوال عین از باطن مسلمان مثل باطن دماغ
و چشم و گوش و دهن و کافی است در پاک شدن بدن حیوانات چرنده و پرنده زوال عین با احتمال
تطهیر علی الاحوط نهم استبرا حیوان جلال و تابع اوست استبرا انسان و بآن حکم بطهارت
و رطوبت مشتبهه ببول و منی میشود و اگر استبرا نکرده باشد نجس است و استبرا در منی ببول است
و در بول بمسحاتست بنحو مذکور در محل خود دهم بیرون آمدن خون از محل ذبح کردن حیوان یا
محل نحر شتر بقدریکه متعارف است از آن خون رفته باشد بآن حکم بطهارت خون باقی مانده میشود
و در سینه را احوط اجتناب است یازدهم سنگ و کهنه استنجا با شرائط آن که در محلش ذکر شده
و جدا شدن غساله و آن پاک کننده است رطوبتی را که باقی میماند بعد از فشردن در چیزهائیکه فشار
در آنها شرط است دوازدهم غائب شدن مسلمان با علمش بنجاست و احتمال تطهیر آن و
استعمالش بچیزیکه طهارت در آن شرط است شرعا یا عرفا بحسب حال غالب مسلم و اینکه استعمال
بعد از تطهیر است مسئله در نجاسات اول و دوم بول و غائط است از هر حیوانی که حلال گوشت
نباشد و صاحب نفس سائله باشد یعنی خون جهنده داشته باشد و فرق نیست در غیر ماکول اللحم
آنکه انسان باشد یا حیوان حرمت آن اصلی باشد یا عارضی مثل حیوان جلال سوم و چهارم
خون و منی است از هر حیوانیکه صاحب نفس سائله باشد خواه حلال گوشت باشد یا حرام

گوشت باشد وخون کمتر از درہم بغلی معفو است نه طاہر پنجم وششم سگ وخوک صحرائی نه دریائی و
ہمچنین اجزاء و رطوبات ولعابات ہر یک ہر چند اجزائی باشد که حیوة در آنہا حلول نکرده باشد
مانند مو وناخن آنہا ہم نجس است ہفتم میتة است از ہر حیوانی که صاحب نفس سائلہ باشد مگر میتہ
آدمی که نجاست آن بعد از سرد شدن وپیش از غسل دادن است بلکه پیش از سرد شدن وبعد
از مردن نیز بنا بر احوط ہشتم کافر است حتی مرتد ویہود ونصاری ومجوس وہمچنین است حکم اجزاء آنہا
حیاۃ در آنہا حلول کرده یا نکرده باشد ومراد از معرفت کافر آنست که انکار الٰہیت الٰہی یا رسالت
یا ضروری از ضروریات دین نماید و احوط بلکه اقوی اجتناب از اولاد کفار است پیش از بلوغ
نہم شراب وہر مسکری که در اصل روان است ہر چند منجمد گردد ومشہور الحاق آب انگور است بآن ہرگاه
غلیان بہم رساند وبعضے علماء ومنوده اند اعتبار اشتداد را نیز واظہر واحوط اجتناب است مطلقا
دہم فقاع است وآن از جو عمل می آید چنانچه بعضے ذکر نموده اند ومعتبر در آن صدق اسم
است در عرف عرب وہمچنین عرق شتر جلال بلکه مطلق حیوانات جلال است بنا بر احتیاط
یازدہم عرق جنب است از حرام خواه در وقت حصول جنابت باشد یا بعد از آن خواه در زنا
باشد یا در مرد از زنا باشد یا از لواط وطی بہیمه باشد یا غیر آنہا بلکه در وطی حائض در روزه
ماه رمضان وظہار قبل از کفاره اقوی اجتناب است مسئلہ در آنچه معتبر است در غسل و
آن چند چیز است اول نیت باینکه بداند چه میکند وغسل بر دو قسم است ارتماسی وآن یکدفعه
فرو رفتن بآب است بنحویکه جمیع بدن را آب فرا گیرد وموضعی از بدن نماند که آب باو نرسد
حتی زیر مو یا قشبی بنحویست که در اینجا ذکر میشود دوم شستن سر وگردنست وقدری
از شانه ہا وسینه وپشت سر داخل کند در شستن سر وگردن تا یقین بقدر واجب بہم رساند و
آب را از زیر موی سر و ریش برساند وہمچنین گوش وچشم ودماغ ودہن ہر چه از آنہا ظاہر باشد

سوم شستن جانب راست است و چیزے از دوش و چیزے از گردن و چیزے از طرف چپ از
پیش رو و پشت سر و داخل کند تا سر انگشتان و احوط شستن تمام عورت است بجہت یقین
چہارم شستن جانب چپ است بطریق مذکور کہ در شستن جانب راست مذکور شد و در این دفعہ
نیز احوط شستن تمام عورت است بجہت حصول الیقین پنجم ترتیب یعنی اوّل سر و گردن بشوید
دوم شستن جانب راست سوم شستن جانب چپ است بنحو مذکور و ترتیب در غسل ارتماسی
نیست چونکہ یکدفعہ فرو رفتن در آب است ششم تخلیل آنچہ در دست و پا بودہ باشد از انگشتر
و سوار و غیر ہا ہر گاہ مانع وصول آب بود باشد مثل چرک زیاد و چربی زیاد در بدن ہفتم طاہر بودن
جمیع اعضاء بدن است قبل از غسل ارتماسی و طاہر کردن بدن بعد از ازالۂ عین بدو مرتبہ
از آب قلیل و فرو بردن در آب کثیر نیز دو مرتبہ بنا بر احتیاط و بول در آب جاری یک مرتبہ
کافی است ہشتم مطلق بودن و طاہر بودن آب است یعنی مضاف نباشد مثل گلاب وغیرہ و نجس
و مشتبہ بنجس ہم نباشد کہ غسل بہیچ یک از اینہا صحیح نیست در جنابت باقیست نہم مباح
بودن آب و مکان است یعنی آن دو غصبی و مشتبہ بغصبی نباشد کہ غسل در آن مکان و در آن
آب صحیح نیست و اعادۂ آن نماید کہ غسل او باطل است دہم باقیماندن بنیت غسل تا آخر و
اگر تا سینہ در آب باشد و بنیت غسل زیر آب رود کافی نیست در غسل ارتماسی و بیرون آمدن
از آب واجب نیست مسئلہ اگر کسے یک دفعہ بزیر آب رود بنیت سر و گردن و دفعہ دیگر بنیت
طرف راست و دفعہ دیگر بنیت طرف چپ کفایت میکند در غسل ترتیبی و اما ارتماسی مذکور شد
مسئلہ اگر کسی غسل کند و قصد دادن اجرت حمامی بطریق متعارف ندارد کہ بدہد غسلش باطل است
اگرچہ بعد ہم او را راضی کند باید غسل را اعادہ نماید و اگر قصد دادن دارد و در رفت و غسل کرد
و بیرون آمد و وجہ با او نداد غسلش صحیح است و مشغول ذمہ است مسئلہ واجبات وضو اوّل

نیت با بمعنی که بداند چه میکند و نیت همان داعی بفعل است و برانگیزانندهٔ شخص است بجهت
عمل قربةً الی الله و نیت شرط است در هر عملی و بدون آن صحیح نیست دوم شستن رو از
رستن گاه موی سر تا آخر زنخ بحسب طول و بحسب عرض فرو گرفتن انگشت ابهام و وسطی
از طرفین رو و قدری از اطراف بشوید بجهت حصول الیقین سوم شستن دست راست
است از سر فوق تا سر انگشتان از اعلی فالاعلی و قدری بالاتر از مرفق بشوید بجهت حصول
یقین چهارم شستن دست چپ است بنحویکه در دست راست مذکور شد و آبی که از دست
چپ زیاده آمده است با آن آب مسح سر و مسح پای راست و پای چپ را بکند پنجم مسح
سر است از پیش روی سر بقدر مسمّی کافیست بمقدار سه انگشت افضل و بهتر میباشد ششم مسح
هر دو پا از سر انگشتان تا کعبین علی الاشهر و الی المفصل علی الاحوط هفتم ترتیب و موالات
باین نحو که اول رو را بشوید از اعلی فالاعلی بعد از آن دست راست بعد از آن دست چپ بعد
مسح سر و پاها و موالات این است که پی در پی شسته باشد بتفصیلی که هست هشتم تخلیل و طاهر
بودن اعضا است یعنی مانع نبودن آنچه در دست است از انگشتر و زه گیر و هرچه مانع وصول
آب باشد و اعضای وضو طاهر باشند یعنی نجس یا متنجس نبوده باشد قبل از وضو و بدون آن
وضو صحیح نیست نهم غصبی نبودن آب و مکان و مشتبه بغصبی هم نباشد و ظرف آب هم
اگر منحصر است غصبی نباشد و محل ریختن آب مطلقا غصبی نباشد و هم چنین مضاف نبودن
آب مثل آب انار و گلاب و غیرهما دهم از جملهٔ شرائط وضو مباشرت است یعنی خود وضو خود
سازد پس اگر معین بگیرد بدون عجز و مرض و ضرورتی وضو او باطل و اعادهٔ او لازم است
مسئله وضو ارتماسی در رو و دست راست و دست چپ میشود لکن در وقتیکه این دو
تا آخر در زیر آب کرده و بنیت وضو بیرون آورد از برای درست شدن باید در وقت

فرو بردن زیر آب مسئله واجبات تیمم اول نیت با این معنی که بداند چه میکند بداند که این تیمم بدل از
غسل است یا وضو بقصد تعیین احدهما بحیث مباح بودن نماز بجا می آورد قربةً الی الله
دوم مسح کردن بهر دو کف دست است از رستنگاه موی سر تا سر اعلای بینی و احوط
مسح حاجبین است و نیز باید ماسح بر ممسوح کشیده شود نه عکس آن سوم مسح پشت دست
راست است بکف دست چپ از بند دست راست تا سر انگشتان چهارم مسح نمودن
پشت دست چپ است بکف دست راست از بند دست چپ تا سر انگشتان پنجم
طاهر بودن اعضا است قبل از تیمم و باید طهارت اعضای تیمم در حال اختیار تیمم صحیح نیست ششم
ترتیب است یعنی اول مسح پیشانی کند و دوم مسح دستها و موالات باینکه فیما بین دو ضربه
فاصله نشود عرفاً هفتم چنین در مسحات و نیز دست بالغ نباشد فیما بین ماسح و ممسوح هشتم طاهر
بودن آنچه بر آن تیمم میکند یعنی نجس و مشتبه بنجس نباشد و خالص باشد یعنی مضاف نباشد
مثل آرد و غیره و فیما بین دست و آنچه بر آن تیمم میکند مانع نباشد نهم مباح بودن مکان تیمم
یعنی غصبی نباشد و مشتبه بغصبی نباشد و اما آن کسانیکه در حبس یا در مکان غصبی مانده اند
دارد مسئله بچند شی تیمم میتوان کرد خاک و زمین و رمل و سنگ و غبار و گل اما باید گل را
خشک کند و اگر ممکن نشود خشک کردن آن بهمان گل تیمم کند اما تا خاک ممکن شود بر خاک
و بعد بر زمین و بعد بر ریگ و بعد بر سنگ و بعد بر غبار و آخر همه گل است مسئله در نواقض وضو و
یعنی چیزهائیکه شکننده وضو است اول بول چه باختیار چه بغیر اختیار چه کم باشد چه بسیار
دوم غائط چه از راه متعارف باشد یا غیر متعارف سوم جماع چه با انزال باشد چه بی انزال
چهارم استمنا یا خروج منی و بدون خروج مستلزم نیست پنجم باد که از موضع معتاد خارج شود
چه با صدا باشد و چه بی صدا چه باختیار باشد و چه بی اختیار ششم خواب که غالب شود

بر چشم و گوش بنوعیکه بچشم نه بیند و بگوش نشنود و پوشیدن مزه خواب نیز علی الاحوط هفتم مستی و بیهوشی بحدیکه احوال خود را نفهمد هشتم جنون یعنی دیوانگی بهر دو قسمش نهم حیض و نفاس و استحاضه مطلقا دهم مس میت پیش از غسل دادن او بنا بر احتیاط فصل در شرائط صحت صلوٰة است مسئله اول غسل جنابت و غسل حیض و نفاس و استحاضه مطلقا دوم وضو برای محدث غیر جنب بشرط صحت و شرعی بودن سوم تیمم برای فاقد آب یا در یعنی که وضو و غسل ممکنش نیست چهارم سجده بر ما یصح السجود علیه یعنی ماکول و ملبوس و معدنی نباشد در حال اختیار پنجم ستر عورت از برای مردان از ناف تا زانو علی الاحوط و از برای زنان همه بدن سوای الا وجه و کفین و قدمین و احوط ستر باطن قدمین است ششم مباح بودن لباس و فرش و مکان یعنی غصبی و مشتبه بغصبی نباشد هفتم طاهر بودن بدن و لباس و موضع سجده نیز باید پاک باشد هشتم دخول وقت اگر نماز پیش از دخول وقت واقع شود باطل است نهم استقبال قبله اگر انحراف بقسم مذکور و نخبه عمدا حاصل شود یا شد باطل است دهم نیت و بدون نیت هیچ عملی صحیح نیست بلکه شرط صحت است مسئله در لباس مصلی که نماز در آنها باطل است اول حریر محض از برای مردان و لباس طلاباف نیز برای ایشان و لباس زری طلائی از برای مردان و از برای زنان همه اینها جائز است دوم ستر عورت بنحویکه مذکور شد در شرط صحت صلوٰة سوم لباس حاکی بدن و عورت از برای زنان و حاکی عورت از برای مردان نیز چهارم پوست حیوان غیر ماکول اللحم بغیر از خز و سنجاب که مستثنی است پنجم جلد ماکول اللحم غیر مذکی بنزد اهل شریعت نحر ششم شعر و وبر و سایر اجزا ء غیر ماکول اللحم مطلقا الا خز و سنجاب هفتم لباس غصبی و مشتبه بغصبی بنحو مذکور در سابق هشتم لباس خون آلوده که زیاده از درهم

بقلی بخر و مانند آن و غیره و خون نجس العین اگرچه کمتر باشد نهم محمول نجس غیر کلاه و بند زیر جامه و هرچه
نماز بآن تمام نشود و احوط اجتناب است در غیر محل عفو مسئلهٔ نمازهای واجبی اوّل نماز یومیّه
پنجگانه که صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا دوم نماز جمعه مع شرائط آن سوم نماز عیدین با شرائط
آن چهارم نماز طواف اگر واجب شود پنجم نماز آیات که ماه گرفتن و آفتاب گرفتن و غیره ششم
نماز میّت و آن واجب کفائیست هفتم نماز نذر و عهد و قسم هشتم نماز استیجار که واجب
می‌شود نهم نماز والدین بر ولد اکبر مسئلهٔ واجبات نماز اوّل قیام و آن رکن است در
تکبیرة الاحرام و متصل برکوع دوم نیت و آن شرط است سوم تکبیرة الاحرام و آن رکن است
چهارم قراءت حمد و سوره و آن غیر رکن است پنجم رکوع است و آن رکن است ششم دو سجود
باهم رکن است هفتم تشهد و آن غیر رکن است هشتم سلام و آن غیر رکن است نهم ذکر رکوع
و سجود و تسبیحات اربع غیر رکن اند دهم ترتیب و آن غیر رکن است یازدهم موالات و آن غیر
رکن است دوازدهم طمأنینه مسئلهٔ منافیات نماز اوّل در اثنای نماز چیزی خوردن و
آشامیدن اگرچه اندک باشد مثل غذای لای دندان اگر صدق خوردن بر او بشود اما خوردن
آب در نماز شب و بلعیدن نبات تفصیلی دارد دوم عمداً بدو حرف تکلم کردن که غیر قرآن و دعا
و ذکر خدا بوده باشد و همچنین یک حرف که فهماننده معنی باشد مثل قِ که بمعنی نگاه داشتن
است و عِ که بمعنی حفظ کردن و امثال آن سوم عمداً خندیدن یعنی خنده با صدا و بی صدا
هم اگر حبس کند در دل که تغییر نماید احوالش احوط اتمام نماز و اعادهٔ آنست و اما تبسم که ماحی
صورت صلوة نبوده باشد عیبی ندارد چهارم عمداً برای امور دنیا گریه کردن مثلاً برای ضرر
کلّی یا فوت کسی و از خوف و خشیت الهی و شوق بهشت جاودانی یا از خوف نار ضرر ندارد و گریه بر
سید الشهداء هم بی اختیار ضرر ندارد پنجم دست بر روی دست انداختن و همچنین آمین گفتن

بدون تقیه و در مقام تقیه ضرر ندارد و اگر بتواند در جائی پنهان نماز کند و تقیه نکند احوط است
ششم عمداً ترک واجبی از واجبات نماز کردن و همچنین زیاد کردن یا کم کردن از واجبات رکنی عمداً یا سهواً
و جهلاً مبطل است و در واجب غیر رکنی عمداً و جهلاً اما سهواً مبطل نیست هفتم عمداً انحراف از قبله
بحدی که استقبال نکند و استدبار آن اگرچه سهواً بوده باشد و همچنین تمام رو را بطرف یمین و یسار گردانیدن
اما بگوشهٔ چشم نظر کردن عیب ندارد هشتم فعل کثیر و سکوت طویل که او را از عرف
شرع از نمازگذار بیرون برد چه عمداً و چه سهواً و چه جهلاً مثل رنگ یا ریش و عمامهٔ خود
بازی کند مثل که بگویند شخص نماز نمیکند نهم در مکان و جای و فرش غصبی نماز
بجای آوردن و همچنین اگر ستر به غصبی بوده باشد که نماز در اینها هیچ یک صحیح نیست
فصل بدانکه شکیات بیست و یک قسم است پنج قسم از آن اعتبار ندارد و هشت قسم دیگر بعد از
فکر یا و باطل است و هشت قسم دیگر بعد از فکر کردن صحیح است بتفصیل که خواهد شد انشاء الله اما آن پنج قسمی که اعتبار
ندارد اول شک بعد از سلام بایمعنی که سلام نماز ظهر داده و شک میکند که آیا سه رکعت
کرده ام یا چهار رکعت اعتنا بچنین شکی نکند و نمازش صحیح است و همچنین در سایر
نمازهای دیگر دوم شک بعد از وقت باین معنی که آفتاب در آمده یا مغرب شده یعنی شب شده
شک میکند که آیا نماز صبح و ظهر و عصر را کرده ام یا نه این شک اعتبار ندارد سوم شک
بعد از محل است بایمعنی که حمد را میخواند شک میکند که تکبیرة الاحرام را گفته ام یا نه
و همچنین در اثنای سوره خواندن شک میکند که حمد را خوانده ام یا نه و همچنین
است در هر فعلی که داخل در فعل دیگر شده اعتبار ندارد چهارم شک کثیر الشک است
اعتبار بشک او نیست و مدار کثیر الشک نظر باهل عرف است پنجم شک امام
و ماموم با ضبط و حفظ نمودن دیگری اعتبار ندارد بایمعنی که امام از سجده برداشت

و مشغول تشهد شده مأموم شک میکند آیا دو رکعت است یا سه اعتباری بشک مأموم نیست
باید متابعت امام بکند و هم چنین شک امام با علم مأموم اعتبار ندارد و امّا آن هشت قسمی که باطل
است احوط آنست که باینقدر فکر کند که از صورت نماز گذار بیرون رود و هنوز بیرون نرفته
اگر علم یا مظنه اش بجائی برسد عمل کند و الّا باطل است اوّل شک در رکعات نماز دو رکعتی واجبی
مثل نماز صبح یا ظهر و عصر و عشاء مسافر غیر از نماز مستحبی و نماز احتیاط فرضی است بنا بر یک بگذارد
یا دو دوّم شک در عدد رکعات نماز سه رکعتی یعنی مثل نماز مغرب مثل آنکه شک کند در حال تسبیح
اربعه که آیا دو رکعت است یا سه رکعت احتیاط این است که فکر کند تا از صورت نماز گذار
بیرون رود و اگر هنوز بیرون نرفته علم یا مظنه اش به در رفت برگردد و حمد و سوره را بخواند
و نماز را تمام کند نمازش صحیح است و اگر علم یا مظنه ربرفت تسبیح اربع را تمام کند و سلام
نماز را بدهد و اگر در شک باند در هر صورت که باشد خواه پیش از اکمال سجدتین و خواه بعد از
اکمال سجدتین نمازش باطل است سوم شک در نماز های چهار رکعتی که پای یک در میان
باشد در هر جا که شک اتفاق افتد و در شک باقی ماند نمازش باطل است چهارم شک در
نماز های چهار رکعتی که پای دو در میان باشد پیش از اکمال سجدتین مثل اینکه قنوت می خواند
شک میکند که آیا این دو رکعتی است یا چهار رکعتی است بعد از فکر اگر علم یا مظنه اش بجائی
نرفت و بحال شک باقی ماند نمازش باطل است خواه در رکوع باشد خواه در قیام بعد از رکوع
خواه در سجدهٔ اوّل باشد خواه در سجدهٔ دوّم تا حدیکه ذکر واجب را تمام نکرده و اگر ذکر واجب را تمام کرده
ولی هنوز سر را بلند نکرده احوط اجرای حکم بعد از رفع رأس است و اعادهٔ نماز پنجم شک میان دو و
پنج خواه بعد از اکمال سجدتین و خواه پیش از آن خواه در قیام یا در هر جا که باقی ماند بشک نمازش باطل
است ششم در میان سه و شش است در هر حالت که در شک باقی ماند نمازش باطل است هفتم شک در میان

چهار و شش است و در صورت علم بطلان نماز است ششم یقین در یک و شک در عدد آن مثل آنکه یقین
در شک دارد و لکن عدد رکعات را کم کرده نمیداند که یک است یا دو یا سه یا چهار او حال
این است که اگر گمان کند اگر علم یا ظن باشد بجانبی قرار گرفته به آن عمل کند و اگر در حال شک
باقی ماند نمازش باطل است قسم سوم آن شکهائیکه باطل کننده نماز نیست بلکه از آنها
صحیح است بر هشت صورت است اول شک در میان دو و سه بعد از اکمال سجدتین بقدر
سعی تردد میکند هرگاه علم یا ظن بطرفی قرار گرفت نمازش را تمام کند و اگر در شک باقی
ماند بنا را بر سه بگذارد و یک رکعت دیگر بجا آورد که چهار رکعت بشود و سلام نماز را بدهد
بدون منافی برخیزد و یک رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد نمازش صحیح است دوم
شک درمیان دو و سه و چهار بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار بگذارد و سلام نماز را بدهد
بعد دو رکعت نماز احتیاط ایستاده و دو رکعت نشسته بجا آورد سوم شک میانه دو و چهار
است بعد از اکمال سجدتین بنا را بر چهار میگذارد و سلام نماز را میدهد و بعد از آن دو رکعت
نماز احتیاط ایستاده بجامی آورد چهارم شک میانه سه و چهار در هر جا که باشد بنا را بر چهار
بگذارد و نماز را تمام کند بعد یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا
می آورد و دو رکعت نشسته افضل است پنجم شک میانه چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد دو سجدهٔ سهو واجب بجامی آورد اما شک
در حال قیام باید فوراً بنشیند پس در این هنگام شک او برمیگردد به میان سه و چهار بنا را
بر چهار گذارد و نماز را تمام کند و یک رکعت ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد و
بعد دو سجدهٔ سهو احتیاطاً از برای قیام بیجا عمل آورد ششم شک درمیان سه و
پنج است در حال قیام زود می نشینی و بنا را بر چهار میگذاری و نماز را تمام می کنی بعد

دو رکعت نماز احتیاط ایستاده بجای آوری و احتیاط در اینجا دو سجدهٔ سهو بجا آوردن است
از برای قیام بیجا هفتم شک در میان سه و چهار و پنج است در حال قیام باید بنشیند بنا را
بر چهار گذارد و تمام کند و بعد دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته نماز احتیاط بجا آورد و دو
رکعت ایستاده مقدم بدارد بر دو رکعت نشسته و دو سجدهٔ سهو احتیاطا برای قیام بیجا آورد
هشتم شک در میان پنج و شش است در حال قیام در شک ماند باید بنشیند و نماز را تمام
کند و بعد دو سجدهٔ سهو واجب از برای شک بجا آورد و همچنین دو سجدهٔ سهو احتیاطا از
برای قیام بیجا بجا آورد و همچنین از برای بحول الله و قوته دو سجدهٔ سهو اگر گفته باشد
و مثل اینست شکهای سابق که در حال قیام صحیح بودند فصل بدانکه مفطرات معلوم نه چیز
است اول خوردن هر چیزی که خورده شود و معتاد باشد مثل نان وغیره یا معتاد نباشد مثل
سنگریزه و گل و برگ درختان از روی عمد که موجب قضا و کفاره است مطلقا دوم آشامیدن
هر چیزی که آشامیده شود معتاد باشد مثل آب وغیره یا معتاد نباشد مثل آب گیاه و آب
درختها که از روی عمد موجب قضا و کفاره است مطلقا سوم جماع است مطلقا چه در دبر و
چه در قبل چه فاعل و چه مفعول هر چند مفعول مرد باشد چه انزال شود و چه نشود که موجب
قضا و کفاره است مطلقا چهارم استمنا است یعنی طلب منی کردن خواه بتقبیل و ملامسه و
ملاعبه بوده باشد یا نوع دیگر هر چند بخیال و نظر باشد با انزال موجب قضا و کفاره است
پنجم کذب بر خداوند و رسول و ائمه علیهم السلام است و احوط الحاق فاطمه زهرا است
و همچنین انبیا و اوصیاء ایشان از روی علم و عمد که موجب قضا و کفاره است ششم
ارتماس در آب یعنی فرو بردن سر در زیر آب خواه تمام بدن بیرون باشد یا نه چه آب مضاف
مضاف باشد و منفذ سر گرفته باشد یا نه موجب قضا و کفاره است هفتم غبار بحلق رسانیدن

مطلقا چه حلال باشد و چه حرام مثل آرد و خاک حتی دود تنباکو وغیره و غلیظ آن بلا اشکال
و در رقیق آن بنا بر احتیاط موجب قضا و کفاره است هشتم قی کردن از روی عمد و اختیار
که عرفا صدق قی کند و آن موجب قضا است و اما اگر بی اختیار بوده باشد ضرر ندارد
و برای چیزی نیست نهم حقنه کردن بمایع است اگرچه بجهت مرض یا ضرورتی باشد
احوط بر آن قضا است ولی شیاف ضرر ندارد و احوط ترک نمودن است اما دهم باقی
ماندن بر جنابت عمدا تا طلوع فجر روزه منعقد نمی شود و باقی ماندن بر حیض و نفاس
و استحاضه بعد از پاک شدن تا صبح نیز روزه منعقد نمیشود و موجب قضا و کفاره است
مسئله در سجدهٔ سهو است پنج موضع واجب است اول سلام بیجا و کلام بیجا و تشهد
فراموش شده و سجدهٔ فراموش شده و شک میان چهار و پنج بعد از اکمال سجدتین
اما در نماز چیزی زیاد میشود یا کم میشود خصوصا قیام موضع قعود و قعود موضع قیام بنا بر
احتیاط و اما طریقهٔ سجدهٔ سهو آنکه بسجده رود مثل سجدهٔ نماز که هفت موضع خود را بر زمین
قرار بدهد و بدین طریق بگوید بِسْمِ اللهِ وَبِاللهِ وَصَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ
مُحَمَّدٍ و در سجدهٔ دوم همین را بگوید و تشهدش مثل تشهد نماز است بنا بر احوط و
سلام بگوید مسئله نماز آیات که از نمازهای واجب است و آن دو رکعت است بده
رکوع اول نیت میکند و حمد و سوره می خواند و میرود برکوع و ذکر رکوع را
می خواند و سر بر می دارد و ثانیا حمد و سوره می خواند و قنوت میکند و میرود
برکوع باز سر بر میدارد و حمد و سوره و قنوت می خواند و میرود برکوع باز
سر بر میدارد و حمد و سوره می خواند و میرود برکوع و سجود میکند بعد
بر می خیزد و حمد و سوره و قنوت میکند و پنج رکوع دیگر مثل سابق تمام میکند

دبسجده میرود ونماز را تمام میکند و یادگرفتن نماز آیات نیز بر هر مکلف واجب است ووقت هر یک از
آیات باید حکما بکند با شرایط مسئله نماز میت یعنی نماز جنازه میت پنج تکبیر است نیت
میکند و تکبیر اوّل میگوید و بعد از ان می گوید اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ
اَنَّ مُحَمَّدًا رَّسُوْلُ اللّٰهِ و تکبیر دوم میگوید پس بگوید اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ
وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ و بعد از آن تکبیر سوم میگوید پس بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْمُؤْمِنِیْنَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ و تکبیر چهارم بگوید پس بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذَا الْمَیِّتِ و اگر
زن باشد بعد از تکبیر چهارم بگوید اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِهٰذِهِ الْمَیِّتَةِ پس تکبیر پنجم را بگوید
و تمام کند و این نماز میت واجب کفائیست و بر همه کس واجب است که این را بدانند که شاید
در جائے شخصے مرده باشد بر او نماز کنند و اگر چنانچه یکنفر بر او نماز کرد بر دیگران ساقط
است و همچنین تغسیل و تکفین و دفن اموات هم واجب کفائیست مسئله بدانکه آن چیز
خمس بر آنها واجب میشود هفت چیز است اوّل مالی است که از کفار حربی در جهاد بدست
بیاید وقتی که جنگ باذن امام علیه السلام باشد دوّم معادنست مثل معدن طلا و نقره
وغیره و امثال آن حتی نمک و گوگرد و احوط ادای خمس است از گل سرخ و گل سرشو
و سنگ آسیاب و آهک و گچ و امثال آن چیزهائیکه معدنی باشد سوم گنج یعنی مالیکه در زیر زمین
کرده باشند بجهت ذخیره خواه نقدین باشد یا غیر نقدین بجهت مجرد محافظت خواه در بلاد
کفار حربی باشد یا نه اثر اسلام بر آن باشد یا نه چه در زمین معموره باشد یا غیر معموره چهارم
چیزهائیکه از دریا بغوص رفتن بیرون بیاورند مثل مرجان و مروارید و امّا آنچه بدون فرو
رفتن حاصل شود داخل در منافع مکاسب است و در عنبر دو حالت دارد بفرو رفتن در
آب و غیر فرو رفتن پنجم منافع تجارت و زراعت و صناعت و جمیع انواع اکتساب و زیادتی

منافع زراعت و کسب هر چند کم باشد مثل صید کردن و هیمه کندن یا آوردن و فروختن
و سقائی کردن و اجیر شدن حتی بعبادت و تعلیم اطفال و حمالی و قاصدی کردن و امثال
آن ها جمیعا باید سال از برای خود قرار بدهند بعد از مؤونه خمس آن ها را بدهند سیم زمین
زراعتی است که آن را کافر ذمی از مسلمان بخرد و اگر هبه یا مثل آن نماید خمس ندارد و خمس
تعلق بعین میگیرد و تسلط اهل قیمت از ذمی و تفصیل این مسئله در محل خود ذکر شده است
هفتم مال حلالی است که مخلوط بمال حرامی شده باشد مثل آنکه مالی از حرام از دزدی و قمار یا
و امثال آنها داخل مال حلال خود کنند و معلوم نباشد که چه قدر است و صاحبش را نشناسد
جمیع آن مال حلال نمیشود مگر آنکه خمس آن را بدهد مسئله معتبر در قسم اول که مال غنیمت باشد
و در دوم بیرون کردن آنچه خرج شده از برای تحصیل معدن مثل خرج کندن و کشیدن
و امثال آن و در سوم بیرون کردن آنچه خرج کرده باشد در بیرون آوردن آن و رسیدن بمقدار
نصاب و آن نصاب نقدین است و در چهارم نیز نصاب و دفع مؤونه شرط است و نصاب
آن سه ربع مثقال صیرفی است و در پنجم آنکه از خرج خود و عیال خود زیاد آمده باشد و خرج
معتبر است میانه روی بحسب حال شخص و در هفتم معتبر است مجهول بودن قدر حرام
و مالک آن و اما اگر مالک و قدر آن هر دو معلوم باشد باید رد شود بمالک آن مسئله
خمس عبارت است از پنج یک مال که باید او نصف آن بمجتهد جامع الشرائط یا وکیل
او باید برسد یا باذن او باید داد و نصف دیگر را بفقرا و ایتام و ابن السبیل سادات
که از طرف پدری و مادری سید باشند یا از پدری تنها یا از طرف مادری تنها مسئله اگر سید
غنی باشد خمس باو بدهند کفایت نمیکند و بری الذمه نخواهد بود مسئله سزاوار است
هر مؤمنی سال از برای خود قرار بدهد که سر سال او رسید حساب کند و خمس مال

خود را بدهد اگرچه پنج دهم نکه باشد یا پنج درهم پنجیک آشنا بدهد که باعث نموّ مال او و برکت او
میشود و درهم حصۀ آل محمد کرده است بجهت او است حق ایشان بعض اخبار و آیات و از جملۀ
گناهان کبیره منع خمس است چنانچه شیخ کلینی از حضرت باقر یا صادق صلوات الله علیهما
روایت نموده که شدیدترین چیزی که در روز قیامت بر مردم است آن گرفتاری است که مطالبه کند
صاحب خمس حق خود را و شیخ صدوق از ابی بصیر روایت نموده که از حضرت باقر سؤال نمود که
آسانتر چیزی که بنده بسبب آن داخل جهنم میشود چیست آنحضرت فرمود که یک
درهم از مال یتیم بخورد و ما یتیم آن هستیم و باز شیخ صدوق در کتاب کمال الدین از امام عصر صلوات
الله علیه و عجّل الله فرجه روایت نموده که فرمودند لعنت خدا و ملائکه و مردمان بر کسی که یک
درهم از مال ما را بحرام بخورد و بسیار ها که آتش جهنم در شکم او میشود حرارت آتش افروخته
جهنم را والله ولی التوفیق مسئله آنچه زکوة بآن تعلق میگیرد و واجب است نه چیز است
طلا و نقره مسکوک که سکه معامله داشته باشد و گاو و گوسفند و شتر که در تمام سال چریده باشند در علفزار صحرا
و علوفه کار کن و بارکش نباشند و گندم و جو و مویز و خرما باید که پیش از صدق اسم مالک باشد
و بحد نصاب هم باشند که صد و چهل و چهار من تبریز است بسنگ شاه و شاه نزدیک است
اما پیش از خرج و مؤنه آنها یعنی بیرون کردن اخراجات آن تعلق میگیرد زکوة بنابر احتیاط
اما نصاب اول طلا پانزده مثقال صیرفی است و نصاب دویمش سه مثقال است اما نصاب
اول نقره صد و پنج مثقال است و نصاب دویمش بیست و یک مثقال است و اینها مثقال
صیرفی میباشند اما نصاب گوسفند پنج است اول چهل است و در آن یک گوسفند بدهند
دوم صد و بیست و یک است در آن دو گوسفند بدهند سوم دویست و یک است در آن
سه گوسفند بدهند چهارم سیصد و یک است در آن چهار گوسفند بدهند پنجم چهار صد است

دوران و بعد هر چه زیاده شود و هر صد عدد یک بدهند و در این چیزی نیست یعنی زکوة ندارد
اما طلا و نقره و گاو و گوسفند و شتر در اینها سال معتبر است تا عین هم باقیست هر سال
باید بدهند تا به نصاب اما زکوة آنها آنچه سپید اگر نباشد در سال سه باشد و اگر بیش
باشد یکسال باشد احتیاطاً و اما مستحقین زکوة هشت صنف اند اول و دوم فقیر و مسکین
سوم کسانیکه تعیین شده اند از جانب امام یا مجتهد از برای گرفتن زکوة و جمع و ضبط آن
چهارم کفار که تالیف شده است که قلوب ایشان از برای جهاد آماده و در زمان غیبت ساقط
است پنجم آزاد کردن عبدی که تحت شدت است و ادای ایشان بلکه مطلق اشتر باشد ششم
ادای دین کسی که عاجز باشد از ادای آنها باشد الکش هفتم مطلق خیرات مثل مسجد و مدرسه
ساختن و غیر اینها هشتم کسیکه در راه مانده اند بی چیز اگرچه در ولایت خود چیزدار باشد یا
الکش اما قدر یقینی زکوة طلا و نقره چهل یک حصه شود و اما گندم و جو و مویز و خرما اگر آب
جاری یا آب بارش خورده اند زکوة آنها ده یک است و اگر آب چاه و مثل آن خورده باشند
بیست یک است و اگر بعض بعض خورده باشند بالنسبت باید ادا و اما نصاب شتر دوازده
است پنج نصاب اول هر یک پنج شتر است و هر یک پنج یک گوسفند باید داد تا بیست
پنج شتر و نصاب ششم بیست و شش شتر است زکوتش یک شتری که داخل در سال
دوم شده باشد نصاب هفتم سی و شش شتر است زکوتش یک شتری است که داخل در
سال سوم شده باشد نصاب هشتم چهل و شش شتر است زکوتش یک شتری که داخل در سال
چهارم شده باشد نصاب نهم شصت و یک است زکوتش یک شتری که داخل در سال پنجم
شده باشد نصاب دهم هفتاد و شش است زکوتش دو شتری که داخل در سال سوم
شده باشد نصاب یازدهم نود و یک است زکوتش دو شتری که داخل در سال چهارم

شده باشد نصاب دوازدهم صد و بیست و یک شتر است زکوتش بهر پنجاه شتر یک شتری که داخل در سال چهارم شده باشد و یا بهر چهل شتر یک شتر بدهد که داخل در سال سه شده باشد و در مابین چیزی بر آن نیست و اما این شترها که سید هند باید همه ماده باشند اما نصاب گاو دو گوسفند دو نصاب است اولش سی گاو و دومش چهل گاو و زکوة سی گاو یک گاو یکساله نرینه یا ماده و بر چهل گاو یک گاو ماده بدهند که داخل در سال سه شده باشد و دیگر تفصیل تمام را در کتاب نخبه رجوع کنند مسئله دویم آنست شخصی که استطاعت بهم رسانید که خرج رفتن و برگشتن خود و عیال واجب النفقه خود را دارد بغیر حال خود و برگشتن هم بقسمی باشد که امر معاشش بذلت نباشد باید برود و دیگر از فروع امر بمعروف و نهی از منکر یعنی امر کردن مردم را بواجب و نهی کردن مردم را از حرام واجب است با شرائطش و امر بمستحبات کردن و نهی از مکروهات کردن مستحب است مسئله کیفیت حلیت زنان از برای مردان بیکی از چهار چیز است اول عقد دوام دوم عقد انقطاع سوم ملک یمین چهارم تحلیل طریقه عقد اگر زن و مرد هر دو عاقد باشند در عقد انقطاع زن میگوید اَنْكَحْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فورا در جواب میگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید زَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فورا بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ یا اینکه زن بگوید اَنْكَحْتُكَ وَزَوَّجْتُكَ نَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ مرد فورا بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَالتَّزْوِيجَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر چنانچه بهر سه طریق مذکوره را جاری کنند خوبست لیکن ضرور نیست که زن و مرد خود عاقد باشند اما اگر هر دو وکیل داشته باشند

پس وکیل زن بگوید بوکیل مرد أَنْكَحْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي مُوَكِّلَكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ ویا آنکہ وکیل زن بگوید زَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي لِمُوَكِّلِكَ
فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ
لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ ویا آنکہ وکیل زن بگوید أَنْكَحْتُ
وَزَوَّجْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي لِمُوَكِّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ
وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ وَالتَّزْوِيجَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اینجا ہم اگر ہر سہ لفظ گفتہ شود نیکو ست و اگر مختلف باشد
باینمعنی کہ زن خود عاقد باشد با وکیل مرد یا بعکس پس اگر زن با وکیل مرد عاقد باشد
پس زن بگوید أَنْكَحْتُ نَفْسِي بِمُوَكِّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ
الْمَعْلُومِ پس وکیل مرد فوراً بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ
عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و اگر زن وکیل داشتہ باشد پس وکیل زن میگوید بمرد أَنْكَحْتُ
نَفْسَ مُوَكِّلَتِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ عَلَى الْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ پس مرد فوراً بگوید
قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ و در اینجا
ہم اگر ہر سہ لفظ را ایضاً جاری نماید نیکو ست یعنی بگوید أَنْكَحْتُ بتنہائی و ثانیاً
زَوَّجْتُ بتنہائی و ثالثاً أَنْكَحْتُ وَزَوَّجْتُ باہم اما در عقد دائم بعینہ ہمین طریق
مذکور است مگر آنکہ لفظ مدت را از او بر میدارند مثل آنکہ زن میگوید أَنْكَحْتُكَ نَفْسِي
عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ و مرد فوراً میگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِي عَلَى الصَّدَاقِ
الْمَعْلُومِ و ہم چنین وکیل زن بگوید أَنْكَحْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي بِمُوَكِّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ

الْمَعْلُوْمِ و وکیل مرد فورا بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكِّلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُوْمِ
و هم چنین است قسمهای دیگر و امّا مِلک یمین عقد نمی خواهد و عقد او همین عقد بیع است
و امّا تحلیل پس عبارت است از اینکه مالک بگوید اَحْلَلْتُ لَكَ وَطْيَهَا يَوْمًا اَوْ
اُسْبُوْعًا اَوْ شَهْرًا اَوْ سَنَةً وَهٰكَذَا و معنی او بفارسی چنین است که حلال کردم
از برای تو مقاربت با او را یک روز یا یک هفته یا یکماه یا یکسال و طرف مقابل می گوید
قَبِلْتُ کفایت میکند مسئله اگر مرد خواسته باشد پیش از تمام شدن مدت مدت زن را
بخشد بگوید در غیاب او وَهَبْتُ مُدَّتَهَا وَ اَبْرَئْتُ مَا فِي ذِمَّتِهَا و اگر در حضور او
باشد بگوید وَهَبْتُ مُدَّتَكِ وَ اَبْرَئْتُ مَا فِي ذِمَّتِكِ و قبول زن در این عمل
شرط نیست و بهمین لفظ از زنیت او خارج میشود و اگر پشیمان شد ثانیاً حاجت بعقد
جدید است و مثل طلاق در عقد دائم نیست که ثانیاً اگر رجوع نماید حاجت بعقد جدید
نباشد و امّا در طلاق عقد دائمی پس او حاجت دارد بحضور عدلین غیر از زوج که اگر یکی از آن
دو عدلین زوج باشد کفایت نمیکند و امّا در تحلیل طلاق و هبه نیست و در اعراض کردن
کفایت میکند مسئله بعد از طلاق زن بایست سه ماه و ده روز عده نگاه دارد یا سه قروء
بعد از طلاق حیض ببیند و پاک شود و اگر یائسه نباشد و عدهٔ وفات چهار ماه و ده روز است
و اگر چه یائسه باشد خواه عقد دائم باشد یا انقطاع و زن یائسه در غیر قرشی پنجاه ساله
است و در هاشمی و نبطی شصت سال بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت در عقد انقطاع
عده ندارد و بلا فاصله اگر شخصی او را بعد از طلاق یا بعد از بخشیدن مدت عقد کند جایز است
و بی اشکال مسئله اگر شخص از طرف ایجاب و قبول متحد باشد یعنی که خود از طرفین عقد
کند مثل اینکه بگوید اَنْكَحْتُ نَفْسَ مُوَكِّلَتِي لِنَفْسِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ

بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ فوراً خود بگوید قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِنَفْسِيْ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُوْمَةِ
بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُوْمِ. اگر ممکن است تعدد طرفین احوط تعدد است والا بیک نفر اکتفا
میشود واحوط آنست که بزن هم لفظ را یاد دهند که بگوید ومعنیش را هم بفهمانند
مسئلہ این الفاظ را مهما امکن باید بعربی جاری سازد وقصد انشاء هم داشته باشد ومعنی
الفاظ را هم بداند ومعنی قصد انشاء آنست که الان عقد میکنم یعنی بهمان لفظ عقد
میشود نه اینکه خبر بدهد هم که این عقد پیشتر واقع شده است مسئلہ زن صغیره یعنی کمتر از
نُہ سال عده ندارد ولو مدخوله باشد چه بعقد دائم وچه بعقد انقطاع وزن غیر مدخوله هم
عده ندارد وزن زانیه هم عده ندارد مسئلہ چیزهائیکه بیع وشراء میشود یا بکیل است یا
بوزن است یا بذرع است یا بعدد یا بچیزهای دیگر که آنرا معین مینماید مثل دیدن یا
همه دیدن حیوانات وباغات وزراعت وخرمن که آنها را اهل خبره تخمین مینمایند پس باید
چیزهائیکه بکیل است بکیل وچیزهائیکه بوزن است بوزن وچیزهائیکه بذرع است بذرع
وچیزهائیکه بعدد است بعدد یا آن چیزهای دیگر که از اسباب تعیین است واگر بخلاف
اینها فروخته شود از تعیین خارج میشود ومعامله فاسد میشود مگر آنکه مصالحه کنند واگر کسانی
باشند که معنی مصالحه را نفهمند پس فروشنده بگوید من این جنس را بتو حلال کردم
وخریدار بگوید من این پول را بتو حلال کردم کفایت میکند اگر بعنوان معامله نباشد وباید
طرفین عاقل وبالغ ومالک باشند پس معامله دیوانه صحیح نیست ومعامله طفل وبنده
اگر آلت نباشند محل اشکال است مسئلہ در شخص عادل خلاف است میان علماء بعضی فرموده
اند که حسن ظاهر کفایت میکند در عدالت شخص باینمعنی که جمیع افعال او بحسب ظاهر
شرع بر وفق شرع باشد مثل آنکه نمازهای خود را در اول وقت بجا آورد وگناهی را

در نزد و معصیت نه بیند و خلاف مروّت هم بجا نیاورد مثل چیزے خوردن در بازار که قبیح است و امثال آن و بعضی گفته اند که حسن ظاهر بلکه کاشف ملکه یعنی آنکه کاشف از چیزے باشد در باطن او و قوّه که او را نگاه دارد از معصیت کبیره و اصرار بر صغیره اعتبار بآن احوط است و شخص عادل که صاحب ملکۂ عدالت بوده باشد شناخته میشود بسبب فکر کردن با او یا معامله کردن با او یا دو نفر عادل شهادت بدهند در عدالت او یا یک نفر که باعث اطمینان قلب شود بعدالت او یا مشهور و معروف باشد بعدالت در نزد عدول و اهل بلدش باین شخص میتوان عبادت هیچ و هر عملیکه شرطش عدالت است مثل وصیت و امانت و امثال آن و هم چنین اقتدا باید بشخص عادل باشد از برای نماز جماعت

مسئله جماعت را افعالی هست و اقوال امّا در جمیع افعال باید ماموم متابعت امام کنند باین معنی که اول امام برکوع برود و بعد ماموم اول امام سر بردارد و بعد ماموم اول امام بسجده برود و بعد ماموم و اگر عمداً متابعت نکند نمازش باطل است و اگر سهواً پیش از امام برکوع و سجود برود یا سر بردارد واجب است متابعت بکند اگر یک رکن زیاد بشود بجهت متابعت احوط اعادۂ نماز است و امّا در اقوال در دو جا است متابعت امام یکے در تکبیرة الاحرام و یکے در سلام پس اگر عمداً پیش از تکبیرة الاحرام بگوید یا سلام بگوید نمازش باطل است و اگر سهواً سلام پیش از امام بگوید برگرد و متابعت کند و بعد از نماز دو سجدۂ سهو از برای سلام بیجا بجا آورد و اگر تکبیرة الاحرام پیش از امام سهواً یا جهلاً یا عمداً بگوید جماعت منعقد نمی شود

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدان ایدک اللہ که کسب معیشت هرگاه مدار و معاش منحصر باشد از واجب

واجبات و اقرب قربات و بهترین طاعات و عبادات ست چه هیچ طاعت و عبادتی میسر نمیشود بدون آن و همه موقوف بر آنند هر چند روزی دهنده خداست چنانچه فرموده و قسم بر آن یاد کرده ولیکن امر نموده ما را بتحصیل آن بعنوان اجمال بعنوان حرص و حد و جهد بلکه حرص و حد و جهد را در تحصیل آخرت و عبادت که محبت با خداست در حق او اهتمام تمام فرموده است و تحصیل اجمال و معیشت را که امر فرموده است بجهت مصالح چند است اول نظم امر دنیا و اعانت نمودن همدیگر را دوم شکسته نفسی کردن و باین راه خدا را عبادت کردن و غیر ذلک و عمده دران حلال را از حرام شناختن و از حرام گریختن است هر چند که حرام بسا هست که با سهل وجه بهم میرسد و بیشتر حاصل میشود و حلال را بسیار بمشقت بهم میرساند و کمتر بهم میرسد و شبهه بین بین است پس عمدهٔ امتحان الهی در تحصیل معاش ست و غالب مهالک که مردم را هلاک کرده از زمان حضرت آدم الی الآن ازین جهت است که برای معیشت اختیار سلطنت یا حکومت یا ریاسات دیگر با انحاء فجور و اقسام معاصی کردند حتی آنکه بسیاری از اسباب کفر و الحاد و خلل در دین و شرع و فتنه و فساد او ازین جهت شد و الحال نیز چنین خواهد بود چنانکه مخفی نیست بر هوشمند بلکه از اخبار ظاهر میشود که کسب حرام بدترین چیزی است و وارد شده است که کسب حرام ظاهر میشود در ذریت و نسل یعنی لقمهای حرام خورده میشود و فرزندها از لقمهای حرام بهم میرسد که این یک قسم از حرام زادگی است دیگر آنکه گوشت بدن بلکه کل جثه که از حرام و لقمه حرام بهم رسیده غیر جهنم جای دیگر جای او نخواهد بود و بهشت طیب است و داخل نمیشود او را مگر طیب و غالب فتنها و فسادها که ازین بهم میرسد از قتل نفس و نهب و غارت شدن اموال و بی ستر شدن عرضها

و ناموسها و اسیر شدن عیال و اطفال و خراب شدن شهرها همه از حقوق ناس و تحصیل اموال ایشان بغیر وجه حلال است چنانکه وارد شده در آیات و اخبار بلکه مجرب شده و مشاهده گردیده و ظاهر است که حقوق ناس میکند آنچه میکند از بدیها هم در دنیا و هم در آخرت و اما حقوق خدای تعالی مثل نماز و روزه پس بآن تشدد نیست زیرا که خداوند کریم است و ارحم من کل رحیم است اما حق الناس پس عدالت و حکمت الهی مانع از عفو و بخشیدن آن است غالباً پس باید اهتمام تمام بشود در شناختن حلال و حرام و سائر شرائط و احکام و مراعات نمودن تا پرهیختن از حرام بالتمام و در حدیث از ائمه علیهم السلام وارد شده است که نشیند در بازار البته کسیکه نداند خرید و فروش را و تاجر فاجر است و فاجر در آتش جهنم است مگر آن تاجری که حق بگیرد و حق بدهد و فرموده اند که اول باید فقه تجارت را یاد بگیرند و بعد از آن تجارت کنند و البته اول باید فقه تجارت را تحصیل کنند و بعد از آن تجارت کنند بخدا قسم که ربا در این امت حرکتی است مخفی تر از حرکت مورچه بر سنگ سخت صاف و فرموده اند که یکدرهم ربا بدتر است از هفتاد مرتبه زنا کردن با مادر و خواهر و عمه و خاله در اندرون کعبه و تهدید و تخویف از ائمه علیهم السلام بسیار وارد شده بحدیکه حد ندارد و در باب حرام خوردن و حرام تحصیل کردن و حق الناس را مشغول الذمه شدن و ناسپاسی نمودن و مراعات نکردن و امثال آنها **فصل** در کسبهای خوب و کسبهای بد است بدانکه تجارت کسب بسیار خوبیست در احادیث وارد شده که نه عشر رزق در تجارتست یعنی خرید و فروش کردن هرچه باشد بشرط آنکه مانع شرعی نداشته باشد و یک عشر دیگر در سائر کسبهاست و وارد شده که تجارت عقل را زیاد میکند و ترک تجارت عقل را برطرف میکند و احیای زمین و درخت کاشتن نیز کسب خوبی است چه

وارد شده که در آن اجر و ثواب هست و هر چه از ثمرات آنها را که میخورند ثواب صدقه
دادن دارد و زراعت کردن نیز کسب خوب هست بسیار خوب و امر بآن وارد شده است
و در خصوص فلاحان وارد شده که رویهای ایشان مثل ماه شب چهارده خواهد بود در روز
قیامت و مواشی گرفتن و نگاهداشتن نیز خوبست و همچنین عقار یعنی املاک و مستغلات
نگاهداشتن نیز خوبست چه وارد شده که در اینها برکت است و فروختن عقار مذموم است
چه وارد شده است که ثمن آنها تلف و برطرف میشود البته و برکتش میرود و برطرف میشود
مگر آنکه همان ثمن را بدهد و عقار دیگر بخرد و اینها همه را که گفتیم خوب هستند و واجب کفائی
نیز هستند زیرا که نظام معاش و معاد باینهاست خصوصا تجارت و زراعت و غرس و
همچنین سائر صنعتها و پیشه‌ها که نظم دنیا و آخرت بآنها میشود واجب کفائی میباشند مثل
بنائی و نجاری و خیاطی و کفاچیرائی و گازرانی و نویسندگی و غیر اینها با آنکه اکثر اینها کسب
و پیشه پیغمبران است و اغلب اینها از پیغمبران سابق بوده است و بالجمله هر چیزی که زندگانی
بدون آن درست بهم نرسد یا آنکه مشکل باشد یا آنکه شرع و امر آخرت توقف بر آن داشته
باشد یا آنکه بدون آن حرج باشد واجب کفائیست هر چند مثل جولائی باشد از چیزهائیکه
مکروه است شرعا و ظاهر آنست که کراهت آن رفع میشود در صورت اضطرار باینها و
تعین در عمل نمودن باینکه اگر نکند البته فساد عباد میشود و یا عسر و حرج با آنکه عسر
حرج در دین نیست و اما کسبهای حرام یکی گروبندی و قماربازیست مگر در تیر
اندازی و شمشیر و نیزه بازی یا شتردوانی و اسب دوانی و ملحق بآنها شده
فیل و استر و الاغ که گروبندی در همه اینها که گفته شد حرام نیست و در غیر امور مذکوره
هر چه باشد گروبندی حرام است و هر چه برد و باخت باشد قماربازیست مثل چناق السلطنه

وتخم بازی کردن وامثال آنها وحرام است البته هرگاه عوض بگیرد یعنی آنکه برد وازجهت بردن چیزی بگیرد اما اگر عوض نباشد بلکه همین گرو بستن وبازی کردن باشد بدون آنکه عوضی وچیزی ستانده شود علما در حرمت آن خلاف نموده اند واحوط اجتناب است وازجمله کسبهای حرام ازآنها ربا است که شدیدی حال وبیم آن را در تهدیدات شدیده وتخویفات بالغه دران بسیار وارد شده است وازآنجمله وارد شده که در بلدیکه ربا دران خورند وگیرند آن بلد خراب وویران خواهد شد ولهذا می بینیم شهرها وبلدها که خراب وویران شده ومیشود وبسبب شیوع غلبهٔ ربا که بعض ازغافلین آنرا تجویز نموده اند وراه خوردن ربا را برای مردم مفتوح نموده اند وسد نموده اند باب قرض الحسنه را که حرمت باب ربا برای فتح باب آن بوده چنانکه در اخبار بسیار تصریح بآن نموده اند وآن حیله مطلقا حیله نیست بلکه عین ربا است توهم غلطی نموده اند چه هر نفعی را که شرط نمایند در قرض دادن همان ربا قرضی است بنص اخبار صحاح بسیار علاوه بر اخبار دیگر وشواهد ظاهره ومؤیدات متکاثره وازآنجمله اتفاق همه فقها است برآنکه نفع را هرگاه شرط نمودند در قرض دادن حرام میشود وفاسد نیز وافاده نقل ملک نمیکند با تصریح باین عبارت نقل اجماع کل مسلمین نموده اند ومشاهده ازحال ایشان در اعصار وامصار همین بوده وبعضی ازایشان تصریح نموده اند که نقل حرام شامل معاملهٔ محاباتی نیز هست ودعوی اجماع براینمعنی نموده اند وازآنجمله علامه در مختلف وغیرآن وعبارة فقها تماما دال برآنکه اجماع براین معنی که دعوی نموده اند هست واخبار صحاح نیز واضح الدلالة اند براینکه نفع هرچند بعنوان هبه یا عاریت یا بیع سلف یا غیر اینها باشد مثل مطلق بیع حرام است هرگاه شرط شود در قرض واگر شرط نشود باکی نیست وهمان شخص متوهم توهم نموده که هرگاه نفع معاملهٔ محاباتی باشد باآنکه چیزی که قیمت کلی داشته

باشد قرض ده بفروشد بقرض گیر بقیمت بسیار یا قیمت بسیار داشته باشد که قرضگیر بہ بقیمت نازل خرید
هم چنین اگر هبه نماید نفع را بقرض ده یا عاریت دهند بآن هیچ ضرر ندارد هر چند قرض برا بشرط بهمان نفع داده
باشد و آنرا آمش را حیله گذاشته و ندانسته که حیله آنست که تغییر و تبدیلی بشود و درینجا هیچ تغییر و
تبدیلی نشده چه نفع جز نفع است لغةً و عرفاً و شرعاً و شرط در ضمن قرض دادن شده پس
نه در نفع حیله شده و نه در شرط در ضمن القرض و نه در قرض همه تماماً بحال خود هستند و عوض
بدل نشده اند و کاری هیچ نموده الا آنکه نفع را دو قسم کرده یک قسم آن نه هبه نه عاریه
و نه بیع محابات باشد و قسم دیگر آنکه یکی از اینها باشد و توهم نموده که نفع حرام همان قسم اول
است و بس و نفهمیده که هرگاه چنین باشد حیله نشده اصلاً چه حرام هرگاه مخصوص باشد
بقسم اول و قسم ثانی را حیله گفتن و حیلت گرفتن چه معنی دارد و مع ذلک دانستی که اخبار
و کلام فقهاء شامل هر دو قسم هستند بعضی بعنوان اطلاق و عموم و بعضی بعنوان تصریح و نص با
آنکه هبه لغةً و عرفاً و شرعاً نیست مگر دادن چیزی بکسی خواه بعبارت وهبت و خواه بعبارت
اعطیت و خواه بعبارت هذا لک و خواه بعبارت دیگر که ادای همین معنی نماید و علما تصریح
نموده اند که چون هبه از عقود جائزه است آنرا لفظ و عبارت معینی نیست و هم چنین است
کلام در عاریه الا آنکه عاریه در منفعت میباشد پس لازم میتوهم میافتد که ربای قرضی
تماماً حلال باشد و حرام نداشته باشد و مع ذلک لازم متوهم می افتد نیز که ربا خوردن
یعنی زیاد خوردن بر اصل قرض بعنوان شرط حرام نباشد بلکه حرام همین لفظ تنها
باشد که اگر گوید قرض میدهم بشرط آنکه بمن زیادتر بدهی هم حرام باشد و اگر لفظ بدهی را
آتش نماید ببخشی آنوقت حلال می شود با آنکه فرق میانه لفظ اعطنی و میانه لفظ هب
و میانه لفظ بکن لی کسب لغت و عرف نیست و بر فرض که فرق جزئی باشد

فرقی نیست میانهٔ آنها در باب دادن منفعت زاید بر اصل قرض پس ربا همین لفظ شد پس نفی
معنی دیگر شکی در فساد این نیست و مع ذلک لازم مستوتهم می افتد نیز که جماعت مخاطبین بآیات
قرآنیه و اخبار معصومیه همه احمق و چیز نفهم بوده اند که نفهمیده اند که ربا همین قسم اول است
نه قسم ثانی پس بچه جهت وقتیکه ربا بر ایشان حرام شد بر ایشان شاق بود و بسیار کم دست
از ربا بر داشتند تا آنکه نازل شد بر ایشان آیات متعدده در تحریم و تخویف و مع ذلک
دست بر نداشتند تا آنکه نازل شد آیه فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من الله الآیه پس
دیوانه بوده اند که عاشق لفظ اعطنی و امثال آن بوده اند و بسیار بدشان می آمده از لفظ
هب لی و امثال آن تا بمرتبه که حرب با خدا و رسول را بر خود قرار داده و گوارا نموده اند و
لفظ هب لی و امثال آن را راضی نشده اند با آنکه صریح کلام شارع است که ربا کمال خفا دارد
اخفی از دبیب نمله بر صفا است پس باید احتراز نمود احتمالات خفیه ربا را غایت خفا
ولهذا مجرد احتمال زیاده معامله صحیح نیست و ربا است هر چند خلاف ظاهر باشد کمال
مخالفت و در نزد مستوتهم ربا منحصر است در چیزیکه مثل آفتاب روشن باشد که ربا است
و هر طفل داند و بر هیچکس مخفی نباشد که ربا است و غیر آن ربا نیست و حلال است هر چند
آن غیر با ربا هیچ تفاوت نداشته باشد یا اینکه منفعت باشد جزما و شرط شده باشد در
ضمن قرض دادن جزما غیر آنکه آن منفعت اسم دیگر دارد که هبه یا عاریه یا معامله محاباتی
میگویند نیز یا آنکه آن منفعت شرط قرض دادن شده بعبارت وهبت لشرط القرض
او اجرت بذلک الشرط او بعت محاباة و نافعات لشرط القرض باشد و در اینوقت البته
ربا نخواهد بود و هیچ خفا در آنکه ربا نیست ندارد و دلیل آن باشد که یکی از مذمتهای
آن بود که درهم آن بدتر است از هفتاد زنا بمادر و خواهر خود در اندرون

کسبه حلال نماید چنین خیال واهی و عذر فاسد این کجا و آن کجا که از احتمالات بعیده و خفیه
غایت خفاء آن احتراز نمایند البته تا آنکه در پی آن باشند که آنرا احلال نمایند هر چند بدعوی
نزد خود بوجهی اصلاح و در خطبهٔ نهج البلاغة جز نگار کلام پیغمبر است که حضرت امیر المؤمنین
علیهما السلام در آنجا بتقریبی نقل نموده مذمت شدیدی بغایت شدت نموده جماعتی را
که حیله نمایند در حلال نمودن حرامهای الهی از انجمله حیله نمایند در ربا و حلال نمایند بخرید
و فروختن و قریب بآن در تهذیب نیز وارد شده است با آنکه شارع با وجود اینها تغلیب
جانب حرمت نموده تا حدیکه هر چون اصل آن یکوقتی گندم بوده الحال در معاملهٔ ربا یک
جنس گفته است که بنا گذارند که کم و زیاد آن باعث حرمت میشود و بسیار جاها که ربا
نیست جز بمجرد شباهتی بربا منع فرموده اند منع حرام یا کراهت و بالجمله رسالهٔ طولانی
در فساد توتم این ستو تهم نوشتم و بغایت وضوح بیان نموده ام پس چارهٔ در خلاص شدن
از حرام بودن منحصر است در آنچه فقها فرموده اند که اگر تبرع نماید قرض گیر حلال میشود
یعنی شرط نباشد در قرض دادن چه مستحب است شرعاً که قرض گیر نفع بدهد بقرض
ده و جزای احسان او را احسان نماید و شبهه در آن نیست و در نزد شیعه هر چند
که مستحب میدانند که قرض ده نفع نگیرد و اگر گرفته باشد مستحب است که بابت قرض
خود حساب نماید و معامله را با خدای خود بکند که فرموده من ذا الذی یقرض الله قرضا
حسنا فیضاعفه له اضعافا کثیرة الی غیر ذلک پس باید مردان طمع را از شرط نمودن
بکنند قرض ده تا از برای او حلال شود نفع گرفتن و قرض گیرندهان نیکی بگذارد و
نفع بقرض ده بدهد هرگاه شرط ننموده چه پیغمبر قرض میگرفتند و بعد از آن
احسان بقرض ده بیشتر میفرمودند و نفع میدادند و گاهی بعضی از ائمه بصیغهٔ مبایعه محاباتی

بر خود لازم نمی‌نمودند نفع دادن را که بهر صورت بدهند و چنین نیز تعلیم اصحاب شان می‌کردند
و اگر دست از شرط نمودن برندارد قرض ده و اکتفا بتبرع نمودن قرض گیر نکند باید یا
قرض ربا بالمرّه از میان بردارد و بنا را بر خرید و فروخت بجنس یا مثل آن گذارد یا کم جنس
را القیمت زیاد بفروشد تا مدت معینه یا آنکه نسیه بفروشد و آنکه خریده هر جا که خواهد بفروشد
اگرچه بخود بایع باز پس بفروشد بقیمت نازل و مانعی ندارد هرگاه واقعاً فروخت و شرط
ننموده در فروختن که بخود وی باز پس بفروشد بلکه بنای ایشان بر بیع واقعی باشد
که مال یقیناً منتقل شد بمشتری و مشتری اختیار در فروختن و فروختن بهمان بایع یا
بدیگری داشته باشد همچنانکه بایع نیز اختیار داشته باشد که پس بخرد اگر یا دو بفروشد
خلاصه آنکه شرط باز پس خریدن نه از بایع و نه از مشتری هیچکدام نشود و مثل سایر بیع
باشد [illegible] صحیح است و باز پس گرفتن بهر قیمتی که خواهند و همچنین است
اگر سلف [illegible] قرض نه هرچه اگر قرض دهد بشرط سلف فروختن
[illegible] بجهت قرض و بشرط آن حرام خواهد بود و اگر
[illegible] و بعضی اشرفی سفید سند و زر سفید میخرند بعنوان سلف
یا نسیه یا عکس [illegible] آنکه نفع بخورند غلط است و فاسد بلکه حرام است
[illegible] طلا و نقره شرط است و اگر خواهند صحیح [illegible] از سیاه
[illegible] سفید یا سرخ یا عکس کنند که سفید یا سرخ دهند عوض سیاه چه در این
صورت [illegible] و مثل پول سیاه است اجناس دیگر غیر طلا و نقره
و بعضی [illegible] اعتقاد دارند که منفعت رهن مال قرض ده است [illegible]
رهن است اگر تبرع نماید حلال و الا حرام است و بعضی شرط اجاره [illegible]

[illegible]

بسیار کم را صحیح میدانند مثل آنکہ بیع لتہان اجرت رہن است بعد دینار اجارہ وہند و باقی را دست بردارند بعوض دادن این را حلال میدانند و اگر بگویند ہمہ را دست بردار بعوض قرض حرام میدانند و مخفی نیست کہ ہر دو حرام است ہیچ فرق نیست بحسب قواعد شرعیہ و گاہ است کہ میگویند ہمہ را دست بردار یک محمدی بیش نیست و چگونہ شرط یک محمدی دست برداشتن حرام است و شرط بیع لتہان الا یک محمدی حلال است خدا ہدایت کند و ہر گاہ معلوم شد اینہا پس بدان ایدک اللہ تعالے کہ ربا ے قرضی آنست کہ قرض دہد بشرط نفع و نفع ہر چہ کہ باشد حرام است ہر چند صحیح بعوض شکستہ یا بہتر بعوض بغیر بہتر یا عمل یا منفعت ہر چند مثل قرأت قرآن باشد از چیزہا ئیکہ مالی ہستند و بازاے آنہا مال میباشند و بعضے گفتہ اند کہ ہر منفعت شرطی حرام است حتی مثل آنکہ قرض میدہم بشرط آنکہ قرضم ہمی یا چیزے را بمن بفروشی بقیمت خودش و امثال آنہا و احوط ترک است ہر چند حرمت بنیں ہم بنا معلوم نیست و حرام آنست کہ نفع عاید قرض دہ شود و اگر عاید بقرض گیرندہ شود و بعضے آنرا نیز حرام میدانند و ترک اینہم نیز مثل سابق احوط است نہ معلوم الحرمت واما قرض بشرط رہن از برای آن قرض یا ضامن یا کفیل براے ہمان قرض پس حلال است اتفاقاً واما براے قرض دیگر احوط اجتناب است واما ربا در معاملہ آن معاملہ و معاوضہ نمودن جنس بجنس خود است با زیادتی و زیادتی ہر چیز کہ باشد از ہمان جنس یا جنس دیگر یا عمل یا غیر آن چنانکہ گفتیم لکن شرطش آنست کہ مکیل یا موزون باشد یعنی معاملہ بکیل باشد متعارفاً یا بوزن باشد و اگر یکطرف مکیل تخمینی باشد احوط اجتناب است مثل خرما ی چیدہ با خرما ے بر درخت و گوشت با حیوانیکہ ہمان گوشت داشتہ باشد واما اگر جنسہا مختلف باشند مثل گوشت گوسفند با گوشت گاو یا روغن ہاے الیان

و سرکه های انگور یا سرکه خرما و امثال اینها لیس هرگاه جنس مختلف شد حرام نیست
زیاده دیگر در عوضین هم نقدا و هم نسیه هرچند در نسیه احتیاطی هست لکن ضرر ندارد و اگر
جنس متحد باشد معامله کردن باین نحو که احد عوضین نقد یا حال باشد و عوض دیگر
یا سلف باشد حرام است مطلقا هم برابر و هم متفاوت زیرا که اجل را قسطا از ثمن هست
در معاملات عقلا و اهل خبره لیس مساوات بعمل نمیتواند آمد بهر صورت چه معنی نیست
قسطا از ثمن و دو انستی که قبل در ربا منحصر است و از این است که هرگاه معاوضه زر نقره برابر
نقره نماید و در احد عوضین یا در هر دو غش باشد که ندانند چه قدر است باید ضمیمه بضم
نمایند از فلوس یا غیره بهر دو طرف مگر آنکه دانند یقینا که یک طرف البته بیشتر است پس اکتفا
بضمیمه آن نمود بضمیمه یک طرف ناقص و بس و میانه پدر و پسر و زن و شوهر و آقا و غلام
یا کنیز ربای ای خلاص یا کنیزش ربا نیست یعنی حرام نیست زیادتی خوردن میانه اینها
که گفتیم اینها یا دیگران و اگر شکسته و درست با هم معاوضه شوند باید برابر باشند و زیادتی
در طرف شکسته نباشد و هم چنین است معاوضه خوب و بد بخلاف ربا و قرضی که قرض دهد
صحیح عوض شکسته اش و هم چنین خوب عوض بدش نماید حرام و ربا است و بعضی مطلقا
منع کرده اند چه زیادتی پاسی قرض گیرنده را نیز حرام میدانند چنانکه گفتیم میانه این
ربا و ربا قرضی تفاوت بسیار است و اگر تامل نمائی میبایی والله یعلم و طول داد این
باب را بجهت کثرت حاجت و عموم بلوی بآن و از جمله کسبهای حرام احتکار است و آن
اینست که حبس کنند از گندم یا جو یا خرما یا مویز یا روغن و نفروشند تا گران شود
و کار تنگ شود بر مردم بجهت آنکه بغیر آن شخص دیگری نباشد که بفروشد یا آنکه اگر باشد
و فا نکنند و وقت او و مردم محتاج باشند بفروخت هم چنین کسی ملعون است بلکه مجبور دارد

داشتن گرانی یا دوست داشتن او آثم بلکه ملعون خواهد بود بحسب ظاهر و امّا اگر چنین
نمودن نه بسبب گران شدن باشد و مردم حاجت بفروخت او نداشته باشند چه دیگران
باشند که بفروشند بقدریکه کفایت مردم شود بلکه بسبب آن باشد که جنس او را نمیخرند
یا اگر میخرند بتنزل میخرند و نقصان میرساند و متضرر میشود در خرید و فروخت در اینصورت
مانعی ندارد که رفع ضرر خرید و فروخت را از خود نماید هر چند ضرر آن بسبب ارزان خریدن باشد
مانع ندارد که رفع این ضرر نیز نماید بخواهش زیادتی که دفع ضرر و حصول انتفاع او باشد
در صورتیکه گفته شد که مردم محتاج بفروخت او نباشند و آرزو و محبت غلا و گرانی
نداشته باشد مع ذلک اصل گندم فروشی و جو فروشی و کذا باقی آنچه گفته شد دور
نیست که مکروه باشد بجهت آنکه درست کار کردن در اینها صعوبتی دارد و اینها که گفتیم
همه در صورتیست که مردم مضطر نشده باشند چه هرگاه مضطر شده باشند بحد اضطرار
یا آن بهم رسانیده باشند واجب است که البته بفروشند بهمان کس که اضطرار بهم
رسانیده و او را از اضطرارش بیرون آورد و اینمعنی اختصاص بهمین گندم و جو و
خرما و روغن ندارد بلکه جمیع مأکولات و ملبوسات و ادویه و عقاقیر و غیر اینها هرچه باشند
و مضطر باینها هر که باشد از کسانی که حرمت دارند بحسب شرع هر نحو اضطراری که باشد
باید رفع شود البته و این دخل باحتکار ندارد و از کسبهای حرام رشوه گرفتن است
برای حکم کردن هر چند حکم را موافق شرع نماید و هر چند حکم را بر رشوه ده نماید چه
رضای صاحب رشوه در این بود که بگوید که حق با او است و حکم برای او کند و حال
راضی نیست بخوردن این مال با آنکه رشوه گرفتن مطلقا حرام است و هم چنین رشوه
دادن نیز حرام است و هم چنین کسانیکه اعانت مینمایند و واسطه میشوند در داد و ستد

رشوه و چیز بظالم دادن از برای خلاص نمودن حق خود از او یا از غیر او مانع ندارد هر چند که با ظالم حرام است و از کبیرهای حرام عمال ظالمین شدن است که در قیامت در سراپرده های از آتش می باشند تا مردم از حساب فارغ شوند پس با ظالمین ایشانرا در جهنم اندازند و اگر تواند نا مشروع بعمل نیاورد و متمکن از امر بمعروف و نهی از منکر باشد مانع ندارد قبول عمالی ایشان نمودن بلکه خدمت ایشانرا بکند چه کفارهٔ خدمت سلطان قضای حوائج اخوانست باید قضای حوائج اخوان مهما امکن نماید و همچنین امر بمعروف و نهی از منکر مهما امکن نماید و اگر نتواند بقضای حوائج اکتفا نماید و همچنین اگر نتواند که قضای حوائج نماید بامر بمعروف و نهی از منکر مهما تیسر اکتفا نماید و اگر هیچ از اینها میسر نباشد اگر بسبب میتواند شد که ظالم ظلم نماید باین خدمت کبنماید آن ظالم را یا آنکه باین خدمت سبب تخفیف ظلم کردن آن ظالم شود مانع ندارد خدمت او کردن بلکه در این صورتها که گفته شد که مانع ندارد ظاهرا واجب است که خدمت او را بکند بجهت تحصیل این امور واجبه و اگر عمالی ایشانرا نمودن خدمت ایشان نباشد بلکه امور دیوانی باشد اگر داند که خود هرگاه قبول نماید مهما امکن امور را موافق شرع و عدالت انجام میدهد و اگر دیگران بجای او متوجه شوند ظلم زیاد می شود و مومنان متضرر میشوند زیاده در اینصورت مانع نیز ندارد که متوجه شود بلکه لب باشد که واجب شود بر او چه تواند ضرر بسیار از مردم دفع کند و بامر بمعروف و نهی از منکر نیز بسیار باشد که قادر باشد و همچنین ظالم را مهما امکن از ظلمش مانع شود و مجالس او رد چه هر یک از اینها که باشد باعث وجوب می شود

جای آنکه همه جمع شوند و در این صورت چیزها که از مردم برای ظالم گرفته میشود تحت خود نیاورد
احتیاطاً که مبادا مشغول ذمه شود بدادن بصاحبش و اگر ظالم بجبر رجوع نماید بعمالی را با و هرگاه
خوف ضرر عرضی یا جانی یا مالی یا اذیتی که نتواند متحمل شد داشته باشد نسبت بخود یا دیگری از
شیعیان در این صورت کار ظالم را انجام دادن میتواند سوای آنکه پای خون در میان آید
مثل کشتن جرح او زخم زدن احتیاطاً که اینها را نکند بلکه در صورتهای سابقه نیز البته نیز مباشر
خون نشود بلکه مباشر عرض نیز نشود بلکه مباشر ضرب و اهانتها نیز نشود والله اعلم چه امر بسیار
مشکل است و خصوص صورتها از فقیه باید پرسیده شود تا چه نحو براو ظاهر شود و احتیاط
آنست که آنچه بدست او آید از جهت کار دیوان کردن و حرام نباشد با برادران و شیعه
بالسویه قسمت نماید و از کسبهای حرام نقش نمودن صورت انسان و حیوان یا ساختن آنست
و غش در معاملات بچیزیکه پیدا باشد خفی شود بر جاهل الحال آن مثل آب در شیر
کردن یا پنبه کهنه بر پنبه داردختن و موی نخ در میان موی زن یا کنیز بافتن حتی و مثل خاک
در میان گندم کردن که کاه شود غافلی غافلانه بخرد و یا حیله بلکه از غش ظاهر نیز احتراز کردن احوط
است چه مؤمن غش نمیکند و از جمله محرمات سحر نمودن است و آن ظاهر است و بعضی فقهاء
طلسمات و نیرنجات و استخدام ملائکه و جن و شیاطین و استنزال ایشان در کشف غیبها و
امثال اینها را از جمله سحر شمرده اند و باطل السحر جائز است بقرآن و ذکر و امثال آن تحقیق
و از جمله محرمات غنا کردن است هرچند در مرثیه شتران و غیره و در قرآن خواندن و مرثیه
سید الشهداء آن ع باشد نعم مرثیه را بعنوان نوحه خواندن مانع ندارد و هم چنین قرآن را بصوت
حسن و طریق حزن بلکه هم ممدوح است و ثواب دارد و حرام است نیز غیبت کردن شیعیان
زنا و غیبت کرده آن عالشان را و استثنا شده از حرمت غیبت آنکه هرگاه کسی ظلم براو وارد

مشود تظلم کنند نزد کسے کہ امید رفع کردن ظلم از و باشد و ہم چنین ہرگاہ کسے مشورت نماید در
باب مناکحہ و وصلت نمودن یا معاملہ با او کردن یا قرض دادن و امثال اینہا پس مانع ندارد
کہ ہرگاہ عیبے باشد کہ مطلع باشد و مشورت کن مطلع نباشد و اگر اظہار نماید برائے او
ہم ضرر او باشد پس اظہار نماید مانع ندارد و ہم چنین ہرگاہ کسے متجاہر بفسق باشد
کہ آشکارا فسق بکند غیبت آن حلال است و ہم چنین ہرگاہ کسے از اہل بدعت باشد یا
اعتقاد فاسدے داشتہ باشد و مخفی دارد کہ بہم گراہ نمودن مردم از و باشد یا آنکہ مطلع
از حال او نباشند کہ آن بدعت یا آن اعتقاد بد داشتہ پس ہرگاہ کسے اطلاع بر حال او
داشتہ باشد و معلومش نباشد بدے آن بدعت و اعتقاد باید البتہ اظہار نماید کہ کسے
فریب او را نخورد و از انجملہ است آنکہ ہرگاہ کسے اہلیت اجتہاد و قابلیت فتوے دادن را
نداشتہ باشد و بر مردم نماید کہ اہل آن ہستم آنکہ مطلع بعدم اہلیت او باشد باید اظہار نماید
و استثنا ے غیر اینہا نیز نمودہ اند کہ چندان فائدہ در ذکر اینہا نیست و مع ذلک بعضے از اینہا
کہ گفتیم خطرے دارد چہ بسیار است کہ شیطان یا نفس امارہ در نظر انسان جلوہ میدہد
کہ غیبت حلال است و حال آنکہ چنین است مثل آنکہ شخصے مجتہد و قابل فتوے است لیکن
حسد خود او را و امید آرد بر اینکہ قابلیت ندارد پس جہاد نفس میخواہد فرق گذاردن میان
حلال و حرام اینجا و حرام است نیز اجرت گرفتن بر آنچہ بر او واجبی کہ مامور و مخاطب شدہ باشیم
کہ آنرا بعمل آوریم و اما آن واجباتے کہ وجوب شان محض از برائے نظم معاش مردم است
چنانچہ اشارہ بآن شدہ در صدر رسالہ پس مانع ندارد اجرت گرفتن بر آن بلکہ نظم معاش
بجواز اجرت گرفتن است و بعضے منع نمودہ اند از اجرت گرفتن بر نماز و روزہ برائے
میت نمودن بجہت آنکہ قصد قربت و اخلاص شرط است در کردن نماز و روزہ و جہت

جواز غیبت معتقد حق قبیح مع عدم قابلیت ایشان

اجرت منافی قصد اخلاص است واین باطل است بجهت آنکه اجرت بازاء حج نمودن صحیح است و
هم چنین بازاء زیارت وسایر مستحبات با آنکه مشروط هستند بقصد اخلاص بلاشبهه وعلماء اتفاق
نموده اند بصحت آن واز اخبار بسیار ثابت میشود صحت آنها چه بدون اجرت گرفتن صحیح است
آنها را برای میت بعمل آوردن بلکه مثل حج وزیارت را برای آدم زنده نیز میتوان بعمل
آورد پس هرگاه صحیح باشد اصل کردن این فعل چنانکه اخبار بسیار دلالت برآن میکند وتمام
علماء اتفاق بر صحت آن نموده اند حتی از همین بعض علماء که منع اجرت گرفتن نموده اند آنها
هم قائل بصحت هستند صحیح خواهد بود اجاره دادن برای کردن افعال مذکوره بلاشبهه
هرچند اجاره وران بازاء اجرت آنست چه قصد غیر خدا در وقت اجاره دادن بازاء اجاره
ضرر ندارد چنانکه قصد غیر خدا در لازم کردن عبادت بنذر یا عهد یا قسم ضرر ندارد وا بینکه
نذر میکند که هرگاه خداوند فرزند او را صحیح نمود یا آنکه قدر مال کذا وکذا باو داد یا امثال
اینها برای خدای تعالی کذا وکذا نماز یا روزه یا امثال اینها بعمل آورد بعد از آنکه نذر
نمود وتعلق نذر بعمل آمد براو واجب خواهد شد آنچه را نذر نمود پس آنوقت از خوف خدا
وامتثال امر آن نماز وروزه را بعمل بیاورد وصحیح است البته وحال اجاره دادن بعینه
حال نذر وعهد وقسم است چنانکه فقهاء تصریح نموده اند وداخل الملتزم بالنذر وشبهه نموده
اند پس حال اجاره دادن ضرر ندارد وبازاء اجرت اجاره بدهند واما حال بعمل آوردن عبادت
پس بقصد امتثال امر واخلاص بعمل می آورد وحرام است نسخ وحفظ کتب ضلال مگر بجهت نقض
یا غرض صحیح در صورت و نقض نمودن اهل شان وامثال اینها از آنچه در شرع مالیتی ندارد وحرام
است خرید وفروخت وتکسب کردن بخمر یا هر مسکری باشد بلکه بخشیدن وامثال
آن هم نیز وهم چنین میته ومردار نجس وسگ وخوک الا سگ شکاری واما سگ گله وزرع

و بوستان و خانه یعنی سگی که برای محافظت و حراست آنها نگاه میدارند لیکن اقوی عدم صحت
ضایعهٔ انها است هرچند نگاه داشتن آنها صحیح است و ملک هستند و کشتن آنها دیت
دارد که باید بهاء جانش بدهند و حرام است نیز تکسب نمودن ببول و غائط آدمی و غیر آدمی
هم از حیوانیکه گوشت آنها حرام باشد هرچند انتفاع معتد به از آنها ببرند مثل اهل اصفهان
و امثال ایشان که انتفاع عظیم میبرند برای زرع که احتیاط ترک است بلکه اکثر فقها
تجویز نکرده اند این صورت را هم و اما بول و غائط حیوان حلال گوشت پاک است و باکی
ندارد باین سبب از خرید و فروخت آن بشرط آنکه منفعت معتدبه که عقلا پسند باشد برای
خرید و فروخت داشته باشد و اگر نداشته باشد جائز و صحیح نیست چه سفاهت و معامله
سفیه باطل است و کار سفها نباید نمود و حرام است نیز تکسب نمودن بهر مایعی که نجس شده
باشد و قابل تطهیر نباشد مثل گلاب و دوشاب روان و امثال آنها که نجس شده باشند چه
پاک شدن اینها ممکن نیست شرعا الا آنکه مستهلک شوند در آب غیر قلیل یا خود بخود یا
خاک یا [illegible] یا کرم شوند مثلا و استثنا شده از اینها روغن مثل روغن گاو و گوسفند و گاومیش
و زیتون و روغن چراغ و امثال اینها که جائز است خرید و فروخت آنها برای سوزانیدن
در چراغ بشرط آنکه مشتری اینها را خبر نماید که اینها نجس هستند و در سوزانیدن زیر آسمان
بودن ضرور نیست بلکه زیر سقف سوزانیدن مانعی ندارد و اگر بخرند برای صابون
نمودن که منفعت عقلائیه دارد احتمال دارد که صحیح باشد و احوط اقتصار بر سوزانیدن
است و اگر اینها مایع و روان نباشند و نجس شوند بلکه سفت باشند همان قدر نجس
را باید دور انداخت و باقی را بمصرف رسانند و در کندن احتیاط نماید که معاودت نماید
[illegible] اگر باقی بماند بلکه از نجس قدری بکند [illegible] که معاودت نماید باقی را [illegible] اگر نجس

روغن باشد ضرور نیست کہ آن نجس را دور اندازند بلکہ اگر خواہند بسوزانند چنانکہ گفتیم و دنبہ
و پیہ حیوان مردہ این حکم ساندارد بلکہ ممنوع است شرعاً انتفاع از ان مطلقاً چہ برای چراغ
سوزانیدن و چہ براے صابون و چہ براے غیر اینہا پس صحیح نیست خرید و فروخت آنہا
اصلا و بعض فقہا تجویز نمودہ اند پاک نمودن روغن نجس را باین کہ داغ نمایند و در کرآب
یا آب جاری بریزند و بعد ازان از روے آب بردارند یا آنکہ در آب قدر کر بجوشانند و مشہور
فقہا تجویز نمی نمایند پاک شدن او را مطلقاً و حق با مشہور است چہ یقین حاصل نمیشود کہ آب
بجمیع اعماق و اجزاء روغن نفوذ نماید و بر فرض اینکہ یقین حاصل شود یقین حاصل نمیشود کہ در
حین نفوذ در اجزاء و اعماق آن آب مطلقا باشد و آب مضاف نشدہ باشد بلکہ آب مضاف
میشود ظاہراً بلکہ البتہ و حرام است نیز کسب بچیزیکہ تحریم آن بجہت تحریم آنچہ مقصود است
بآن شدہ باشد مثل بتہا و شکلہاے کہ میپرستند کافران مثل بتہا و خواجہا کہ ارامنہ دارند و امثال اینہا
باینکہ خرید و فروخت شوند یا اجرت گیرند براے ساختن بلکہ ساختن حرام است اگرچہ
اجرت نگیرند و مثل ساختن است محافظت نمودن و حرمت نمودن و مثل فروختن
است بخشیدن و امثال اینہا و ازین قبیل است آلات لہو و لعب مثل نقارہ و سور
نا و سنج و کمانچہ و امثال اینہا از ان چیزہا یکہ انتفاع از انہا بوجہ حرام میباشد و شکستہ
آنہا قیمت نداشتہ باشد و اگر شکستہ آنہا قیمت داشتہ باشد و خرید و فروخت شود براے
شکستن و غرض صحیح باشد کہ شکستہ میشود ظاہراً مانع نداشتہ باشد ہر چند احتیاط
آنست کہ شکستہ شود و بعد ازان فروختہ شود بلکہ دست ازین احتیاط برندارد و مثل
آلات لہو است آلات قمار و نرد و شطرنج و امثال اینہا و مثل اینہا است
ساختن ظروف طلا و نقرہ خصوص در صورتیکہ خواہند استعمال نمایند و حرام است

نیز معامله چیزهائیکه میکشانند بمساعدت حرامی مثل فروختن یا بخشیدن یا عاریه دادن
اسلحه بدشمنان دین ومثل دشمنان دین است قطاع الطریق واشال اینها و فرقی
نیست در اسلحه میان آنکه شمشیر ونیزه وتیر باشد از چیزهائیکه میکشند وزخم میزنند
یا آنکه از قبیل زره وکلاه خود وسپر که محافظت میکنند نعم اگر جنگ میانه دو گروه از
مسلمین اتفاق افتاد مانعی ندارد که باین دو گروه زره وسپر واشال اینها که از چیزهای
محافظت مینمایند بدهند بفروختن وغیره اما شمشیر ونیزه واشال اینها را نه
نه بفروختن ونه بغیر فروختن واگر بدشمنان دین یا غیر ایشان بفروشند مثلا برای اینکه
آنها با کفار دیگر حرب دارند ودفع شر آنها از مسلمانان میکنند واصلا با مسلمانان
جنگ ندارند وضرر ایشان بمسلمانان نمیرسد مانعی ندارد وحرام است نیز آنکه
توطیه نماید بایع با ثالثی که مشتری خبر نیست اینکه در حضور بایع بگوید که من بکذا میخرم
تا آنکه مشتری بآن قیمت که بایع خواهد بخرد وهمچنین اگر بایع حرام است بر آن ثالث
نیز حرام است وهمچنین است حال اگر مشتری توطیه نماید با ثالثی که بگوید آن
ثالث بمشتری که من بکذا نمی فروشم تا بایع گول خورد وحرام است نیز اجاره
دادن مسکنها وکشتی ها وچهارپایان برای امر حرام مثل آنکه قمارخانه یا خمرخانه
یا خمر بجای دیگری ببرند واشال آن وحرام است نیز فروختن انگور یا مویز یا
خرما واشال اینها بکسانیکه خمر وشراب مسکر نمایند اعم از آنکه فروختن واشال
آن برای این باشد که شراب نمایند یا آنکه برای آن بفروشند اما میدانند
که چیز آنها را شراب می سازند واما اگر ندانند ضرر ندارد ومثل آنست اگر جمیع
لباس ابریشمی را بفروشند از ناقصیدی وی آیند ومیخرند اگر بفروشند دانند

فصل در بیان مناهی در معامله بعضی بر سبیل حرمت و بعضی بر سبیل کراهت خوب نیست که فروشنده مدح نماید آنچه را که میفروشد و مشتری مذمت نماید او را و هیچ نیست قسم خوردن در معامله چه راست و چه دروغ با آنکه در و غگو ملعونست و وارد شده که شیعیان گناهان میکنند اما دروغ نمیگویند یعنی هرگاه ببینید که کسی دروغ میگوید بدانید که آن شیعه نیست چه شیعه دروغ نمیگوید اگر چه فسق و فجور دیگر بکنند و شاید مراد این باشد که کمال و رتشیع چنین شیعه نیست و دیگر خوب نیست که کتمان عیب نماید و این حرام است بلکه بدتر است غش با مسلمان کردن بلکه منع وارد شده از فروختن پارچه و لباس در جاهای تاریک و اینکه این غش است و خیانت با مسلمانان و از آنجمله است کم کردن پارچه یا چیز دیگر که کم کردن او را خوش نماشد و خوب تر بنظر می آید و دیگر آنکه کم کردن بجهت دفع ناخوشی آن چیز باشد که اگر کم نماید بد بنظر می آید و مثال آنکه بد نیست یا آنکه تا کم نماید کسی او را نمیخرد یا بسیار بد میخرد و اگر برای زیاد شدن آن باشد حرام است و هم چنین ظاهر نمودن متاع خوب و پنهان نمودن بد اگر از برای آن خوب نمودن بد را باید مثل آنکه روی کار خوش قماش بنماید و ته کار بد را بعوض آن بد بدهد مگر آنکه مشتری داند که ته کار چه نحو است و اینکه از ته کار خواهد داد و راضی باشد باین لیکن در چنین صورتی اولی ترکست یعنی بنماید خوب را و پنهان نماید بد را هر چند مشتری اطلاع داشته باشد و ناخوش است سفر کردنی که باعث نقصان دینی میشود مثل آنکه آب برای وضو و دست بهم نرسد یا آنکه موجب نجاست بدن یا ثوب شود که تطهیر و دست بهم نرسد یا آنکه نماز بدرستی بهم نرسد یا آنکه شرایط و اجزای صحیح مثل ایستادن دست بهم نرسد یا آنکه بیم هلاک شدن نفس باشد یا تضییع عرض و امثال اینها که اگر داند هر گاه که اینها خواهد

حرام خواہد بود در اکثر صورتہا بلکہ ممکن است در کل و اگر شغلہ دارد شاید مکروہ باشد و
مسئلہ ۵۵ احوط اجتناب است و از آنجملہ است کشتی سوار شدن بلکہ بخصوص وارد شدہ است
کراہت آن برائے تجارت یا تحصیل معاش مگر آنکہ منحصر شود تحصیل معاش و تجارت در سوار
شدن آن و ناخوش است کہ کارہائے دون و پست را خود متوجہ شود بلکہ بدیگرے گذارد
مثل غلام و نوکر و امثال آن مگر آنکہ میسرش نباشد بلے کارہائے عمدہ مثل خانہ خریدن و یا
ملک یا شتر یا اسپ یا امثال اینہا را خود متوجہ شود ناخوش نیست بلکہ شاید بہتر باشد
و ناخوش است بیکار گشتن یا کار ظالم کردن کاریکہ اعانت ظلم او نباشد بلکہ احوط اجتناب
است مسئلہ ۵۶ و ناخوش است کہ مرتکب شبہہ شود یعنی چیزیکہ احتمال حرمت داشتہ باشد
تحصیل نماید کار دربان کند و اگر احتمال وجوب داشتہ باشد ناخوش است ترک کند پس
امثال اینہا در دربان و امثال اینہا اجتناب نکردن ناخوش است و ناخوش است کہ
شخص خود را امین داند کہ مال خود را نسبت او بدہد نسیہ یا سلف یا مضاربہ یا امثال
اینہا الحاصل امین دانستن اینجماعت ناخوش است و ہمچنین ناخوش است معاملہ
نمودن ما بین طلوع صبح تا طلوع آفتاب و خوب نیست مخالطہ یا سفالہ کردن و آنہا جماعتے
ہستند کہ پروا ندارند ہرچہ بگویند و پروا ندارند ہرچہ بایشان گویند و ہمچنین مخالطہ
با پست فطرتان نمودن و ہمچنین معاملہ نماید الا با کسیکہ در خیر نشو و نما کردہ باشد
و معاملہ نماید با کسیکہ پست فطرت بیاشد چنانکہ مجرب است و نیز خوب نیست معاملہ
نمودن با ذوے العاہات و آنہا کسانی ہستند کہ آفتی بایشان رسیدہ مثل آنکہ کر یا پیس
یا خورہ دار یا شل و شبہہ یعنی زمین گیر و امثال اینہا باشند و خوب نیست معاملہ با محارف
و آن کسے است کہ دائما نقصان میکند یا آنکہ ہر کار کہ میکند نفع نمی بیند لیکن و کراہت

نمی کند و ادبار بش زده است و ناخوش است معامله کردن با اکراد و هر کردی که باشد و مناکحه
با ایشان کردن یعنی دختر از ایشان گرفتن و دختر با ایشان دادن چه وارد شده مذمت
ایشان و اینکه طائفه از جن میباشند که پرده از روی برداشته شده اند و ناخوش است
که بعد از عقد بیع التماس نماید مشتری از بایع که چیزی از ثمن دست بردارد و خوب
نیست که کسیکه وقوف از وزن کردن خوب نداشته باشد اینکه متوجه وزن کردن شود
و همچنین است حال در کیل کردن و خوب نیست زیاد کردن قیمت در وقت ندا کردن دلال
و زیاد نمودن آنکه که میخرد باین قیمت در بیع من زاد که بیع بازار حراج نیز گویند بلکه وقتی
که ندا کننده ساکت شود آنوقت زیاد کردن باکی ندارد و خوب نیست داخل شدن در سوم
مؤمن مگر آنکه مؤمن راضی شود و برخصت او باشد و خوب نیست که شهری و حاضر بلدی
وکیل آن جماعتی شوند که از صحرا و کوهستانها چیزی آورند که در آن بلد بفروشند و همچنین
دهاتی اگر چیزی آورد که بشهری بفروشد و خوب نیست که بیرون روند برای قافله
که سر راه از ایشان بخرند هنوز نیاورده و حد ناخوش بودن این تلقی تا چهار فرسخ است
هرگاه بقصد این معنی باشد و هرگاه بغیر این قصد بود و اتفاقاً بیرون رفت یا برای کار دیگر
باکی ندارد و بعد بدانکه آداب تجارت آنست که اولاً فقه تجارت و معرفت احکام آنرا یاد
بگیرد و تحصیل نماید و بعد تجارت کند که ائمه علیهم السلام بسیار تحذیر نموده اند از آنکه فقه آن
را تحصیل نکرده شروع بآن نماید چه بسیار باشد که در ربا و محرمات دیگر افتد و ربا شنیدی
که چه قدر بد است و سزاوار است که تاجر تسویه نماید میان خرنده ها و فروشنده ها نه آنکه
کسی را که مماکسه نماید ارزان تر دهد و کسیکه مماکسه نماید گران تر دهد بلکه تسویه میانه
همه مستحب است بخصوص مماکسه نکن با ربح از او نخورد بهتر است چنانکه در خواطرم هست

که بدین مضمون حدیثی هست و اگر تفاوت گذارد از جهت علم و صلاح و تقوی باکی نیست
و دیگر کسی که مشتری گفت بیا از من بخر که احسان بتو میکنم سخت شدید است که ربح از او
بخورد و هم چنین مومنی اگر چیزی از او بخرد سعی کند که ربح از او نخورد الا در حالی فروخته
یا آنکه او نیز برای تجارت بخرد در این صورت نفع بگیرد اما کمتر بهتر است و هرگاه کسی
بگوید شخصی که فلان چیز را برای من بخر از دیگران برای او بخرد نه از خود مگر در صورتی که
هرگاه تاجر آنچیز باشد و نزد آن گوینده معروف باشد آن که البته و همین وقت
از خود ندهد مگر آنکه قرینه باشد بر آنکه مضایقه ندارد که از خودش نیز برایش بخرد
و مستحب است باستحباب موکد اقاله نادم نمودن یعنی کسی که چیزی خرید یا چیزی فروخت
بعد از آن پشیمان شد و التماس نمود که دست بردارد از معامله دست برداشتن
و پس دادن ثواب عظیم دارد چه وارد شده است در حدیث که کسی که چنین نمود
دست بر داشت خداوند عالم در قیامت دست از گناهان و لغزشهای او بر دارد
و مکرر تجربه نموده اند که بعد از دست برداشتن بهتر میفروشند یا بهتر میخرند و مستحب
است نیز در وقت دادن راجح و زیاد و ترک بدهند و در وقت گرفتن بالعکس
یعنی کمتر که بگیرد و مسامحه کردن در خرید و فروخت و آن چنان تنگ نگرفتن و مماکسه
ننمودن نیز مستحب است چه خدای تعالی چنین کسی را دوست میدارد و هم چنین
مسامحه نمودن در گرفتن دین که از کسی طلب دارد و در پس گرفتن قرض نیز مستحب
است و خدا دوست میدارد چنین کسی را و هم چنین کسی را که مساهله نماید در قرض
پس دادن و در دین مردم را دادن که زودتر و آسان تر بدهد و اما مماکسه در بعضی
اوقات بهتر است مثل آنکه مماکسه اش باعث رو بینی نباشد چه وارد شده که مغبون

شده نه محمود است و نه ماجور یعنی نه مردم او را ستایش میکنند و نه ثواب دارد و دو چیز است که
برای حج میخرند یا برای کفن مسامحه کردن در آنها ثوابش و استحبابش شدیدتر است
و ناخوش است تاجر را که اول کسی باشد که داخل بازار شود و مستحب است که هرگاه داخل
بازار شود دعائیکه وارد شده بخواند و مستحب است نیز که هرگاه چیزی خرید سه مرتبه تکبیر
بگوید و شهادتین نیز بگوید و مستحب است نیز که هرگاه نوشت از تجارتی برای او نفعی نکرد
باید به اینکه منتقل شود بدیگری و آنکه هرگاه از تجارتی ربح برای آن حاصل شود بر آن
بایستد و مستحب است که در اول وقت نماز کند و بعد مشغول تجارت شود و مستحب است
پنهان داشتن مال و خریدن املاک والله العالم **فصل** در عقد بیع مشهور میان
علما آنست که صیغه در بیع شرط است پس اگر بدون صیغه معاطله بالعمل آید یعنی بایع
بایع مبیع را بمشتری دهد و مشتری ثمن را ببایع مبایعه بالعمل نامیده میشود اگرچه
این داد و ستد از قرینه و امارة ظاهر باشد که مراد طرفین مبایعه است و بعضی
از فقها چنین داد و ستد را باطل میدانند لکن مشهور آنست که صحیح است یعنی
که نقل میشود مال هر یک بدیگری بطریق مبایعه حقیقة لکن لزوم نیست یعنی جایز
است آن نقل و میتوانند هر یک بعین مال خود برگردند مادامیکه عوض ایشان هر دو
بعینه باقی باشد پس اگر آن مال را آنکه گرفته بود عوض داد بمال شخص دیگری یا آنکه
تصرف در آن نموده که بعینه باقی نمانده مثل آنکه رنگ کرده پارچه را تسلط ندارد که پس
بگیرد چه رنگ مال او دیگری است که در آن پارچه بعنوان غصب نشده بلکه بعنوان
شرعی شده پس چگونه ملک دیگری را غصبا میتوان گرفت و همچنین نمیتواند
آنکه رنگ کرده عمدا پس بدهد که ساده گرفته بود و چگونه عمدا رنگ کرده پس بدهد

و شاید مثل رنگ کردن باشد آنکه آرد نمود گندم را و نان نمود آرد را و امثال اینها
و اگر تصرفی نماید در احد عوضین که موجب نقص شود و صاحب اولی همان را قبول کند بی
خواستن عوض آن نقص مثل آنکه چیزی از آن خورد یا پوشید و صاحبش دست از اینها
برداشت و بخشید تسلط دارد که پس گیرد و اگر عوض برطرف شد یا تصرف تغییر شد
بنحوی که گذشت لزوم بهم میرسد مگر آن صورت که گفتیم که هیچ مالی در آن خرج نکرده باشد
هیچ عمل و کاری نکرده باشد و قدری را تصرف کرده باشد یا تصرف مثل پوشیدن
باشد و صاحبش اسقاط حق کرده باشد آنچه گفتیم میتوانند قهرا مال خود را پس بگیرد
هرگاه عوضی که گرفته بعینه پس دهد و اما آنکه تصرف نموده قهرا نمیتوانند پس داد
هر چند تصرف بسیار کم نموده مثل آنکه یک ساعت پوشیده یا یک دقیقه یا آنکه یک انگشت
از آن خورده باشد و مشهور درست تر است بلکه از ظاهر بعضی نقل شده است
که این مبایعه است حقیقةً و احوط آنست که بروش مشهور بنا گذاشته شود و ظاهر
نزد حقیر آنست که اگر صیغه غیر عربی خوانده شود بفارسی یا ترکی یا غیرها مبایعه میشود
حقیقةً یعنی لزوم بهم میرسد و از جملهٔ شرطهای مبایعه اینست که بایع و مشتری
هر دو باید عاقل و بالغ و رشید باشند بنا بر مشهور و اگر ظاهر شود که پدر یا مادر یا شخصی
دیگر چیزی داده اند بنابالغ که برای ایشان بفروشد یا معاملهٔ دیگر نماید ظاهرا مانعی
نداشته باشد چه معامله را حقیقةً ایشان میکنند و طفل بمنزلهٔ آلت کار ایشانست
و غلام و کنیز هرگاه خواهند خرید نمایند و یا فروخت نمایند باید باذن مالک شان باشد
و شرط دیگر آنکه مال خود را بفروشد بایع و بمال خود بخرد مشتری و اگر مال خودشان
نباشد باید یا وکیل صاحب مال یا ولی او باشند مانند پدر یا جد پدری یا وصی پدری یا وصی جد پدری ا

او باشند یا حاکم شرع یا امین حاکم شرع باشند یا مومنان حسبة اگر حاکم شرع نباشد
اما وکیل پس باید که وکیل صاحب مال بالغ و عاقل و رشید باشد و وکیل خود
هم عاقل بلکه بالغ و رشید نیز باشد و اگر خرید و فروخت را آن وکیل خودش بکند تصرفش
صحیح است مادام که موکل او زنده باشد و عاقل و رشید باشد و اما پدر و جد تصرف
شان شرعا ممضی است نسبت بفرزند چه پسر باشد و چه دختر باشد آن فرزند
مادامیکه آن فرزند بالغ و عاقل و رشید نشده باشد و بعد از آنکه عاقل و بالغ و رشید
شد ولایت شان قطع میشود و اختیار شان برطرف میشود و تصرف شان در
مال اختیار شان باید بخلاف مصلحت آن فرزند نباشد و هرگاه چنین باشد برای
خودشان نیز میتوانند بخرند و از خودشان نیز شاید بتوانند برای طفل فروشند
و اما وکیل پس برای خود نخرد و از خود بموکل نفروشد مگر آنکه از قراین خوب اطلاع
حاصل شود که راضی است و احوط آنست که بزبان بگوید که از خودم برای تو بخرم یا برای تو
بفروشم که مبادا از روی دربایستی راضی شود که چه بروی بد است البته باید رضا ظاهر شود
علاوه آنکه عیان چیز با بدگمانی و چیز کینه دارد خوب نیست خود را چرکین نماید و چنانکه گفتیم
تصرف شان بعد از موت پدر و جد ممضی است و صحیح است و تصرف حاکم شرع و امین
او وقتی صحیح است که نابالغ باشند یا دیوانه باشند یا حاضر نباشند یا آنکه حق واجبی
که باید بدهند نمیدهند و دادن او موقوف باشد بر فروختن مال او یا سفیه باشد
یعنی رشدی نداشته باشد که مال خود را تواند ضبط کند یا آنکه گول بخورد یا آنکه حساب
نداند و امثال اینها و حاصل آنکه اصلاح مال خود نتواند نمود لهذا باشد که صرف نماید آنرا
در اغراض غیر صحیحه و چیزیکه لائق بحالش نیست این بود که بیان کردم بعضی از شرایط بیع اکتفا

بہمین قدر رسید ❖

وللہ علی الناس حج البیت من استطاع الیہ سبیلا ❖ اتموا الحج والعمرۃ للہ ومن حج البیت او اعتمر فلا جناح علیہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی جعلنا من حجاج بیت الحرام ورزقنا ماء زمزم والقیام فی المقام والصلوٰۃ والسلام علی سید الانام وآلہ وصحبہ البررۃ الکرام واللعنۃ علی اعدائہم ما دامت النور والظلام

وبعد انچہ معلوم میشود از فرمودہ سرکار شریعتمدار حجۃ الاسلام سرکار حاجی میرزا محمد حسن النجفی شیرازی دام ظلہ انچہ بر شخص مکلف بحجۃ الاسلام واجب میشود صورت آن اجمالاً کہ مکلف قبل از شروع دران باید اجزاء آن را اجمالاً بداند چنانچہ اجزاء نماز را قبل از شروع باید بداند آنست کہ اولاً احرام می بندد از برائے عمرۂ تمتع بتفصیلے کہ خواہد آمد بعد از انکہ داخل مکہ شد طواف عمرہ میکنند یعنی ہفت بار میگردد بدور خانۂ کعبہ کہ ہر دورہ را شوط گویند وبعد ازان دو رکعت نماز طواف میکنند در خلف مقام ابراہیم علی نبینا وآلہ وعلیہ السلام وبعد ازان سعی میکنند یعنی راہ میرود میان صفا ومروہ کہ دو مکانند ہفت بار رفتن از صفا بمروہ یک بار است ومراجعت از مروہ بسوئے صفا بار دیگر محسوب است بعد ازان تقصیر میکنند یعنی اندکے از ناخن یا موی خود میگیرد وچون ازین فارغ شود ہر چہ او بسبب احرام حرام شدہ بود از برای او حلال میشود مگر سر تراشیدن وصید کردن در حرم بایں جہت این عمرہ تمتع مینامند وحج او را حج تمتع میگویند کہ شخص مکلف بعد از ادائے عمرہ مثل آنست کہ متمتع شود یعنی منتفع

وستاند و شود بچیزهائیکه بعد از احرام براو حرام شده بود و چون نزدیک روز نهم شود
باز ثانیا احرام می بندد از براے حج تمتع از مکه بتفصیلے که خواهد آمد و میرود بسوی عرفات
که نام موضعی است در چهار فرسخی مکه و از ظهر روز نهم تا مغرب آنجا میماند و شب از آنجا
کوچ میکند و بمشعر الحرام می آید که در دو فرسخی مکه است تخمینا و در آنجا میماند از طلوع
فجر روز عید قربان تا طلوع آفتاب و از آنجا می آید بسوے منی که نام موضعی است
قریب بمکه و در آنجا سه عمل بجا می آورد اوّل رمی جمره یعنی انداختن سنگریزه جمرهٔ
عقبه و دوم ذبح یا نحر هدی سوم تراشیدن سر یا گرفتن از مو یا ناخن و بعد از آن
بمکه مراجعت میکند و طواف زیارت میکند بدستور سابق بعد از آن نماز طواف
میکند بعد از آن سعی مابین صفا و مروه می نماید بطور گذشته و بعد از آن طواف نسار
میکند چه زن باشد و چه مرد و چه طفل و بعد از آن دو رکعت نماز طواف میکند و بعد
از آن مراجعت میکند بمنی از براے ماندن در آنجا شب یازدهم و شب دوازدهم و در
روز یازدهم و دوازدهم نیز رمی جمرات میکند و بعد از این اعمال در منی فارغ میشود
از تمام اعمال حجة الاسلام که در ذمه او بود و اگر شخص مکلف بحج جاهل باین افعال
باشد در ابتداے احرام لکن قصد کند که حج واجب بر ذمه او را بجا بیاورد بهر نحویکه
بعد از اشتغال بعمل بر او مشخص خواهد شد مثل اکثر عوام که قصد میکنند اتیان عمل را
بر طبق رساله که در دست است یا بر طبق قول یا عمل مجتهدی که همراه او هستند
ظاهرا عمل او صحیح خواهد بود چنانچه از بعض روایات مستفاد میشود و امّا صورت حج
تمتع تفصیلا پس اول افعال آن عمره است چنانکه دانستی و چون واجبات
عمره پنج بود و واجبات حج یازده بود پس مجموع بیست واجب میشود فصل

دراحرام عمرهٔ تمتع سه امر واجب است اوّل از آن نیت است باین نحو که محرم میشوم باحرام عمرهٔ تمتع از فرض حجة الاسلام بجهت اطاعت فرمان خداوند عالم دوّم گفتن چهار تلبیه است سوّم پوشیدن دو جامهٔ احرام است پیش از نیت و تلبیه و طریقهٔ تلبیه بنا بر احوط بلکه اصح آن اینست لَبَّيْكَ اَللّٰهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ و اگر بگوید وَالْمُلْكَ لَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ بد نیست و تصحیح این فقرات واجب است مثل صحیح کردن تکبیرة الاحرام و قرائت حمد و سوره و ذکر در نماز واجب و چونکه حقیقت احرام بازداشتن نفس است بترک امور چند پس ناچار است از معرفت آن امور بلکه احوط بر اجمعیت آنها است پیش از نیت احرام تا قصد کف از آنها نماید بلے التفات بآنها تفصیلا در وقت نیت احرام لازم نیست و آنها بیست و چهار چیز است در اینجا ذکر شده است باجمال تا سهل باشد ضبط آنها اوّل شکار صحرائی نه دریائی و اعانت کردن بآن اگرچه باشاره باشد و هم چنین خوردن و نگاه داشتن دوّم جماع با زنان بلکه مطلق التذاذ از زنان هرچند بدست بازی و نگاه کردن بشهوت باشد سوّم عقد کردن زنان و شاهد بر عقد شدن بلکه مطلق شهادت دادن بر عقد هرچند متحمل آن شده باشد قبل از احرام چهارم استمنا است مطلقا یعنی طلب منی کردن بدست وغیره هرچند بخیال یا بملاعبه با زن یا کنیز خود باشد پنجم استعمال طیب است یعنی بوی خوش مثل مشک و زعفران وغیره و احوط ترک استعمال ریاحین است ششم پوشیدن لباس دوخته و شبیه بدوخته مثل کلیچه و کلاه که از نمد میبافند هفتم سر مه کشیدن بسیاهی که در آن زینتی باشد هرچند قصد زینت نکند و احوط اجتناب از

مطلق سرمہ است بقصد زینت ہشتم نگاہ کردن در آئینہ است اما عینک و نظر
کردن در آب صاف اقوی جواز ہر دو است نہم پوشیدن موزہ و چکمہ و جراب و
ہر چہ تمام پشت پا را بپوشاند و پوشیدن نعلین بے اشکال است دہم فسوق است
یعنی دروغ گفتن و بعضے دشنام دادن و مفاخرت کردن را ملحق کردہ اند و شبہہ در
تحریم اینہا نیست یازدہم جدال است و آن گفتن لا واللہ و بلی واللہ است
و احوط الحاق مطلق یمین است و در مقام ضرورت جائز است دوازدہم کشتن
جانوران ساکن در بدن است مثل شپش و کیک و کنہ و انداختن آنہا نیز از کشتن
سیزدہم انگشتر بدست کردن بجہت زینت نہ بجہت استحباب و احوط ترک استعمال حنا
است بقصد زینت حتی قبل از احرام اگر اثر او باقی بماند تا زمان احرام چہاردہم
از برائے زن پوشیدن زیور است بجہت زینت مگر آنچہ را کہ عادت داشتہ است
پیش از احرام پانزدہم روغن مالیدن ببدن ہر چند خوشبو نباشد مگر بجہت ضرورت
شانزدہم ازالہ کردن مو است از بدن خود یا غیر خود مطلقا ہر چند یک مو باشد مگر بجہت
ضرورت ہفدہم پوشانیدن مرد است سر خود را حتی بگل و حنا و ارتماس مطلقا
و گوشہا ہم از سر محسوب است ہیجدہم پوشانیدن زن است روی خود را
بنقاب و غیر آن و ہم چنین بعض آن را مگر آن قدر یکہ من باب المقدمہ بجہت پوشانیدن
سر از برائے نماز و بعد از نماز فورا بر دارد نوزدہم سایہ قرار دادن مرد است بالای
سر خود در حال منزل طے کردن نہ در منزل بیستم بیرون آوردن خون است از بدن
خود نہ غیر ہر چند بخراشیدن بدن یا مسواک کردن باشد بیست و یکم ناخن گرفتن
و دست و پا ست ہر چند بعضے از آن باشد مگر در صورت اذیت پس فدیہ مید ہد

وفدیهٔ آن یک شاة است بیست دوم کندن دندان است هرچند خون بیرون نیاید
وبعضی گفته‌اند کفارهٔ او یک گوسفند است بیست وسوم کندن درخت وگیاهی
که در حرم روئیده شده است الا اذخر ودرخت میوه‌ها وخرما که در ملک خودش باشد
بیست وچهارم سلاح برداشتن مثل شمشیر ونیزه وهرچه یراق وآلت حرب گویند
مگر بجهت ضرورت **فصل** در واجبات طواف وبعضی از احکام آنست بدانکه مکلف بعمره
تمتع بعد از دخول بمکهٔ معظمه واجب است که ابتدا کند بطواف خانهٔ کعبه وطواف از ارکان
عمره است وکسی که عمداً او را ترک کند تا وقتیکه متمکن از او نشود پیش از وقوف بعرفات
عمرهٔ او باطل است چه عالم بمسئله باشد وچه جاهل وظاهراً حج او حج افراد میشود وحج
قضای حج بر او در سال آینده قوی است اما واجبات طواف که سزاوار است
پیش از طواف آنها را بداند که طواف او بر وجه صحیح وشرعی واقع شود وانشاءالله
بری الذمه بشود دوازده امر است پنج از آن شرط خارج است بمنزلهٔ مقدمات وهفت
از آن واجب داخل در طواف است بمنزلهٔ مقارنات شرط اول طهارت از حدث
یعنی وضو وغسل یا تیمم بدل از آن دو است بجهت اباحهٔ طواف وجنب تیمم نایب بگیرد
وهمچنین حایض شرط دوم طهارت بدن ولباس است از نجاست هرچند نجاستی
باشد که در نماز معفو است مثل خون کمتر از درهم وخون جروح وقروح بنابر احوط
شرط سوم ختنه کردن است دربارهٔ مردان نه زنان هرچند طفل باشد بنابر احوط
وبدون ختنه طواف نساء از ایشان باطل خواهد بود شرط چهارم ستر عورت است
بنابر احوط بلکه اقوی ومعتبر است در آن اباحه بلکه احوط ملاحظهٔ جمیع شرائط لباس
مصلی است در آن شرط پنجم نیت است وچنین کند که سنت دور طواف خانهٔ کعبه

سکینم طواف عمرۂ تمتع از فرض حجۃ الاسلام قربۃ الی اللہ و امّا ہفت واجب داخل لیس
اوّل آنراں ابتدا سے بحجر الاسود است و قدری پیش ازان باستد بجہت یقین
من باب المقدمہ در وقت نیت کردن کافیست دوّم ختم نمودن ہر دور را است بحجر الاسود
و قدرے پیشتر بردو من باب المقدمہ در شوط ہفتم بجہت یقین کافیست سوم
آنکہ در جمیع احوال طواف خانۂ کعبہ را بطرف دست چپ قرار دہد پس اگر رو بخانہ یا
پشت بخانہ بشود از طواف محسوب نیست چہارم داخل کردن حجر حضرت اسمعیل کہ
مدفن مادران بزرگوار و بسیار از انبیا است در طواف خود پنجم بودن طواف آنست
درمیان خانۂ کعبۂ معظمہ و مقام حضرت ابراہیم و در جمیع جوانب مطاف بحسب مسافت
ششم خروج طواف کنندہ است از خانہ و انچہ از خانہ محسوب است مثل شادروان
و آن صفہ کوچکے است در اطراف خانۂ کعبہ ہفتم آنکہ ہفت شوط طواف کند یعنے
ہفت دورہ نہ زیادہ نہ کم پس اگر چیزی زیاد کند یا کم کند تفصیل دارد امّا واجبات
بعد از طواف بدانکہ واجب است نماز طواف بعد از طواف بجا آورد و آن دو رکعت
است مثل نماز صبح در واجبات و مقدمات و مقارنات و سائر امور متعلقہ بنماز
بدانکہ شخص مکلف بحج در ہمہ اوقات باید سعی و اہتمام در صحت نماز خود داشتہ باشد خصوصا
وقتی کہ ارادۂ حج داشتہ باشد اگر کسے واجبات نماز از قرأت وغیرہ نداند عمرۂ او باطل
است و ہم چنین حج او پس بری الذمہ نخواہد شد و اگر ممکن شود نماز طواف را در
مقام ابراہیم بجماعت گذارد از دغدغۂ قرأت حمد و سورہ فارغ خواہد بود امّا ذکر رکوع
و سجود و تشہد و سلام باید درست کند و واجب است بر شخص مکلف کہ نماز طواف
را در مقام ابراہیم بجا آورد و احوط مبادرت باتیان آنست بعد از طواف و
[illegible]

آنست کہ در پشت مقام بجا آورد و با عدم تمکن در یکے از دو جانب مقام بجا آورد و
بعد از نماز انچہ براو واجب است سعی مابین صفا و مروہ است ہفت مرتبہ نہ زیادہ نہ
کم و ابتدا از صفا و ختم بمروہ است و آن دو مکان معین است نزدیک مسجد الحرام
وسعی مثل طواف رکن است و حکم ترک آن عمداً و سہواً مثل طواف است و واجب
است ابتدا از جزء اول صفا بانکہ پاشنۂ پا را بچسپاند بجزء اول مسافت و اگر چہار
درجہ در صفا و مروہ بالا رود احتیاج چسپانیدن پا و سر انگشت پا نیست و بعد
از آن تقصیر است در عمرۂ تمتع و آن قدرے از شارب یا ناخن گرفتن است
و اما واجبات حج احرام از مکۂ معظمہ است و افضل اماکن مکہ مسجد الحرام است و
افضل اماکن مسجد الحرام حجر است یا مقام و وقوف بعرفات است و واجب است
بنا بر احوط بودن در انجا از بعد از زوال روز نہم تا مغرب شرعی در حال اختیار و از انجا
کوچ میکند بسوے مشعر الحرام و احوط وجوب بیتوتۂ شب عید است در مشعر الحرام
و واجب است وقوف بمشعر الحرام از طلوع صبح روز عید احوط وجوب ماندن است
تا طلوع آفتاب اما واجبات منیٰ سہ چیز است اول رمی جمرۂ عقبہ کہ نزدیک بمکۂ
معظمہ است دوم ذبح یا نحر ہدی است یعنی قربانی کردن سوم تراشیدن سر یا
تقصیر است و بر بعضے اختیار حلق است و اما کیفیت طواف حج تمتع مثل عمرۂ تمتع است
و طواف نساء مثل طواف حج است و سعی در حج تمتع مثل سعی در عمرۂ تمتع است و نماز
طواف حج و طواف نساء مثل طواف عمرۂ تمتع است و اما طواف نساء سعی ندارد
و دیگر از واجبات بیتوتۂ شب یازدہم و دوازدہم و رمی جمرات ثلاث در روز یازدہم
است و دوازدہم و بعد از زوال روز دوازدہم مستحبا از برای طواف وداع عود بمکۂ معظمہ

فصل بدانکہ مستحب است در وقت شروع در غسل احرام کردن کہ این دعا را بخواند می نماید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ لِيْ نُوْرًا وَطَهُوْرًا وَحِرْزًا وَاَمْنًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَشِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَسُقْمٍ اَللّٰهُمَّ طَهِّرْنِيْ وَطَهِّرْ لِيْ قَلْبِيْ وَاشْرَحْ لِيْ صَدْرِيْ وَاَجْرِ عَلٰى لِسَانِيْ مَحَبَّتَكَ وَمِدْحَتَكَ وَالثَّنَاءَ عَلَيْكَ فَاِنَّهُ لَا قُوَّةَ لِيْ اِلَّا بِكَ قَدْ عَلِمْتُ اَنَّ قِوَامَ دِيْنِي التَّسْلِيْمُ لِاَمْرِكَ وَالْاِتِّبَاعُ لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ و مستحب است در وقت پوشیدن لباس احرام این دعا را بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ رَزَقَنِيْ مَا اُوَارِيْ بِهٖ عَوْرَتِيْ وَاُؤَدِّيْ فِيْهِ فَرْضِيْ وَاَعْبُدُ فِيْهِ رَبِّيْ وَ اَنْتَهِيْ فِيْهِ اِلٰى مَا اَمَرَنِيْ رَبِّيْ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ قَصَدْتُهُ فَبَلَّغَنِيْ وَاَرَدْتُهُ فَاَعَانَنِيْ وَقَبِلَنِيْ وَلَمْ يَقْطَعْ بِيْ وَوَجْهَهُ اَرَدْتُ فَسَلَّمَنِيْ فَهُوَ حِصْنِيْ وَكَهْفِيْ وَحِرْزِيْ وَظَهْرِيْ وَمَلَاذِيْ وَلَجَايَ وَمَنْجَايَ وَذُخْرِيْ وَعُدَّتِيْ فِيْ شِدَّتِيْ وَرَخَائِيْ و بعد از ان شش رکعت نماز احرام بعمل آورد و مستحب است کہ بعد از شش رکعت نماز احرام این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ اَنْ تَجْعَلَنِيْ مِمَّنِ اسْتَجَابَ لَكَ وَاٰمَنَ بِوَعْدِكَ وَاتَّبَعَ اَمْرَكَ فَاِنِّيْ عَبْدُكَ وَفِيْ قَبْضَتِكَ لَا اُوْقٰى اِلَّا مَا وَقَيْتَ وَلَا اٰخُذُ اِلَّا مَا اَعْطَيْتَ وَقَدْ ذَكَرْتَ الْحَجَّ فَاَسْئَلُكَ اَنْ تَعْزِمَ لِيْ عَلَيْهِ عَلٰى كِتَابِكَ وَسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَتُقَوِّيَنِيْ عَلٰى مَا ضَعُفْتُ وَتُسَلِّمَ مِنِّيْ مَنَاسِكِيْ فِيْ يُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ وَاجْعَلْنِيْ مِنْ وَفْدِكَ الَّذِيْنَ رَضِيْتَ وَارْتَضَيْتَ وَسَمَّيْتَ وَكَتَبْتَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ خَرَجْتُ

مِن شُقّةٍ بعيدةٍ و انفقتُ مالي ابتغاءَ مرضاتك اللّهمّ فتمّم لي
حجّتي و عمرتي و مستحب است که در وقت نیت عمرهٔ تمتع این دعا را بخواند اللّهمّ انّي
اُريدُ التمتّعَ بالعمرةِ الى الحجّ على كتابك و سنّةِ نبيّك صلّى الله عليه
و آله فان عرض لي شيءٌ يحبسني فحلّني حيث حبستني لقدرك
الّذي قدّرتَ عليّ بعد از آن نیت احرام که اول اجزای عمره است نماید و در حدیث
وارد شده است که در مقام تلبیه باین نحو بگوید لبّيك اللّهمّ لبّيك لبّيك
لا شريكَ لك لبّيك انّ الحمدَ و النعمةَ لك و الملكَ لا شريكَ
لك لبّيك لبّيك ذا المعارج لبّيك لبّيك تبدئُ و المعادُ
اليك لبّيك لبّيك داعياً الى دار السّلام لبّيك لبّيك
غفّار الذنوب لبّيك لبّيك اهل التلبية لبّيك لبّيك
ذا الجلال و الاكرام لبّيك لبّيك مرهوباً و مرغوباً اليك
لبّيك لبّيك تبدئُ و المعادُ اليك لبّيك لبّيك كشّاف
الكرب العظام لبّيك لبّيك عبدك و ابن عبديك لبّيك لبّيك يا
كريم لبّيك و مستحب است که این فقرات را نیز بخواند لبّيك اتقرّب اليك
بمحمّدٍ و آل محمّدٍ لبّيك لبّيك بحجّةٍ او عمرةٍ لبّيك لبّيك و هذه
عمرةُ متعةٍ الى الحجّ لبّيك لبّيك اهل التلبية لبّيك لبّيك تلبيةً
تمامها و بلاغها عليك و سنت است که در حین دخول در حرم این دعا را بخواند
بسم الله الرحمن الرحيم اللّهمّ انّك قلتَ في كتابك المنزل و
قولك الحقّ و اذّن في النّاس بالحجّ يأتوك رجالاً و على كلّ ضامرٍ

یأتین من کل فج عمیق اللهم انی ارجو ان اکون ممن اجاب دعوتک
وقد جئت من شقة بعیدة وفج عمیق سامعا لندائك ومستجیبا
لك مطیعا لامرك وكل ذلك بفضلك علی واحسانك الی
فلك الحمد علی ما وفقتنی له ابتغی بذلك الزلفة عندك
والقربة الیك والمنزلة لدیك والمغفرة لذنوبی والتوبة
علی منها بمنك اللهم صل علی محمد وال محمد وحرم بدنی علی النار
وامنی من عذابك وعقابك برحمتك یا ارحم الراحمین مستحب است
وقتیکه بدر مسجد الحرام رسید توقف نماید واین دعا بخواند السلام علیك ایها
النبی ورحمة الله وبركاته بسم الله وبالله ومن الله والی الله و
ما شاء الله وعلی ملة رسول الله صلی الله علیه واله وخیر الاسماء
لله والحمد لله والسلام علی محمد رسول الله والسلام علی محمد
بن عبد الله السلام علیك ایها النبی ورحمة الله وبركاته
السلام علی انبیاء الله ورسله السلام علی ابراهیم خلیل الرحمن
السلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین السلام علینا
وعلی عباد الله الصالحین اللهم صل علی محمد وال محمد وبارك
علی محمد وال محمد وارحم محمدا وال محمد كما صلیت وباركت
وترحمت علی ابراهیم وال ابراهیم انك حمید مجید
اللهم صل علی محمد عبدك ورسولك وعلی ابراهیم خلیلك
وعلی انبیائك ورسلك وسلم علیهم وسلام الله علی المرسلین

والحمد لله رب العالمين اللهم افتح لي ابواب رحمتك واستعملني في
طاعتك ومرضاتك واحفظني بحفظ الايمان ابدا ما ابقيتني جل ثناء
وجهك والحمد لله الذي جعلني من وفده وزواره وجعلني ممن يناجيه
اللهم اني عبدك وزائرك في بيتك وعلى كل ماتي حق لمن اتاه و
زاره وانت خير ماتي واكرم مزور فاسالك يا الله يا رحمن بانك
انت الله الذي لا اله الا انت وحدك لا شريك لك وبانك واحد
احد صمد لم تلد ولم تولد ولم يكن لك كفوا احد وان محمدا
عبدك ورسولك صلى الله عليه وعلى اهل بيته يا جواد يا
كريم يا ماجد يا جبار يا كريم اسالك ان تجعل تحفتك اياي
بزيارتي اياك اول شيء تعطيني فكاك رقبتي من النار بعد از ان
سه مرتبه بگوئی اللهم فك رقبتي من النار واوسع علي من رزقك
الحلال الطيب وادرأ عني شر شياطين الانس والجن وشر
فسقة العرب والعجم و اگر وقت مساعدت نماید از این دعا که مذکور شد این
دعا را بخواند در حالتیکه ایستاده باشد در مسجد الحرام گوید السلام عليك
ايها النبي ورحمة الله وبركاته بسم الله وبالله ومن الله وما
شاء الله والسلام على انبياء الله ورسله والسلام على رسول الله
والسلام على ابراهيم والحمد لله رب العالمين و مستحب است که بعد
از دخول در مسجد بایستد رو بکعبه و دو دست را بلند نماید و این دعا را بخواند اللهم اني
اسالك في مقامي هذا في اول مناسكي ان تقبل توبتي وان

تَمْحُو وِزْرِی عَنْ خَطِیْئَتِی وَتَضَعُ عَنِّی وِزْرِی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی بَلَّغَنِی بَیْتَهُ
الْحَرَامَ اَللّٰهُمَّ اِنِّی اُشْهِدُكَ اَنَّ هٰذَا بَیْتُكَ الْحَرَامُ الَّذِی جَعَلْتَهُ
مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا مُبَارَكًا وَهُدًی لِلْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ اِنَّ الْعَبْدَ
عَبْدُكَ وَالْبَلَدَ بَلَدُكَ وَالْبَیْتَ بَیْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ
وَاَؤُمُّ طَاعَتَكَ مُطِیْعًا لِاَمْرِكَ رَاضِیًا بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ
مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اِلَیْكَ الْخَائِفِ لِعُقُوْبَتِكَ اَللّٰهُمَّ افْتَحْ
لِیْ اَبْوَابَ رَحْمَتِكَ وَاسْتَعْمِلْنِیْ بِطَاعَتِكَ وَمَرْضَاتِكَ وسنت
است کہ در وقت نظر کردن بکعبہ این دعا بخواند اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ عَظَّمَكِ
وَشَرَّفَكِ وَكَرَّمَكِ وَجَعَلَكِ مَثَابَةً لِلنَّاسِ وَاَمْنًا مُبَارَكًا
وَهُدًی لِلْعَالَمِیْنَ وقتی کہ محاذی حجر الاسود شد بعد از دخول در مسجد الحرام
بایستد و این دعا بخواند اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْكَ
لَهٗ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ اٰمَنْتُ بِاللّٰهِ وَكَفَرْتُ
بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزّٰی وَبِعِبَادَةِ الشَّیْطٰنِ وَ
بِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ یُدْعٰی مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ پس چون بحجر الاسود رسد بگوید
اَللّٰهُمَّ قَنِّعْنِیْ بِمَا رَزَقْتَنِیْ وَبَارِكْ لِیْ فِیْمَا اٰتَیْتَنِیْ واین دعا را
بیش از طواف نزد حجر الاسود بخواند وچون نظرش بر حجر الاسود افتد رو بسوے
او کند و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ هَدَانَا لِهٰذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِیَ
لَوْلَا اَنْ هَدَانَا اللّٰهُ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ
وَاللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ مِنْ خَلْقِهٖ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ مِمَّا اَخْشٰی وَاَحْذَرُ

قنعنی

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِيْ وَيُمِيْتُ وَيُمِيْتُ وَ يُحْيِيْ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوْتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ كَاَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَ بَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ وَسَلَامٌ عَلٰى جَمِيْعِ النَّبِيِّيْنَ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اُوْمِنُ بِوَعْدِكَ وَاُصَدِّقُ رُسُلَكَ وَاَتَّبِعُ كِتَابَكَ

ودر وقت بوسیدن و دست مالیدن بحجر الاسود مستحب است این دعا را بخوانند

اَللّٰهُمَّ اَمَانَتِيْ اَدَّيْتُهَا وَمِيْثَاقِيْ تَعَاهَدْتُهٗ لِتَشْهَدَ لِيْ بِالْمُوَافَاتِ اَللّٰهُمَّ تَصْدِيْقًا بِكِتَابِكَ وَعَلٰى سُنَّةِ نَبِيِّكَ اَشْهَدُ اَنْ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَاَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهٗ وَرَسُوْلُهٗ اٰمَنْتُ بِاللهِ وَكَفَرْتُ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوْتِ وَبِاللَّاتِ وَالْعُزّٰى وَبِعِبَادَةِ الشَّيْطٰنِ وَبِعِبَادَةِ كُلِّ نِدٍّ يُدْعٰى مِنْ دُوْنِ اللهِ و در آنحالت که دستها بلند کرده بگوید

اَللّٰهُمَّ اِلَيْكَ بَسَطْتُ يَدِيْ وَفِيْمَا عِنْدَكَ عَظُمَتْ رَغْبَتِيْ فَاقْبَلْ سُبْحَتِيْ وَاغْفِرْ لِيْ وَارْحَمْنِيْ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْفَقْرِ وَمَوَاقِفِ الْخِزْيِ فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ و همچنین مستحب است در حال طواف خواندن این

دعا اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِيْ يُمْشٰى بِهٖ عَلٰى طَلَلِ الْمَاءِ كَمَا يُمْشٰى بِهٖ عَلٰى جَدَدِ الْاَرْضِ وَاَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِيْ يَهْتَزُّ لَهٗ عَرْشُكَ وَاَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِيْ يَهْتَزُّ لَهٗ اَقْدَامُ مَلٰئِكَتِكَ وَاَسْاَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِيْ دَعَاكَ بِهٖ مُوْسٰى مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ فَاسْتَجَبْتَ لَهٗ

وَاَلْقَيْتَ عَلَيْهِ مَحَبَّةً مِنْكَ وَاَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِى غَفَرْتَ بِهِ
لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَاَخَّرَ وَاَتْمَمْتَ
عَلَيْهِ نِعْمَتَكَ اَنْ تَفْعَلَ بِى كَذَا وَكَذَا بجای کذا وکذا هر مطلب دنیا و آخرت
سؤال نماید کہ انشاء اللہ باجابت میرسد و مستحب است در هر شوط از طواف کعبہ چون
بمیزاب رسد صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد واین دعا را بخواند سَائِلُكَ فَقِيرُكَ
مِسْكِينُكَ بِبَابِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ
وَالْحَرَمُ حَرَمُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَهٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ بِكَ
الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاَعْتِقْنِى وَوَالِدَىَّ وَاَهْلِى وَوُلْدِى وَ
اِخْوَانِى الْمُؤْمِنِينَ مِنَ النَّارِ يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ و سنت است کہ در حال
طواف بسیار بگوید اَللّٰهُمَّ اِنِّى فَقِيرٌ وَاِنِّى خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ فَلَا تُغَيِّرْ جِسْمِى
وَلَا تُبَدِّلِ اسْمِى و در وقت رسیدن برکن یمانی سر بلند نماید بسوی کعبہ
و بگوید اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى شَرَّفَكِ وَعَظَّمَكِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِى بَعَثَ
مُحَمَّدًا صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَبِيًّا وَجَعَلَ عَلِيًّا اِمَامًا اَللّٰهُمَّ اهْدِ
لَهُ خِيَارَ خَلْقِكَ وَجَنِّبْهُ شِرَارَ خَلْقِكَ و چون در میان حجر الاسود و
رکن یمانی این دعا بخواند رَبَّنَا آتِنَا فِى الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِى الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً
وَقِنَا بِرَحْمَتِكَ عَذَابَ النَّارِ و بعد از طواف نزد حجر اسمعیل قبل از رسیدن بمحاذی
میزاب سر را بلند کند و نظر بناودان اندازد و بگوید اَللّٰهُمَّ اَدْخِلْنِى الْجَنَّةَ
بِرَحْمَتِكَ وَاَجِرْنِى مِنَ النَّارِ وَعَافِنِى مِنَ السُّقْمِ وَاَوْسِعْ عَلَىَّ مِنَ
الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّى شَرَّ فَسَقَةِ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ وَشَرَّ

فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ در وقت رسیدن بپشت کعبه حین تجاوز نمودن از حجر اسمعیل
این دعا را بخواند یَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ وَالْجُوْدِ وَالْکَرَمِ اِنَّ عَمَلِیْ ضَعِیْفٌ
فَضَاعِفْهُ لِیْ وَتَقَبَّلْهُ مِنِّیْ اِنَّکَ اَنْتَ السَّمِیْعُ الْعَلِیْمُ و در نزد مستجار
بخواند اَللّٰهُمَّ الْبَیْتُ بَیْتُکَ وَالْعَبْدُ عَبْدُکَ وَهٰذَا مَقَامُ الْعَائِذِ
بِکَ مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ مِنْ قِبَلِکَ الرَّوْحُ وَالْفَرَجُ وَالْعَافِیَةُ اَللّٰهُمَّ اِنَّ
عَمَلِیْ ضَعِیْفٌ فَضَاعِفْهُ لِیْ وَاغْفِرْ لِیْ مَا اطَّلَعْتَ عَلَیْهِ مِنِّیْ وَخَفِیَ عَلٰی خَلْقِکَ
اَسْتَجِیْرُ بِاللّٰهِ مِنَ النَّارِ و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّ عِنْدِیْ اَفْوَاجًا مِنَ الذُّنُوْبِ
وَاَفْوَاجًا مِنَ الْخَطَایَا وَعِنْدَکَ اَفْوَاجٌ مِنْ رَحْمَةٍ وَاَفْوَاجٌ مِنْ مَغْفِرَةٍ
یَا مَنِ اسْتَجَابَ لِاَبْغَضِ خَلْقِهٖ اِذْ قَالَ اَنْظِرْنِیْ اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ اسْتَجِبْ
لِیْ پس حاجت خود را طلب و دعا بسیار بکن و اقرار بگناهان خود هرچه دانی مفصلا بکن و
هرچه را بخاطر نداشته باشی مجملا اقرار کن و طلب آمرزش کن که البته آمرزیده میشوی انشاء
الله تعالی و چون برکن یمانی برسی دست بردار و بگوید یَا اللّٰهُ یَا وَلِیَّ الْعَافِیَةِ
وَخَالِقَ الْعَافِیَةِ وَرَازِقَ الْعَافِیَةِ وَالْمُنْعِمَ بِالْعَافِیَةِ وَالْمُتَفَضِّلَ بِالْعَافِیَةِ
عَلَیَّ وَعَلٰی جَمِیْعِ خَلْقِکَ یَا رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِیْمَهُمَا صَلِّ عَلٰی
مُحَمَّدٍ وَاٰلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنِی الْعَافِیَةَ وَتَمَامَ الْعَافِیَةِ وَشُکْرَ الْعَافِیَةِ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ
یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِیْنَ پس بتانی روانه شو و گامهای خود را کوتاه بگذار از ترس
خدا پس چون بنزدیک حجر الاسود رسی دست ها را بردار و حمد و ثنای الهی را بجای
آور و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و بگو اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ و مستحب است در نماز
طواف آنکه در رکعت اول بعد از حمد سورهٔ توحید و در رکعت دوم سورهٔ جحد بخواند

قل یا ایہا الکافرون بخواند وچون از نماز فارغ شود حمد وثناے الہی را بجا آورد و
صلوات بر محمد وآل محمد بفرستد وطلب قبول از خداوند عالم نماید وبگوید اَللّٰھُمَّ تَقَبَّلْ
مِنِّیْ وَلَا تَجْعَلْہُ اٰخِرَ الْعَھْدِ مِنِّیْ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ بِمَحَامِدِہٖ کُلِّھَا عَلٰی نَعْمَائِہٖ
کُلِّھَا حَتّٰی یَنْتَھِیَ الْحَمْدُ اِلٰی مَا یُحِبُّ وَیَرْضٰی اَللّٰھُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّاٰلِ
مُحَمَّدٍ وَّتَقَبَّلْ مِنِّیْ وَطَھِّرْ قَلْبِیْ وَزَکِّ عَمَلِیْ ودر بعضے روایات است آنکہ بگوید
اَللّٰھُمَّ ارْحَمْنِیْ بِطَوَاعِیَتِیْ اِیَّاکَ وَطَوَاعِیَتِیْ رَسُوْلَکَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ
اَللّٰھُمَّ جَنِّبْنِیْ اَنْ اَتَعَدّٰی حُدُوْدَکَ وَاجْعَلْنِیْ مِمَّنْ یُّحِبُّکَ وَیُحِبُّ
رَسُوْلَکَ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَمَلٰٓئِکَتَکَ وَعِبَادَکَ الصّٰلِحِیْنَ
پس سجدہ رود وبگوید سَجَدَ لَکَ وَجْھِیْ تَعَبُّدًا وَّرِقًّا لَا اِلٰہَ اِلَّا اَنْتَ
حَقًّا حَقًّا اَلْاَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ وَّالْاٰخِرُ بَعْدَ کُلِّ شَیْءٍ وَّھَا اَنَا
ذَا بَیْنَ یَدَیْکَ نَاصِیَتِیْ بِیَدِکَ فَاغْفِرْ لِیْ اِنَّہٗ لَا یَغْفِرُ الذَّنْبَ
الْعَظِیْمَ غَیْرُکَ فَاغْفِرْ لِیْ فَاِنِّیْ مُقِرٌّ بِذُنُوْبِیْ عَلٰی نَفْسِیْ وَلَا یَدْفَعُ
الذَّنْبَ الْعَظِیْمَ غَیْرُکَ چون ارادہ سعی نماید سنت است کہ بیاید بنزد حجر الاسود
وآنرا ببوسد ودستہا یا بدن را بمالد یا اشارہ کند پس بیاید بنزد چاہ زمزم وخود
یک دلو یا دو دلو آب بکشد از دلوی کہ مقابل حجر الاسود است وبر سر وپشت وشکم
بریزد وبخورد وایندعا را بخواند اَللّٰھُمَّ اجْعَلْہُ عِلْمًا نَّافِعًا وَّرِزْقًا وَّاسِعًا
وَّشِفَآءً مِّنْ کُلِّ دَآءٍ وَّسُقْمٍ پس متوجہ صفا شود از دری کہ محاذی حجر الاسود است
وان دریست کہ حضرت رسول ازان در بیرون رفت وبآرام دل وتن برود وبالاے
کوہ صفا تا نظر کند بخانہ کعبہ ورو برکن عراقی کند وحمد وثناے الہی را بجا آورد واز نعمتہاے

الٰہی بجو الٰہ آورد پس ہفت نوبت اَللّٰہُ اَکْبَرُ بگوید و ہشت نوبت اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ و ہفت نوبت
لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ پس سہ مرتبہ بگوید لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَحْدَہٗ لَا شَرِیْکَ لَہٗ
لَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ یُحْیِیْ وَیُمِیْتُ وَیُمِیْتُ وَیُحْیِیْ وَھُوَ حَیٌّ لَا یَمُوْتُ
وَھُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ پس صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سہ نوبت بگوید
اَللّٰہُ اَکْبَرُ عَلٰی مَا ھَدَانَا اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ عَلٰی مَا اَوْلَانَا وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الْحَیِّ
الْقَیُّوْمِ وَالْحَمْدُ لِلّٰہِ الْحَیِّ الدَّائِمِ پس سہ نوبت بگوید اَشْھَدُ اَنْ لَّا
اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَاَشْھَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُہٗ وَرَسُوْلُہٗ لَا نَعْبُدُ اِلَّا اِیَّاہُ
مُخْلِصِیْنَ لَہُ الدِّیْنَ وَلَوْ کَرِہَ الْمُشْرِکُوْنَ و سہ نوبت بگوید اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ
اَسْئَلُکَ الْعَفْوَ وَالْعَافِیَۃَ وَالْیَقِیْنَ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَۃِ پس سہ نوبت
بگوید اَللّٰھُمَّ اٰتِنَا فِی الدُّنْیَا حَسَنَۃً وَّفِی الْاٰخِرَۃِ حَسَنَۃً وَّقِنَا
عَذَابَ النَّارِ پس صد مرتبہ اَللّٰہُ اَکْبَرُ بگوید و صد مرتبہ بگوید لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ
و صد مرتبہ اَلْحَمْدُ لِلّٰہِ بگوید و صد نوبت سُبْحَانَ اللّٰہِ بگوید پس بگوید لَا اِلٰہَ اِلَّا
اللّٰہُ وَحْدَہٗ وَحْدَہٗ اَنْجَزَ وَعْدَہٗ وَنَصَرَ عَبْدَہٗ وَغَلَبَ الْاَحْزَابَ
وَحْدَہٗ فَلَہُ الْمُلْکُ وَلَہُ الْحَمْدُ وَحْدَہٗ اَللّٰھُمَّ بَارِکْ لِیْ فِی الْمَوْتِ
وَفِیْمَا بَعْدَ الْمَوْتِ اَللّٰھُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِکَ مِنْ ظُلْمَۃِ الْقَبْرِ وَوَحْشَتِہٖ
اَللّٰھُمَّ اَظِلَّنِیْ فِیْ ظِلِّ عَرْشِکَ یَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّکَ و بسیار تکرار
کن و بگو سپردم دین و نفس و اہل و عیال خود را بخدا وند عالم و بگو اَسْتَوْدِعُ اللّٰہَ
الرَّحْمٰنَ الرَّحِیْمَ الَّذِیْ لَا یُضَیِّعُ وَدَائِعَہٗ دِیْنِیْ وَنَفْسِیْ وَاَھْلِیْ
وَمَالِیْ وَوُلْدِیْ اَللّٰھُمَّ اسْتَعْمِلْنِیْ عَلٰی کِتَابِکَ وَسُنَّۃِ نَبِیِّکَ

وَ تَوَفَّنِي عَلَى مِلَّتِهِ وَ اَعِذْنِي مِنَ الْفِتْنَةِ پس سه مرتبه اَللّٰهُ اَكْبَرُ بگوید
دو مرتبه دعای سابق را بخواند پس یکبار تکبیر بگوید پس بگوید دعای سابق را و اگر همهٔ
عمل نتواند انتقال بجای آوری هر قدر که میتوانی بجا آور و مستحب است که این دعا را بخواند
اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي كُلَّ ذَنْبٍ اَذْنَبْتُهُ قَطُّ فَاِنْ عُدْتُ فَعُدْ عَلَيَّ بِالْمَغْفِرَةِ
فَاِنَّكَ اَنْتَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ اَللّٰهُمَّ افْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ فَاِنَّكَ
اِنْ تَفْعَلْ بِي مَا اَنْتَ اَهْلُهُ تَرْحَمْنِي وَ اِنْ تُعَذِّبْنِي فَاَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ
عَذَابِي وَ اَنَا مُحْتَاجٌ اِلَى رَحْمَتِكَ فَيَا مَنْ اَنَا مُحْتَاجٌ اِلَى رَحْمَتِهِ اِرْحَمْنِي
اَللّٰهُمَّ لَا تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ فَاِنَّكَ اِنْ تَفْعَلْ بِي مَا اَنَا اَهْلُهُ تُعَذِّبْنِي
وَ لَمْ تَظْلِمْنِي اَصْبَحْتُ اَتَّقِي عَدْلَكَ وَ لَا اَخَافُ جَوْرَكَ فَيَا مَنْ هُوَ
عَدْلٌ لَا يَجُورُ اِرْحَمْنِي پس بگو يَا مَنْ لَا يُخَيِّبُ سَائِلَهُ وَ لَا يَنْفَدُ نَائِلُهُ
صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اَعِذْنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ و در حدیث است
که کسی که خواهد مال او زیاد شود پس باید که طول دهد ایستادن در صفا را و در پایهٔ چهارم
رو بکعبه این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ فِتْنَتِهِ
وَ غُرْبَتِهِ وَ وَحْشَتِهِ وَ ظُلْمَتِهِ وَ ضِيقِهِ وَ ضَنْكِهِ اَللّٰهُمَّ اَظِلَّنِي فِي ظِلِّ
عَرْشِكَ يَوْمَ لَا ظِلَّ اِلَّا ظِلُّكَ پس از آن پایین آید و پشت خود را برهنه
کند و بگوید یَا رَبَّ الْعَفْوِ يَا مَنْ اَمَرَ بِالْعَفْوِ يَا مَنْ هُوَ اَوْلَى بِالْعَفْوِ يَا مَنْ
يُثِيبُ عَلَى الْعَفْوِ الْعَفْوَ الْعَفْوَ الْعَفْوَ يَا جَوَادُ يَا كَرِيمُ يَا قَرِيبُ يَا بَعِيدُ
اُرْدُدْ عَلَيَّ نِعْمَتَكَ وَ اسْتَعْمِلْنِي بِطَاعَتِكَ وَ مَرْضَاتِكَ بدانکه سنت است
که در حال سعی پیاده باشد و آنکه میانه رو و از صفا تا بمناره و از آنجا تند رود و مثل شتر تا بار

و اگر سواره باشد چهارپای خود را حرکت بدهد تا اینکه آن را برساند و از آنجا میانه رود
تا بمروه و اسرار این سعی بسیار است و چون بمروه رسد بگوید تهلیل و تکبیر و
دعاهائی که بر صفا گفت و رو بقبله کند و بگوید اللهم اغفر وارحم
وتجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم واهدني للتي هي
اقوم اللهم ان عملي ضعيف فضاعفه لي وتقبله مني اللهم لك
سعيي وبك حولي وقوتي تقبل مني عملي يا من يتقبل عمل المتقين
پس تند برود تا مناره دیگر پس چون از آنجا بگذرد بگوید یا ذا المن والفضل
والكرم والنعماء والجود اغفر لي ذنوبي انه لا يغفر الذنوب
الا انت و چون بمروه رسد دعاهای اول را بخواند که در صفا خواند و بگوید اللهم
يا من امر بالعفو يا من يحب العفو يا من يعطي على العفو يا من
يعفو على العفو يا رب العفو العفو العفو العفو سعی کند و گریه کردن خود
را بگریه بدارد و دعا بسیار کند در حال سعی و این دعا بخواند اللهم اني اسألك
حسن الظن بك على كل حال وصدق النية في التوكل عليك
اگر فراموش کند تند رفتن را هر جا که بخاطرش آید برگردد تا بموضع تند رفتن
برسد پس تند برود و بعد از احرام حج چون متوجه منی شود بگوید اللهم اياك ارجو
واياك ادعو فبلغني املي واصلح لي عملي پس آرام تر دل برود با
تسبیح و تقدیس و ذکر حق سبحانه تعالی و چون بمنی رسد بگوید الحمد لله الذي
اقدمنيها صالحا في عافية وبلغني هذا المكان پس بگوید اللهم
هذه منى وهي مما مننت به علينا من المناسك فاسألك ان تمن

عَلَیَّ بِمَا مَنَنْتَ عَلٰی اَنْبِیَائِکَ فَاِنَّمَا اَنَا عَبْدُکَ وَفِیْ قَبْضَتِکَ و سنت
است که شب عرفه در منی باشد و مشغول طاعت الهی باشد و بهتر آنست عبادتها
را افضل و نمازها را در مسجد خیف بجا آورد و چون نماز صبح کند تعقیب خواند تا طلوع
آفتاب و روانهٔ عرفات شود و اگر خواهد بعد از طلوع صبح روانه شود و لکن سنت است
بلکه احوط آنست که از وادی محسر رد نشود تا آفتاب طالع نشود و مکروه است پیش از
صبح روانه شود و از بعضی حرمت حکایت کرده اند مگر از جهت ضرورت مثل بیماری و کسیکه
خوف ازدحام خلق داشته باشد و چون متوجه عرفات شود این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ
صَمَدْتُ وَاِیَّاکَ اعْتَمَدْتُ وَوَجْهَکَ اَرَدْتُ فَاَسْئَلُکَ اَنْ تُبَارِکَ
لِیْ فِیْ رِحْلَتِیْ وَاَنْ تَقْضِیَ لِیْ حَاجَتِیْ وَاَنْ تَجْعَلَنِیْ مِمَّنْ تُبَاهِیْ
بِهِ الْیَوْمَ مَنْ هُوَ اَفْضَلُ مِنِّیْ و تلبیه گویان بعرفات رسد و بعد از زوال تلبیه
را قطع کند مستحب است که در وقت وقوف با طهارت باشد و غسل کند و آنچه موجب تفرق
حواس است از خود دور کند تا دل متوجه جناب اقدس باری شود و در این وقت نماز
ظهر و عصر را در اول وقت بجا آورد بیک اذان و دو اقامت و وقوف کند در دست چپ
کوه پشت کسی که از مکه آید و در پائین کوه وقوف کند در زمین هموار و با اصحاب خود
مجتمع باشد پهلوی یکدیگر و بعد از نماز بایستد و مشغول دعا شود و مکروه است که
بالای کوه رود و آنکه در حال وقوف سوار باشد یا نشسته اگر تواند ایستادن را اگر
نه هر قدر که میتواند و رو بقبله کند و دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالے سازد
و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و تمجید و تهلیل بکند و تکبیر صد نوبت بگوید و اَلْحَمْدُ
لِلّٰهِ صد نوبت و سُبْحَانَ اللّٰهِ صد نوبت و لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ صد نوبت

و آیة الکرسی صد نوبت و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد صد نوبت و سوره انا انزلناه
صد نوبت وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ صد نوبت و قل هو الله احد صد نوبت بخواند
و هر دعائیکه بخواهد بکند و سعی بکند در دعا که این روز دعا و مسئلة است و هیچ چیز نزد شیاطین لعین
خوشتر از این نیست که تو را غافل سازند از جناب اقدس الهی و پناه گیر بخداوند عالم از شر شیاطین
و زنهار که بجانب مردمان نظر مینداز و متوجه خود باش و استغفار بدل و زبان بکن و گناهان
خود را بشمار و گریه کن و اگر نتوانی خود را بگریه بدار و دعا از جهت پدر و مادر و برادران مؤمن
و اقل آن چهل کس است و در حدیث است که ملکی موکل است که آنچه آنکس که جهت برادر
مؤمن خود بطلبد آن ملک از حقتعالی از برای او صد هزار مثل آنرا طلبد و تمام این
زمان را صرف دعا و ذکر و استغفار کند که بعضی از علما قایل شده اند بوجوب آن و دعاهای
منقوله را بخواند خصوصا دعای صحیفهٔ کامله و دعای حضرت امام حسین و دعای حضرت
امام زین العابدین ع و مستحب است که در وقت سنگ انداختن پیاده باشد و سواره
نباشد و با وضو باشد و بعضی از علما بوجوب طهارت قایل شده اند و چون سنگ را
در دست داشته باشد این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ هٰذِهِ حَصَیَاتِی فَأَحْصِهِنَّ لِی
وَارْفَعْهُنَّ فِی عَمَلِی و بهر سنگریزه که بیندازد این دعا بخواند اَللهُ اَکْبَرُ اَللّٰهُمَّ ادْحَرْ
عَنِّی الشَّیْطَانَ اَللّٰهُمَّ تَصْدِیْقًا بِکِتَابِکَ وَعَلٰی سُنَّةِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وَآلِهِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْهُ حَجًّا مَبْرُوْرًا وَعَمَلًا مَقْبُوْلًا وَسَعْیًا مَشْکُوْرًا
وَذَنْبًا مَغْفُوْرًا و میانه او و جمره ده ذراع یا پانزده ذراع بیشتر فاصله نباشد و پشت
بقبله کند و روی بجمره و آنکه سنگریزه را بر انگشت بزرگ بگذارد و با ناخن انگشت سبابه
بیندازد و چون بجای خود آید در منی سنت است که این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ بِکَ

وثقت وعلیک توکلت فنعم الرب ونعم المولى ونعم النصیر و مستحب است
در وقت ذبح یا نحر این دعا بخواند وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض
حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی
لله رب العالمین لاشریک له وبذلک امرت وانا من المسلمین
اللهم منک ولک بسم الله وبالله والله اکبر اللهم تقبل منی
و در بعض روایات وارد شده این تتمه اللهم تقبل منی کما تقبلت عن ابراهیم
خلیلک وموسى کلیمک ومحمد حبیبک صلى الله علیه و آله وعلیهم
و سنت است که خود قربانی بکشد و اگر نداند دست خود را بالای دست کشنده نهد
و مستحب است که در وقت سر تراشیدن رو بقبله کند و ابتدا از جانب راست پیش سر
بکند و این دعا بخواند اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و سنت
است که موی سر را دفن کند در منی و در محل خیمه خود و احوط آنست که از اطراف سر
ریش و شارب موی بگیرد و ناخنها را بگیرد و بدانکه بعد از حلق حلال میشود از برای
او جمیع محرمات احرام مگر بوی خوش و زن و شکار بدانکه بهتر آنست که با تمکن همان
روز عید از منی بعد از مناسک ثلاثه مراجعت کند بمکه و اگر نشد فردای آنروز و
احوط عدم تاخیر است از فردای آنروز مگر بجهت عذر و سنت است که غسل کند و متوجه
مسجد الحرام شود با ذکر و تحمید و تعظیم الهی و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و چون
در مسجد آید این دعا بخواند اللهم اعنی على نسکی وسلمنی له وسلمه
لی اللهم انی اسئلک مسئلة العلیل الذلیل المعترف بذنبه
ان تغفر لی ذنوبی وان ترجعنی بحاجتی اللهم انی عبدک

وَالْبَلَدُ بَلَدُكَ وَالْبَيْتُ بَيْتُكَ جِئْتُ اَطْلُبُ رَحْمَتَكَ وَاَؤُمُّ طَاعَتَكَ
مُتَّبِعاً لِاَمْرِكَ رَاضِياً بِقَدَرِكَ اَسْئَلُكَ مَسْئَلَةَ الْمُضْطَرِّ اِلَيْكَ الْمُطِيعِ
لِاَمْرِكَ الْمُشْفِقِ مِنْ عَذَابِكَ الْخَائِفِ لِعُقُوبَتِكَ اَنْ تُبَلِّغَنِي عَفْوَكَ
وَتُجِيرَنِي مِنَ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ پس بنزد حجر الاسود بیاید و استلام و تقبیل نماید
و اگر دو طواف عمره بجا آورده بجا بیاورد و تکبیر بگوید و نیت کند و طواف کند بصفت
شوطهای مذکوره در طواف عمره و نماز آن و سعی و طواف نساء چنان است که سابقا
در طواف و سعی عمره مذکور شد و مستحب است که چون از مکه مراجعت کند بمنی بگوید
اَللّٰهُمَّ بِكَ وَثِقْتُ اٰمَنْتُ وَلَكَ اَسْلَمْتُ وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ فَنِعْمَ
الرَّبُّ وَنِعْمَ الْمَوْلٰى وَنِعْمَ النَّصِيرُ بدانکه مستحب است که در این سه روز از منی بیرون
نرود حتی بجهت طواف مستحب و آنکه در جمره اولی و وسطی رو بقبله کند و جمره را بدست
راست بگیرد و حمد و ثنای الهی را بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد پس
اندکی پیش رود و بگوید اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي پس پیشتر رود اندکی و دعای سابق
در وقت رمی را بخواند و رمی کند و در وقت رمی اَللّٰهُ اَكْبَرُ بگوید و در رمی جمره
عقبی پشت بقبله کند و تکبیر در منی مستحب است بنا بر مذهب مشهور میانهٔ علماء
و بعضی واجب دانسته اند و احوط آنست که ترک نکند در منی و غیر آن و در منی
عقب پانزده نماز بگوید و کیفیت آن بنا بر مشهور اینست که اَللّٰهُ اَكْبَرُ اَللّٰهُ اَكْبَرُ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا هَدَانَا وَلَهُ الْحَمْدُ عَلٰى مَا اَوْلَانَا
وَرَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ و در بعض از اخبار بعد از تکبیر سوم وَلِلّٰهِ الْحَمْدُ
اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا هَدَانَا اَللّٰهُ اَكْبَرُ عَلٰى مَا رَزَقَنَا مِنْ بَهِيمَةِ الْاَنْعَامِ

و در بعضی روایات همین است بزیادتی اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَلٰی مَا اَبْلَانَا و اگر در روز
دوازدهم کوچ کرد از منی سنت است که بیست و یک سنگریزه را در منی دفن کند
و مستحب است که در این ایام نمازهای واجب و مستحب را در مسجد خیف بجا آورد و در حدیث
است که هر که در مسجد خیف صد رکعت نماز بگذارد پیش از آنکه از آنجا بیرون رود برابر
است با عبادت هفتاد سال و هر که صد مرتبه سُبْحَانَ اللّٰهِ بگوید بنویسند از برای
او ثواب بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ گوید برابر است با ثواب
زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ بگوید برابر است با خراج عراقین که در
راه خداوند عالم تصدق کند خاتمه در طواف وداع و سایر مستحبات است تا زمان
خروج از مکهٔ معظمه و ورود بمدینهٔ منوره بدانکه مستحب است مراجعت از منی بمکه جهت طواف
وداع هرگاه طواف واجب و سعی و طواف نساء را پیشتر کرده و پیش از کوچ شش رکعت
نماز در مسجد خیف بکند و چون در مکه رود سنت است که داخل خانهٔ کعبه شود خصوصا
کسی که تازه حج کرده است و در حدیث است که داخل شدن در خانهٔ کعبه داخل شدن است
در رحمت خدا و بیرون رفتن او بیرون رفتن است از گناهان و خداوند عالم نگاه میدارد
از گناهان در بقیهٔ عمر و می‌آمرزد گناهان گذشته را و سنت است که بجهت دخول خانه
غسل کند و پا برهنه داخل خانه شود و پیش از دخول سر دو حلقهٔ در را بگیرد و بگوید
اَللّٰهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَالْعَبْدُ عَبْدُكَ وَقَدْ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا فَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ وَاَجِرْنِي مِنْ سَخَطِكَ پس داخل
شود و بگوید اَللّٰهُمَّ اِنَّكَ قُلْتَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فَآمِنِّي مِنْ عَذَابِكَ
عَذَابِ النَّارِ پس دو رکعت نماز گذارد در میان دو ستون بر سنگ سرخ و در

رکعت اول حم السجده بخواند و در رکعت دوم بعد آیات آن از قرآن و دیگر نمازهای
کعبه نماز گذارد پس برکنی آید که در آنجا حجر الاسود است و شکم خود را براو بمالد پس
دو ستون بگیرد و شکم و پشت خود را بآن ستون بمالد و چون خواهد بیرون آید بیا
سا بر دست چپ خود گیرد و دعا کند آنچه بخواهد و نزدیک کعبه دو رکعت نماز کند بدانکه
مستحب است طواف بسیار کردن و آن درباره حاجی از نماز نافله افضل است و طواف
بنیابت مومنین بسیار ثواب دارد و بنیابت حضرت پیغمبر و حضرت فاطمه و دوازده امام
ثواب عظیم دارد و در خبر صحیح است که مستحب است که شخص در مکه سیصد و شصت طواف
کند بعدد ایام سال و اگر نتواند سیصد و شصت شوط که آن پنجاه و یک طواف و سه شوط
میشود و آنرا اجبست تمام عدد ایام سال تمام میکند بچهار شوط دیگر تا پنجاه و دو طواف
شود و مستحب است ختم قرآن مجید در مکه معظمه و در حدیث است که هر که ختم کند قرآن را
در آنجا از دنیا بیرون نرود تا ببیند حضرت پیغمبر را و ببیند منزل خود را در بهشت و مستحب
است در مکه مشرف شدن بموضع تولد حضرت رسول ص و در منزل خدیجه و زیارت قبر
ابیطالب و خدیجه و آمنه و عبد المطلب و رفتن بغاریکه در حرا حضرت رسول صلی الله
علیه و آله وسلم در اوائل بعثت عبادت کرده در آنجا و بغاریکه در کوه ثور است که
حضرت در آنجا مخفی شده و بدانکه مستحب است از برای کسیکه در مکه بماند اتیان بعمرهٔ
مفرده و سنت است که چون خواهد از مکه بیرون رود غسل کند و طواف وداع بجا
آورد و در هر شوطی دست یا بدن بحجر الاسود و رکن یمانی برساند و چون بمستجار رسد
دعاهای سابق را بخواند پس نزد حجر الاسود بیاید و شکم خود را بخانه بمالد و یک
دست بحجر الاسود گذارد و دست دیگر بجانب خانه بگشاید و حمد و ثنای الهی بجا آورد

وصلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و سنت است کہ از باب حناطین بیرون رود کہ مقابل رکن شامی است و آنکہ عزم کند بر مراجعت و از خداوند طلب توفیق مراجعت کند و در وقت بیرون رفتن یکدرہم خرما بگیرد و تصدق کند بر فقرا بجہت احتمال صدور بعض محرمات در حال احرام از او غفلۃ مثل شپش و نحو آن و از جملہ مستحبات مؤکدہ است مراجعت از راہ مدینۂ طیبہ برای ادراک زیارت حضرت فخر کائنات و حضرت فاطمہ و ائمہ بقیع صلوات اللہ علیہم اجمعین قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ من اتی مکۃ حاجا ولم یزرنی بالمدینۃ فقد جفانی ومن جفانی فقد جفوتہ یوم القیمۃ وقال من زارنی بعد مماتی کان کمن زارنی فی حیاتی ومن زارنی فی حیاتی کان فی جواری یوم القیمۃ و حضرت صادق فرمودند کہ ہرگاہ یکے از شما در ہمہ عمر حج کند و زیارت نکند حسین بن علی را ہر آئینہ خواہد بود تارک حقی از حقوق پیغمبر زیرا کہ حق حسین فریضہ الیست از خدا واجب بر ہر مسلمے و حضرت امام رضا فرمود کہ برای ہر امامی عہدیست در گردن دوستان خود و شیعیان خود و بدرستیکہ از تمام وفا بعہد ایشان زیارت قبور ایشان است پس ہر کہ زیارت کند ایشانرا از روی رغبت و از راہ تصدیق بانچہ گفتہ اند ائمہ ایشان شفیعان ایشان خواہند بود در روز قیامت و اخبار در فضیلت زیارت پیغمبر و ائمہ معصومین خاصہ زیارت سید الشہداء و امام رضا و افضل بودن زیارت ایشان از حج و عمرہ و جہاد بیحد و نہایت است رزقنا اللہ زیارتہم

فصل

در ذکر مسائل متفرقہ مہمہ کہ از جناب حجۃ الاسلام کلبر میرزا دام ظلہ العالی جناب سلالۃ الاطیاب فخر العلماء الانجاب حاجی سید علی خراسانی بجستانی سؤال نمودہ اند سؤال چہ میفرمائید در باب لباسہای ماہوت

وپشمینه و حریر که از اطراف لندن و فرنگستان و هندوستان می‌آورند که معلوم نیست که اجزای
غیر مأکول اللحم در آنها داخل هست یا نه، مذکی هستند یا غیر مذکی، از برای پوشیدن و نماز
در آنها چه صورت دارد؟ جواب: بنای حقیر سابقاً بر عدم جواز استعمال آنها بود در نماز
در آنها، والآن بر جواز است در مطلق مشکوک خصوصاً حریر و خز آن، و اما پوشیدن آنها
در غیر نماز و غیر آن عیبی ندارد مطلقا، و معلوم است که حکم مذکور اختصاص به حریر
ندارد بلکه حکم مشتبه است. حرّره الاحقر. زیارت عاشورا به آن کیفیت که سرکار حجة الاسلام
جناب میرزا دام ظله العالی بیان فرموده اند این است: بسم الله الرحمن الرحیم اگر بعد از
زیارت ششم و نمازهای او به زیارت دیگر، اگرچه زیارت ششم بهتر است، یک زیارتی
مشتمل بر لعن و سلام بکند و دو رکعت نماز، و اگر خود متن عاشورا باشد شاید بهتر باشد،
بعد از نماز توجه کرده صد مرتبه تکبیر بگوید و زیارت عاشورا را بخواند و صد لعن و صد
سلام و دعای اللهم خصّ سجده و دعای آن را بخواند، بعد از آن دو رکعت نماز
بجای آورده دعا بکند، دعای علقمه را بخواند ان شاء الله تعالی امید هست که موفق
باشد به آنچه مأثور است با رعایت احتیاط. مسئله: در طلاق حضور عدلین شرط است
و عدالت عبارت از پرهیزگاری و عدم ارتکاب کبیره است و عدم اصرار بر صغیره و باید
این صفت راسخه باشد، و کاشفش حسن ظاهر است که مورث اطمینان بلکه ظن بوده باشد.
مسئله: عقد کردن بدون فحص در موردی که باید فحص کند بعد از کشف هرگاه مطابق واقع
باشد عیبی ندارد، مثلاً اگر صغیره ادعای یأس یا فوت زوج خود کند و متهم باشد، یا صغیره
ادعای بلوغ کند بدون ثبوت بلوغ او را عقد کنند و بعد معلوم شود که بالغه بوده حین
عقد، بلکه هرگاه در حین عقد معتقد باشد عدم بلوغ را و بعد معلوم شود که بالغه بود

عیب نیست و بشرط تحقق قصد انشاء در حین عقد سؤال در بعض از اماکن معلوم است
که عادل یافت نمی‌شود و زنها را هم طلاق میدهند و معلوم نیست که طلاق صحیح داده
شده یا نمی‌شود و اینها را نکاح در آورد یا نه جواب بلی جائز است نکاح کردن آنها را
مسئله عقد انقطاع کردن از برای صغیر و صغیره باید زمان قابلیت استمتاع او داخل
کرد علی الاحوط و زمان قابلیت استمتاع اعم است از زمان بلوغ بجهت آنکه استمتاع
اعم است از دخول مسئله والد میتواند بذل مدت کند از جانب ولد در عقد انقطاع بلکه
تأکید یک لمحه مدت‌ها بخلاف عقد دائم مسئله والد و جد ابی میتوانند از برای
ولد مجنون زن عقد کنند چه بعقد دائم و چه به انقطاع هرگاه جنون قبل از بلوغ حادث
شده باشد بخلاف حدوث بعد از بلوغ مسئله والد و جد ابی میتوانند بذل مدت کنند
از جانب مجنون اگر صلاح بخلاف طلاق که نمیتوانند طلاق بدهند [illegible] مسئله [illegible] وارد شود
به بلدی که وطنش نباشد و میداند که ده روز یا زیادتر در آنجا میماند لکن [illegible] خروج از حد
ترخص را قبل از ده روز دارد باید نمازش را جمع کند احتیاطاً بقصد [illegible] تمام را با قصر
در غیر وقت تمام را بخواند و قضا کردن قصر را ابداً لازم نیست مسئله هرگاه شخص
مشغول نماز است و میداند که نماز عصر را نکرده است و نماز ظهر را هم [illegible] نکرده است
و نمیداند که این نمازی که مشغول است چه نیت کرده است این را ظهر قرار [illegible] تمام میکند
و بعد عصر را میخواند و اگر بداند که ظهر را خوانده و لکن نمیداند این را که مشغول است ظهر نیت
کرده یا عصر نمازش باطل است و اگر بداند که ظهر را کرده است یا نه و نمیداند که این نماز را چه
نیت کرده است این را ظهر قرار میدهد تمام میکند و بعد عصر را میخواند و اگر میداند که ظهر را
خوانده است و این را عصر نیت کرده است عدول بظهر میکند و بعد [illegible] را میخواند مسئله

در حال سجده باید هر دو کف دست بر زمین باشد لکن بطریقیکه در عرف صدق کند که کف دستش
بر زمین است پس لازم نیست خوابانیدن کف دست را بدقت تمام بر زمین مسئله
کسیکه تکلیفش اخفات خواندن است چه در قرائت و چه در تسبیحات پس هرگاه نسیاناً جهر
بخواند لازم نیست از سر گرفتن و هرگاه نتواند کلمه را اخفاتاً ادا کند جهراً بگوید عیب ندارد
و لازم نیست برای این جهت بنماز جماعت حاضر شدن لکن اگر نتواند بتکرار اخفاتاً ادا
کند تکرار کند و هرگاه میخواست اخفاتاً بگوید لکن جهراً گفته شد بهمان اکتفا کند تکرار لازم
نیست مسئله پشت بام مسجد با بامی که صدق کند وحدت مجلس اذان و اقامت در آن ساقط
است مسئله اذان و اقامت در حرم و رواق ساقط نیست مسئله ادخال نجاست غیر
مسریه در مسجد یا امکنه متبرکه حرمت ندارد و عیب ندارد اگر چه احوط و افضل ترک دادن آنست
مسئله ترتیب در صلوة قضا لازم نیست که بداند که این نماز کدام وقت است بلکه
همین قدر که بترتیب یومیه خوانده شود کفایت میکند مگر کسیکه بداند که نماز فوت شده
اش بخلاف ترتیب یومیه است مسئله مصلی و رحمة الله و برکاته را گفت و منافی هم
عمل آورد و بعد شک کرد که این رحمة الله و برکاته را گفتم یا صیغهٔ اوّل سلام را در یا صیغه
آخر را اعتنا باین شک نکند چون منافی عمل آورده و اگر منافی عمل نیاورده یا السلام
علینا را نگوید یا السلام علیکم را هر دو را و اگر بعد معلوم شود که سلام را ...
هم عیب ندارد مسئله ماموم در بین ذکر واجب یا بعد از ذکر واجب شک کند که ...
امام کرد یا نه اگر اول اعتنا کرده بود که درک کرده و بعد شک کرد اعتنا بشک نکند
و اگر اول غافل بوده درک جماعت نکرده و اگر حال خود را نمیداند از جهت ...
و التفات اعتنا بشک نکند مسئله ساقط میشود اذان و اقامت در ...

نماز جماعت شده باشد هرگاه چند نفر از اهل جماعت باقی باشند و هر چند امام جماعت امام
راتب نباشد و این حکم مختص بمسجد است نه مطلقا مسئله هرگاه کسی غسلهای متعدد
داشته باشد مثل جنابت و حیض و مس میت هرگاه در وقت غسل کردن چنین نیت کند
که غسل میکنم بجهت رفع جمیع احداثی که بر ذمهٔ من است یک غسل کفایت از همه می کند
و همچنین یک غسل کفایت از اغسال مستحبه میکند هرگاه حصول همهٔ اینها را یک مرتبه قصد
بکند و مثل اینکه قصد کند که غسل زیارت و توبه و جمعه همین یک غسل که میکنم حاصل شود
چه قصد حصول واجب هم کرده باشد یا نه سؤال امام تشهد میخواند و رکعت اول
ماموم است تکلیف ماموم چیست جواب مستحب است تجافی نمودن یعنی آنکه
کف دستها را بر زمین بگذارد و رفع کند دو پاشنه‌ها را سر انگشتان و در حال تجافی مستحب
است تشهد خواندن و ذکر دیگر هم جایز است و ساکت بودن هم جایز است سؤال
ماموم در صلوة جهریه صوت امام را نشنود یا شک در شنیدن داشته باشد آیا میتواند
ترک کند خواندن قرائت را یا نه جواب در صورت اول بخواند احتیاطا و در ثانی ترک
کند سؤال ماموم شک دارد که اگر سوره را بخواند آیا درک خواهد کرد امام را در رکوع
یا نه آیا میتواند ترک کند خواندن سوره را یا در بین سوره چنین شود قطع کند جواب
بلی میتواند ترک کند در اول و در ثانی قطع کند مسئله کفشهائیکه بپایهای تر شده
هرگاه نجس شود در وقت تطهیر چه در آب قلیل و چه کثیر و چه جاری اگر میان
تختهای آن را فی الجمله فشار دهند تا آب آن قدری بیرون رود و اگر محکم دوخته شده
باشد که فشار پذیر نباشد آب برو جاری نمایند و دست بکشند و یا داخل آب
نمایند و دست بکشند بقدر امکان فی الجمله کفایت میکند مسئله شبهه غیر محصوره آنست

کہ ابتلا بجمیع اطراف آن بعید الاحتمال باشد مثل اینکه یک ظرف نجس درمیان هزار ظرف نجس یا
قطعه زمین نجس در بیابان مسئله قطع کردن هشت فرسخ فرق ندارد از برای پیاده و سوار
و تندرو و کندرو و اهل کشتی و گاری بجهت اینکه مدار حکم و اعتبار بر قطع مکان است اگرچه
با اندک زمانی باشد مسئله شخص صائم در کار نیست و انچه مسافت گذشت و افطار
بعمل نیاورده بزودی بمنزل خود برگشته روزه اش باطل است مسئله شرط است در
فراغ اسلام فقط و شرط نیست رجولیت و بلوغ و عقل سؤال در بین بارش فرش
نجس یا لباس نجس بگذارند که بارش بخورد بچه بلکه بچکد عین نجاست دران نباشد تمام ان
فرش و لباس زیر و رو طاهر میشود یا نه بر فرض که طاهر شود حاجت بعصر هست یا نه جواب
طاهر نیست که هیچ چیز حاجت نداشته باشد هرجا از ان که باران رسیده طاهر است سؤال
وضو شخص میگیرد بعد از انکه قطع و یقین کرد که دست چپ تمام شسته شده دیگر میتواند
که بجهت دست راست بر دست چپ بالا اگر چنین اند آب که هم میرسد بجهت [؟]
ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد اگر قصد او استعمال بوده باشد یا بر وجهی باشد که با گذر
عرفا یکی باشد یعنی از همان غسلها بشود سؤال در آب خزانه حمام در وسط آب
بدن شخص لنگ نجس یا دست نجس میخورد چه باید کرد جواب اگر چنان شد که بدن
بملاقات نجس شد مثل اینکه عین بول به بدن بخورد یا اینکه ادرار کرد و عین بول به بدن
بخورد حکم خارج آب دارد و بعد از ازاله آن بودن در آب یک غسله حساب است
و اگر لنگ نجس بتوسط آب گر بخورد ضرر ندارد سؤال رسیدن آب گر بزمین نجس
همین قدر که یک دفعه متصل شود طاهر میشود یا نه و میخواهد مثل کف خزانه حمام که پا
نجس دران میگذارند و معلوم نیست که بعد از انکه پا بر پا گذاشته باشد [illegible]

بگذارند جواب ظاهر اینست که گفت خزینه طاهر شود بوصول کر یا نه و محتاج بتعدد نباشد
سؤال این حکم مختص خزینه حمام است یا در تمام حوضها جاریست جواب ظاهر
این است که فرقی نیست سؤال اگر در میان فرش گرد خاک باشد مانع از طاهر شدن
آن بباران هست یا نه جواب مانع نیست سؤال اگر گل یا خمیر بفرش باشد که بباران
بخیسند هم گل و هم فرش آیا آن گل و فرش طاهر میشود یا نه جواب در گل طاهر
میشود و در خمیر آن اشکال است سؤال ظروف و اخشاب و احجار بجز در فرا گرفتن
آنها باران آیا طاهر میشوند اگرچه ظرف ته گود باشد یا نه جواب بلی همه طاهر
میشوند سؤال چرک کف پا بجهت غسل ضرر دارد یا نه جواب هرگاه حایل نباشد
ضرر ندارد سؤال چرک لای ناخن دست و پا که لای ناخن باشد و کم باشد بجهت وضو
و غسل ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد سؤال چربی که به بدن خود و دیگران
بود یا هم میرسد بجهت غسل و وضو ضرر دارد یا نه جواب ضرر ندارد مسئله صوت اجنبیه
بگوش نامحرم هرگاه باعث فساد باشد حرام است والا نیست سؤال گوسفندی که از غلات غصبی خورده و فربه گردیده گوشت
او حلال است جواب گوشت او حلال است و صاحبش مشغول بمال غصب است
مسئله در بین صلوة شخصی مطلع شد که زن محاذی او بوده در بین نماز عیب ندارد و
هم چنین هرگاه قبل از صلوة یقین داشته باشد که در بین نماز زن محاذی او خواهد شد میتواند
مشغول نماز شود سؤال کلاه بچون زر که در عجمها یا شال سر یا شال کمر یا زرینه
بسیار بوده باشد پوشیدن اینها از برای مرد چه صورت دارد و حال آنکه اگر اینها
را بسوزانند از دو مثقال آن یک مثقال یا دو مثقال طلا بیرون می آید
جواب اگر طلا در آن مستهلک باشد یعنی نیست و نابود حساب نمایند

آنرا عیب ندارد و دو دینست که در دو صد مثقال یک مثقال یا دو مثقال اگر داشته باشد
مستهلک باشد **مسائل دیات** بجهت مناسبت حال مردم بفرموده علماء و مروجین
شریعت غراء ذکر کردم تا بندگان خدا رستگار شوند مسئله هرگاه کسی زنا کند با یکی از محرمهای
نسبی خود العیاذ بالله چون مادر و خواهر یا دختر یا دختر پسر خواهر و یا دختر برادر یا عمه و یا خاله قتلش
واجب است مسئله هرگاه کافری با زن مسلمان زنا کند یا مسلمان سه دفعه حد زنا
خورده باشد و دفعه چهارم زنا کند و اگر عبد باشد تا دفعه هشتم که زنا کند حد شان قتل است
و بعضی از علما ادعای اجماع کرده اند مسئله هرگاه کسی شخصی را ببیند که با زنش زنا
میکند و ایمن باشد از ضرر میتواند هر دو را بکشد و هرگاه ایمن نباشد از ضرر آن زن بر
او حرام نمیشود مسئله مرد پیر و زن پیر هرگاه زنا کنند ایشان را باید اول صد تازیانه
زده و بعد سنگسار کرد مسئله مردی که زن عقدی دائم حاضر دارد و زنا کند اول باید
صد تازیانه بر او زده و بعد او را سنگسار کرد مسئله هرگاه مملوک بالغ یا بالغه زنا کنند
حد شان پنجاه تازیانه است حد رجم نیست بقول علماء مسئله در کتاب نجم الهدایة از
جناب رسول خدا مروی است که هر که با پسری لواطه کند خداوند عالم او را جنب محشور میگرداند
در قیامت و آب دنیا او را پاک نمیکند و وقتی که کسی با کسی لواطه میکند عرش خدا بلرزه میآید
خدا او را بر جسر جهنم حبس میکند تا از حساب خلائق فارغ شود و بعد از آن حکم میکند که او را
در جهنم اندازند و از آخر حدیث ظاهر میشود که او را از جهنم بیرون نمی آورند و از حضرت
امیر المومنین مرویست که جماع کردن در دبر پسر کفر است و مرویست که هرگاه کسی ببوسد
پسری را بشهوت خداوند عالم لجام میکند او را بلجام آتشی و لعنت میکنند بر او ملائکه آسمان
و زمین و ملائکه رحمت و غضب مهیا میشود از برای او جهنم اگر توبه کند توبه‌اش قبول میشود مسئله

هرگاه لواط کننده و لواط دهنده هر دو بالغ و عاقل باشند هر دو را باید کشت بقول علما
مسئله فاعل را بشمشیر کشتن یا سنگسار کردن یا زنده بآتش سوزاندن یا از بالای
بلندی مثل دیوار یا کوه با دست و پای بسته انداختن یا دیوار بر روی او انداختن باختیار
با حاکم جامع الشرائط است مسئله اما اگر شخص عورت خود را ببدن پسری بمالد حدش
بعضی کشتن قائل اند مسئله اما اگر دو نفر در یک رخت خواب مجتمع شوند بغیر محرم باشرائط
حاکم شرع باید از سی تا نود و نه تازیانه هر قدر که صلاح بداند بر ایشان بزند مسئله
هرگاه شخص پسری را بشهوت ببوسد حکم همچنین است اگرچه پدر و پسر او هم باشند
مسئله اما مساحقه در کتاب نجم الهدایة مرویست از جناب رسول خدا که مساحقه
بمنزله لواط کردن است مسئله هرگاه زنی فرج خود را بفرج زنی دیگر بمالد باید
صد تازیانه بروایتی زد اگر محصنه نباشند و اگر محصنه باشند باید سنگسارشان کرد مسئله
اگر پیش از ثبوت توبه کنند حدشان ساقط میشود بقول بعضی و هرگاه بعد از حد جاری
شدن تا سه مرتبه این عمل را کرد مساحقه کننده را باید کشت مسئله اما قیاده هرگاه
شخص جمع کند میان مرد و زن از برای زنا یا میانه مرد و پسر از برای لواط حد ایشان
بقول بعضی علما سر او را بتراشند و در کوچه و بازار بگردانند و بعد بیرون کنند مسئله
اما قذف هرگاه کسی نسبت بدهد بزنی یا مردی بزنا یا لواط که مسلمان بالغ عاقل و آزاد
باشند حدشان تعزیر است و اگر بگویند بکسی ولد الزنا حدشان همین است مسئله
اما قاذف را که حد میزنند نباید مثل زانی برهنه باشد باید با لباس باشد مسئله اما شراب
خورنده را دفعه اول حد بزنند و دفعه دوم همچنین و دفعه سوم او را باید کشت یا دفعه
چهارم مسئله اما شارب الخمر که بالغ عاقل مختار باشد حد او هشتاد تازیانه است باید برهنه

ستور عورت باشد مسئله مالی که دزدی کردن آن موجب بریدن دست و مانند آن
است ربع دینار است و دینار عبارت است از یک مثقال طلای مسکوک یا چیزی که بقیمت
آن بیرزد مسئله اما هرگاه طفل ممیز دزدی بکند دفعه اول عفو کنند و دفعه دوم و سوم
اطراف انگشت او را بتراشند که خون بیاید و دفعه چهارم باید برید و دفعه پنجم حکم کبیر
دیگر دارد بر خلاف مسئله حد دزدی با شرایطش باید چهار انگشت دست او را از بیخ
ببرید و کف دست و انگشت ابهام را بجا گذارد است بقول علما و اگر دفعه دوم دزدی
کند پای چپ او را تا مفصل باید برید و اگر دفعه سوم باز دزدی بکند در زندان باید
او را حبس کرد تا بمیرد اگر مال ندارد اخراجاتش را از بیت المال بدهند و اگر در زندان
دزدی بکند باید او را کشت بقول علما مسئله اما محارب کسی است که شمشیر یا مثل آن
برهنه در دست گیرد یا عصا و سنگ در بیابان و آبادی بگردد که مسلمانان را بترساند
یا مال ایشان را ببرد یا خودشان را ببرد مسئله اما حد محارب کشتن یا زنده آویختن
تا بمیرد یا آنکه دست راست او را با پای چپ او قطع کنند یا او را از بلد بیرون کنند
از آن بلد به بلد دیگر تا توبه کند یا بمیرد بقول علما و اختیار با حاکم شرع است در جاری
ساختن هر یک مسئله اگر محارب کسی را بکشد و مال او را بگیرد باید عین مال یا بدل
آنرا از او گرفت و دست راست و پای چپ او را ببرید و بعد او را کشت و آویخته
باید کرد بقول علما مسئله اگر بغیر یاد کردن و زدن دفع محاربه نتواند کرد جایز است
کشتن او بقول علما مسئله هرگاه شخصی امر کند یکی را بغیر حق که بکش فلان را و هر دو
بالغ و عاقل باشند قاتل را باید کشت و امر کننده را باید حبس کرد تا بمیرد بقول علما
مسئله پدر عمدا فرزند خود را بکشد پدر را نمی کشند تعزیر میکنند کفاره و دیه باید بدهد

اما اگر اولاد عمداً پدر را یا مادر را بکشند قصاص میکنند مسئله در قتل عمدے که تعیین بهم رسانند
بیکے از شش چیز است یا صد شتر یا دویست گاو که اسم گاو بر او صادق باشد یا دویست حلّه
که هر حله دو پارچه یمنی است یا هزار مثقال شرعی طلائی خالص یا هزار گوسفند که اسم گوسفند بر او
صادق باشد یا ده هزار درهم که هر درهمی دوازده نخود و نیم و یک عشر نخود نقره است مسئله
دیۂ یهود و مجوسی که جزیه میدهند هشت صد درهم است مسئله اما کسے هرگاه شخصے را
بمهمانی بطلبد و بعد او را از خانه بیرون کند باشتر الطش تا آن شخص بمنزل خود نرسیده
تلف شود ضامن است میزبان بقول علما مسئله هرگاه افسار یالے سیک شده
سپرده هرگاه آن مال از دست او ذیت کسے کند دیه با آنکس است بقول علما مسئله
هرگاه شخص سوار باشد و مال را بیازارد و آن مال غیر را اذیت کند سوار ضامن است و اگر
غیرے مال را بیازارد که غیر را ضرر کند یا سواره را بیندازد غیر ضامن است مسئله
هرگاه شخص کارے کند که موے سر یا ریش مرد بریزد و دیگر نروید دیۂ کامل باید بدهد
مسئله هرگاه موے سر زن را چنین کند که نروید دیۂ زن که نصف دیۂ مرد است
بدهد مسئله هرگاه شخص وضعی کند که موی دو ابروے شخص بریزد و نروید پانصد
مثقال طلا باید بدهد یا دیۂ قتل بنا بر قول شیخ طوسی در مبسوط و در خلاف هرگاه بروید
ارش باید بدهد مسئله هرگاه شخص دو چشم کسے را کور کند دیۂ قتل باید بدهد
و اگر یک چشم را کور کند دیۂ نصف قتل باید بدهد مسئله اگر کسے چهار پلک دو
چشم را معیوب کند دیۂ قتل باید بدهد و تمام بینی قطع کردن هم چنین است مسئله
قطع کردن دو گوش دیۂ قتل است و دیۂ یک گوش نصف آن و دیۂ نرمۂ گوش ثلث
آن است مسئله دیۂ قطع کردن زبان از بیخ دیۂ قتل است و بعض آن بالنسبة

اما دیه تمام بیست و هشت دندان دیه قتل است و دیه هر یک از چهار دندان پیش پنجاه مثقال
شرعی طلا است مسئله اما دیه دو دست دیه قتل است و یک دست نصف قتل است
و حدش تا بند دست میباشد و دیه هر یک از انگشتها دیه عشر قتل است و دیه انگشت
ابهام دست ثلث دیه یک دست است و چهار انگشت دیگر دیه دو ثلث یک دست است
و دیه هر بند انگشتی ثلث دیه انگشت است مگر انگشت ابهام که دیه هر بند نصف
دیه ابهام است و انگشت زاید دیه اش ثلث دیه انگشت اصلی است و دیه شل کردن
انگشت اصلی دو ثلث انگشت است مسئله اما اگر شخص وضعی کند که ناخن یکی
بشکند و نروید یا بروید سیاه دیه آن ده مثقال شرعی طلا است مسئله اما دیه شکستن
پشت که جبران نتواند کرد و ممکن نشود دیه قتل است مسئله دیه قطع کردن هر دو
پستان زن دیه قتل است و دیه یک پستان نصف و هر دو ربع دیه یا ارش است
مسئله دیه بیضتین دیه قتل است مسئله دیه دو پا تا مفصل دیه قتل است
و دیه انگشت های پا در حکم انگشتهای دست است مگر انگشت بزرگ پا بقدر عشر دیه است
مسئله هرگاه کسی اذیت کند یکی را که عقل او زائل شود باید دیه قتل او را بدهد و هرگاه باعث
کری هر دو گوش او شود باید دیه قتل بدهد و کری یک گوش دیه نصف قتل بدهد و هرگاه
باعث کوری هر دو چشم او شود دیه قتل بدهد و یک چشم دیه نصف قتل بدهد و اگر کوبد
خوب و بد از بینی اصلا درک نکند دیه قتل باید بدهد و اگر آن اذیت باعث شود که انزال
منی از آن شخص نشود دیه قتل باید بدهد مسئله جراحتی که بر رو یا سر مرد واقع شود
که پوست را پاره کند دیه اش یک شتر است یا نصف شتر بنابر قولی مسئله دیه زن
پیش از آنکه تا ثلث دیه مرد برسد با دیه مرد مساوی است بعد از آن بقدر نصف دیه مرد است

اما دیهٔ بنده و کنیز نسبت بقیمت ایشان است مسئله جراحتیکه بر سر یا رو برسد
از پوست گذشته قدرے از گوشت را هم قطع نماید دیه اش دو شتر است و اگر بسیاری
از گوشت را پاره نماید سه شتر است و اگر بپردهٔ نازک که متصل باستخوان است برسد
چهار شتر است و اگر استخوان نمایان شود پنج شتر است و اگر استخوان را بشکند ده
شتر است و اگر استخوان را از جاے بجای برد پانزده شتر است یا بیست شتر و اگر
بپردهٔ مغز سر برسد سی و سه شتر است یا ثلث دیه است و جائفه که بجوف برسد مثل
همین است مسئله هرگاه شخصی بخنجر یا تیر و مانند آن زخم جائی بکسے زند که فرو رود
و بگذرد صد مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بکف برسد و فاسد نکند هم چنین و اگر بسر دو
بازو برسد پنجاه مثقال شرعی طلا بدهد و اگر بقدم واقع شود و بهم بیاید دو بیست مثقال
شرعی طلا باید بدهد مسئله هرگاه شخصے سیلی یا مانند آن بروی کسے بزند که
روی او سرخ شود یک مثقال و نیم شرعی طلا بدهد و اگر زرد شود سه مثقال و اگر
سیاه شود شش مثقال شرعی طلا لازم است بدهد مسئله اگر این اثرها در بدن
ظاهر شود نصف مقدار مذکور را بدهد مسئله دیهٔ غلام و کنیز قیمت ایشان است
اگر تجاوز از دیه نکند و اگر تجاوز از دیه کند برگشت آن بدیه است مسئله
حمل که سقط کنند دیه از برای نطفه بیست مثقال شرعی طلا است و از برای
علقه چهل مثقال و از برای مضغه شصت مثقال و اگر استخوان شده باشد هشتاد
مثقال است و اگر روح دمیده باشد دیه آن هزار مثقال است اگر پسر باشد و اگر
دختر باشد پانصد مثقال است مسئله هرگاه کسے زن حامله را بکشد دیهٔ زن
و اطفالش هر چه هست باید بدهد و اما اگر زن خود باعث سقط طفلش شود باید دیه بوارثه

مسئلہ آنگاه بغیر یا قسمی کہ بدن سبز شود باعث ضربے اگر غیرے بمیرسد چیزی بخود پوشش و بدہد
ہرگاہ شخص در حال مجامعت با زن آزاد خود نطفہ را بیرون بریزد بی اذن زن دہ
مثقال شرعی طلا بدہد مسئلہ ہرگاہ کسی سر میت را جدا کند صد مثقال شرعی طلا بدہد
مسئلہ ہرگاہ شخصے حیوان حلال گوشت را بی ذبح شرعی تلف کند باید قیمت زندہ را
در حال تلف بدہد مسئلہ ہرگاہ کسے اجزاء حیوان ماکول اللحم را قطع کند یا جراحت
برساند تفاوت صحیح و معیب را باید بدہد و اگر حرام گوشت قابل تذکیہ باشد و ذبح کند
بی اذن باید ارش بدہد مسئلہ ہرگاہ سگ شکاری را تلف کند چہل درہم نقرہ
بدہد ہرگاہ سگ پاسبان گوسفند باشد یک گوسفند یا بیست درہم بدہد و اگر سگ
پاسبان زراعت باشد یک قفیز گندم کہ ہفت من و نیم تبریز و دہ مثقال شرعی
بدہند مسئلہ ہرگاہ حیوانی زراعت یا مال کسے را تلف کند اگر صاحبش تقصیر
کردہ در حفظ آن باید غرامت بکشد مسئلہ ہرگاہ کسے یکی را عمداً کشت اولیا
عفو کنند یا دیہ مصالحہ کنند علاوہ بر غرامت باید قاتل ہم کفارہ روزہ ماہ مبارک
رمضان را بدہد مسئلہ اگر کسے قتل خطا یا شبہ خطا کند علاوہ بر دیہ باید یکی از سہ
کفارہ بترتیب کہ اول بندہ آزاد کردن و آخر شصت مسکین طعام دادن است بدہد
مسئلہ اما ہرگاہ کسے مومنی را بکشد بگمان کافر حربی دیہ لازم نیست اما کفارہ
لازم است این چند مسئلہ آخر از فتوی جناب شیخ مرتضی رہ است مسئلہ
شخصے حشرات زمین مثل مورچہ یا مگس را بکشد نفس محترمہ نیستند ضرر ندارد
ہرگاہ گربہ ضرری برساند جائز نیست کشتن آن بترسانند او را یا بیرون کنند مسئلہ
زدن حیوانات یا جراحت کردن بظلم مکافاتش عذاب آخرت است و باید دیہ داد

قوت حیوانات را بار کردن وحیوان را در زیر بار باز داشتن وحیوانات را گرسنه وتشنه داشتن یا انسر را وگرما با قدرت حفظ نکردن ظلم است بنا بر روایتی که اینها حشر دارند مکافاتش عذاب است تا تشفی قلب اینها شود **مسئلہ** طفل که تقصیر کند ومرتکب بعضی از گناهان کبیره شود ولی یا معلم بجهت تادیب وتربیت بقدری که ترک بدی کنند واطاعت کنند بزنند ایشان را نه بقسمیکه لازم دیه شود **مسئلہ** هرگاه بزدن اطفال دیه لازم آید باید بدهند دین است بر ایشان اگرچه پدر ومادر هم باشند ودیه مال طفل است واگر فوت هم شده آن طفل باید بورثه دهند بجهت عذاب نمیرسد چیزے از آن دین

چونکه مسئله دیات وحدود از مسائل مهمه بود لهذا در این مختصر مذکور شد بجهت انتفاع مومنین ومومنات امید وار است از مومنین ومقدسین که این حقیر را با تقصیر یا در حال حیات وممات از دعاء خیر فراموش نفرمایند تا باعث سعادت دارین همگی شود

خاتمة الطبع

الحمد لله وکفی وسلام علی عباده الذین اصطفی اما بعد پس میگوید احقر العباد تصدق حسین الکاظمی النیشاپوری حقق الله آماله وجعل الی کل خیر مآله که این رساله نخبه ومجموعه چند مسائل مختصر مستغنیه احکام فقهیه است موافق فتاوی جناب سرکار شریعتمدار حجة الاسلام کهف الانام جناب میرزا محمد حسن صاحب شیرازی دام ظله العالی که بذریعه بعض اکابرین بدست این بیچاره رسیده وچون این مجموعه ونخبه چهاپه بلا دنجم بود وتیسر آن درین دیار ... هم از زبان ثقات ومعتمدین واهل خبره متواتر شنیده شد که اکثر مردمان در ... تقلید جناب سرکار میرزا دام ظله میباشند والحق که مسائل جناب ممدوح

مبنی بر غایت احتیاط است لہذا بنا بر افادہ تام و استفادہ عام در مطبع فیض منبع
اودھ اخبار بمقام لکھنؤ چاپ شد امید از عنایات ربانیہ اینکہ مردم اعمال خود موافق این فتاوی
خواہند نمود و از عہدۂ تقلید مجتہدی جامع الشرائط کہ لازم و واجب است بدر آمدہ
رستگار خواہند شد واللہ علی ما نقول وکیل و این احقر البریۃ را از دعای خیر در حیات
و بعد ممات فراموش نخواہند فرمود ان اللہ لا یضیع اجر المحسنین وکان الفراغ من
ذالک فی الثامن والعشرین من شوال المکرم سنۃ تسع وتسعین والف و
مائتین من ہجرۃ سید البشر علیہ وعلی آلہ الصلوۃ والسلام من اللہ الاکبر

شعائر الاسلام فی احکام الصیام ۔ یہ کتاب
فیض انتساب بزبان فارسی تصنیفات
عالم علوم جلی و خفی حجۃ الاسلام مجتہد العصر
والزمان جناب مفتی مولوی سید محمد عباس
صاحب لکھنوی سے ہے ۔ اس کتاب لاجواب
مین روزہ دارون کے مراتب اور ثواب
اور روزے کے آداب نہایت مبسوط
اور مفصل تحریر فرمائے ہین اور روزہ
خورون کی شقاوت اور خباثت کو کس
خوبصورتی سے بیان فرمایا ہے جسکے پڑھنے
سے ماہ رمضان المبارک کی عظمت و جلالت
اور روزہ دارون کی قدر و منزلت
صاف صاف معلوم ہوجاتی ہے احادیث
صحیحہ سے جناب مصنف نے ہر فقرہ کا
ثبوت دیا ہے اور دلائل عقلی و نقلی و نصوص
قرآنی سے صوم اور رمضان کی فضیلت ظاہر
فرمائی ہے الغرض یہ کتاب سراپا فوائد بے نظیر
طریۃ المعانی ہین ۔ تصنیف جناب مولوی
سید حسین صاحب المعروف بچھا
میرن صاحب مشہور یہ کتاب مذہب امامیہ کی
نہایت عمدہ ہے ۔
عین البکا ۔ معروف بہ دو مجلس ۔ یہ
کتاب مستطاب مذہب امامیہ کی در بیان

حالات شہدائے کربلا و شہادت سید الشہدا
جناب امام حسین علیہ السلام نہایت عمدہ
اور مستند ہے مجالس مین جسوقت اس
کتاب کے مضامین ذاکر پڑھتا ہے سامعین
کو سینہ کوبی سے غش آتا ہے الغرض یہ کتاب
نہایت عمدہ ہے ۔
حلیۃ العرائس ۔ یہ کتاب بزبان اردو
فقہ مین اسم بامسمی ہے اسمین عورات کے
مسائل فقہ جو روزمرہ کے کار آمد ہین صاف
صاف اور مشرح لکھے ہین اگرچہ یہ رسالہ
مختصر ہے مگر فوائد عظیم مترتب ہین جامع عباسی
تذکرۃ الصلواۃ وغیرہ کتابین اکثر عورات کو
پڑھائی جاتی ہین لیکن بعض بعض باتین
اسمین اُس سے زیادہ ہین اور عبارت
عام فہم نہایت سلیس ہے اور مسائل بہت
عمدہ عمدہ باسانید صحیح اسمین موجود ہین اسکا
پڑھنا عورات کے لیے اکسیر اعظم ہے مصنف
اسکے مولوی امداد علی صاحب لکھنوی ہین
بعد حمد ہندی ۔ یہ کتاب مختصر روزمرہ
کی بول چال سابق روش کی نظم ہے اکثر
اطفال خرد سال اور عورات کی زبان پر
مین رہتی ہے انسان کا مرنا اور قبر مین منکر
و نکیر کا سوال و جواب کرنا قیامت کا اثبات

عمدہ طور سے تعلیم چھپے ہیں چھوٹے لڑکے
اور لڑکیاں اکثر اسے یاد کر لیتی ہیں جس سے
مسائل میں بھی واقفیت ہو جاتی ہے اور
روزہ و نماز جو کہ اصول مذہب ہے اسمیں
صلاحیت کامل پیدا ہو جاتی ہے اور عقائد
بھی درست ہو جاتے ہیں اسی سبب سے
ہر مقام پر مروج ہے اور ہر شخص اسکو
تربیت اطفال کے لیے خرید کرتا ہے۔

خلاصۃ المصائب۔ یہ کتاب مصائب
اہل بیت علیہم السلام میں مشہور و معروف ہے
تالیفات سے محدث مقبول ذاکر آل عبا
مولوی میرزا محمد ہادی صاحب صلحا
مرحوم کی ہے۔ دو مرتبہ پہلے بھی اس
مطبع میں طبع ہوئی تھی اور کئی مطابع
میں بھی چھپ چکی ہے اس مرتبہ نہایت
احتیاط سے بکمال صحت طبع ہوئی ہے
مصائب سید الشہدا امام حسین علیہ التحیۃ
والثنا کو جناب مولف مرحوم نے اس
عمدگی اور ربط معقول سے ترتیب دیا ہے
اور ایسا نادر خلاصہ فرمایا ہے اور ایسے
ایسے مضامین جگرخراش مصائب امام
ہمام اور اہل بیت علیہم السلام کے لکھے ہیں
کہ جنکے سننے سے سامعین کو غش آتا ہے

ایک دریا آنسوؤں کا آنکھوں سے بہ
جاتا ہے الغرض یہ کتاب فیض انتساب
اس مرتبہ کاغذ عمدہ پر صاف و شفاف
چھپائی گئی ہے اعلے درجہ کے خوشنویس سے
لکھوائی گئی ہے اور قیمت بھی بغرض نفع عام
نہایت ارزان ہے۔

مسدس اوج۔ تالیف مرزا محمد جعفر صاحب
متخلص بہ اوج خلف الصدق جناب مرزا
دبیر صاحب مرحوم اس مسدس میں جناب
امیر المومنین علی مرتضی علیہ السلام کی نہایت
عمدگی سے مدح کی ہے قابل ملاحظہ مومنین کے ہے

مجموعہ مرثیہ میر مونس۔ یہ مجموعہ نادر
و گوہر بے بہا رونق منبر ہے اور وسیلہ نوحہ
و بکا و ذخیرہ شیون و شین جامع مصائب
ابی عبد اللہ الحسین علیہ السلام ہے مضمون
جگرخراش جس سے دل انس و جان
پاش پاش ہو سوختگان آتش غم کشتگان
خنجر الم ذکر حالات اصحاب و اولاد امام
ہمام ہے سلطان الذاکرین ملاذ الشاعرین
میر نواب صاحب مرحوم المتخلص بہ مونس
برادر میر انیس کا یہ کلام بلاغت نظام ہے
اسکی تین جلدیں ہیں۔